


موسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

هو

وقایع سلطنت شاه صفی تالیف

اسکندر بیگ ترکمان منشی

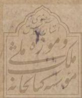
من کتب [illegible] ملک

۱۳۵۷

۱۵ ۱۰۸

یکصد و هشت ورق هر صفحه پانزده سطر





بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

آرایش عنوان جراید اخبار و آفرینش دیباچهٔ صحایف سیر و آثار حمد و ثنای مالک
الملک علی الاطلاق است جلّ شانه و عظم برهانه که شاهان و شهریاران عرصهٔ
جهان و فرمانروایان نافذ فرمان که صاحبان تاج و افسر و مسندآرایان دار الملک
هفت کشورند با همه عظمت و کامکاری و چندین موجبات حشمت و جهانداری
داغ عبودیتش بر جبین و بر درگاه عرش اشتباهش روی نیاز و مسکنت بر زمین
دارند نظم خدائی که شاهان با تخت و تاج * بسجودش برند از سر احتیاج * سر پادشاهان
گردن فراز * بدرگاه او بر زمین نیاز * عطای جزیلش برون از دعا * له الملک والحمد والکبریا *
و نگارش نسخهٔ مفاخر و فهرست مناقب شهریاران آفاق و کشورگشایان باستحقاق
درود نامعدود و سر دفتر جریدهٔ انبیا و سر آغاز رسالت مقاله اصفیاست
یعنی مصباح جهان افروز کشور هدایت و رسالت چراغ ظلمت سوز عرصهٔ نبوت و جلالت

داهماه

راهنمای راه هدی شفیع روز جزا حامل علوم اولین و آخرین شهسوار مضمار
کنت نبیا و آدم بین الماء والطین مصدوقهٔ و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
مرکز دایرهٔ خاک سریر آرای لولاک لما خلقت الافلاک **نظم** محمد شه لاجوردی
سریر که از او گشت هستی عمارت پذیر خدائی که هستی پدیدار کرد ز مهر وی این سکه
پرکار کرد سپهری که بینی چو رخشنده باغ ز نور وی افروخت چندین چراغ
صلی الله علیه و آله علی الخصوص شاهنشاه کشور امامت و ولایت فارس مضمار خلافت
و کرامت زیب دار منبر سلونی وارث مرتبهٔ هارونی مخصوص بخطاب بلا ارتیاب
انت اخی فی الدنیا والآخرة منصوص حدیث صحیح انا و علی من نور واحد علی امام
معلای هاشمی که بود سواد منقبتش نور دیدهٔ رضوان سلام الله علیه و علی الائمة
المعصومین و اولاده الطاهرین اجمعین **اما بعد** باعث بر تسوید این کلمات پریشان
و تحریر این مقالات بی سامان آنکه مسوده اوراق اقل العباد اسکندر الشهیر بمنشی شرح
وقایع ایام دولت و فرمان روائی پادشاهان عظیم القدر جلیل الشان صفیه صفویه
که شموع شبستان خاندان نبوت و ولایت و انوار مزین دودمان امامت و کرامت
و بعلو نسب و سمو حسب بزرگترین سلاطین عالم و برگزیده ترین خواقین بنی آدم
و بسابقهٔ مکرمت ازلی و عواطف لم یزلی فرمان روای ربع مسکون و خلاصهٔ معمورهٔ جهان بعضی

عرصهٔ نزهت‌بخش ممالک ایران اند به نیروی همت و یاوری اقبال آن شهریاران
جهان صورت و فرمانفرمایان عالم معنی در سه جلد بطریق رموز در سلک تحریر
و رشتهٔ تقریر برکشیده بتاریخ عالم‌آرای عباسی موسوم گردانید **جلد اول**
از بدو ظهور دولت و طلوع آفتاب سلطنت صوری و جهانگشائی این دودمان
عالیشان و مقامات عالیه و صیت حذاقت معنوی آباء و اجداد عالیمکان کرام آگاه
دلان کشور بطون و برگزیدگان درگاه ایزد بیچون اند تا زمان جلوس سعادت
مأنوس حضرت خاقان گیتی‌ستان ابوالبقا شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی
بهادرخان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان بر سبیل اجمال رقمزد کلک بلاغت
مقال گردانید **و جلد ثانی و ثالث** از آغاز جلوس همایون آنحضرت و تمکن بر سریر
سلطنت موروث مشتمل بر دو صحیفه بیان نگاشت و بر آن دو صحیفه مشاطهٔ معنی
آرای قلم پرده از روی شاهد جمال برداشته قامت قابلیتش را بزیور شرح و بسط
آراست و بخامهٔ گوهرافشان چهره‌پرداز صور اخبار گشته از درگاه واهب مواهب
توفیق اتمام آن یافت و بعد از قضیهٔ ارتحال آن خاقان فردوس‌مکان که سریر دولت
و اورنگ فرماندهی بذات میمنت صفات اقدس و وجود فایض الجود مقدس فرزند
ارجمند و نبیرهٔ سعادتمندش اعنی شهریار جهان‌گیر و عهد و زمان سلطان

دادگستر

داد گستر والا شکوه خاقان فریدون فر دارا گروه زیبندهٔ افسر سلطنت و
تاجداری ارزندهٔ اریکهٔ عظمت و بختیاری نهال چمن آرای حدیقهٔ دولت و اقبال
گل سرسبز گلستان جاه و جلال نوباوهٔ بوستان شاهی گوهر اکلیل سعادت و پادشاهی
برازندهٔ تاج و تخت کیانی فرازندهٔ اعلام خسروانی لؤلؤ عمان جهانداری و جهانبانی
شمع شبستان معدلت و کشورستانی شجرهٔ طیبهٔ بوستان رسالت و ولایت
نخل برومند گلستان امامت و هدایت **نظم** درخشان مهی از سپهر وجود
گرانمایه دری ز دریای جود نعمان شاهی گران گوهری ببرج سعادت نکو
اختری برازندهٔ افسر سروری سزاوار دیهیم اسکندری مطلع آفتاب ابهت
و بهروزی مشرق لمعات فتح و فیروزی آفتاب عالمتاب سپهر شهریاری اختر تابان برج
معدلت و کامکاری سرور سلاطین عالم و عالمیان زبدهٔ خلاصهٔ فرمانروایان
عرصهٔ جهان خاقان بلند قدر والا مکان مظهر الطاف حضرت اله المتخلق باخلاق
جناب اله کشباطسیر السلطنة الابدیة المؤید بتأییدات السرمدیة شاهنشاه قضا
قدرت قدر توامان سلطان بن السلطان بن سلطان خاقان بن الخاقان بن خاقان
ابو المظفر شاه صفی الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان شهزادهٔ مغفور مبرور نامدار
مهین فرزند ارجمند خاقان گیتی ستان فیروزی شعار صفی میرزا ابن شاه عباس بن

شاه سلطان محمد پادشاه ابن ابو البقا شاه طهماسب بن ابو المؤید شاه اسمعیل
بن ابو الولایه سلطان حیدر بن سلطان جنید که بر بنت غزو جهاد اولین سپهدار
و نخستین لشکرکش این دودمان ولایت نشانست او فرزند گرامی صاحب ارشاد
گوهر دریای حقایق و معارف سلطان ابرهیم المشهور بشیخ شاه ابن سلطان
خواجه علی ابن صدر الولایه موسی بن سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الدین
اسحق الموسوی الحسینی است قدس سره که علو درجات و آوازهٔ مقامات و کراماتش
در شرق و غرب عالم منتشر و این ثانی نهال حدیقهٔ دولت از آن بوستان و نوگلی
از آن گلستانست آرایش دو جهانی یافته خاتمهٔ کتاب بذکر جلوس میمنت مانوس
همایونش اختتام پذیرفت و بعضی از اعزه و خلان الوفا که گاهی بر سبیل تفقد و دلجوئی
نظر التفات بحال این ذرهٔ حقیر انداخته لوازم مسکین نوازی بظهور می آوردند
و بعین عنایت نظر کیمیا اثر بر آن نسخهٔ عالم آرا انداختند بعد از مراسم تلطف
و تحسین مشفقانه خواه از روی تکلف که معتاد ارباب دولت و سزاوار بزرگی بزرگان
دهر است و خواه بموقع و نفس الامر اشاره نمودند و تکلیف کردند که وقایع زمان
دولت و جهان آرائی این پادشاه والاجاه نوجوان و خاقان سعادت بخت اقبال توامان را
که بیمن الطاف الهی بر سریر دولت و پادشاهی قرار گرفته بدستور در سلک تحریر در آورده

نگارش

نگاشتهٔ قلم عنبرین رقم گرداند فقیر حقیر زبان معذرت گشاده معروض داشت
که هرچند باعتقاد جمعی از خواص ابنای روزگار در این جزو زمان نقاد دار
العیار سخن بسیار کم است و بازار قابلیت و استعداد کساد و کالای سخنوری کم
شایانی محفل اکابر و اعالی داشته باشد کم باشد بلکه نیست اما نه چنانست که
امثال عامه مردم هیچ مدان بمجرد آنکه چند کلمه رطب و یابس بر صحیفهٔ زمان نگاشت
و خود را در زمرهٔ مستعدان دهر و دانشوران روزگار در آورده و از پیرایه بندان
دکانچهٔ فضل و کمال شمارد و چنین کاری بزرگ که فضلای سلف و مستعدان پیشین
ارتکاب نموده جواهر زواهر عبارات و استعارات لطیفه که هزاران فنون حکمت
در آن مندرج و منطوی است باحسن وجوه و ابلغ بیان در رشتهٔ تحریر در آورده
در جهان یادگار گذاشته محافل و مجالس انس را بدان زینت افزوده اند پیش گرفته
خزف ریزهٔ چند که از صحرای بیدانشی فراهم آورده باشد تاریخ و تالیف نام نهد
و آنچه قبل از این نگارشهٔ کلک سخن طراز گردید از غرور نشاءهٔ جوانی و زور افزونی
تعلقات جسمانی بود که هر زمان که محرک دواعی خواطر میگردید دیدهٔ آموزش را از
اعراض معترضات پوشیده داشته بوالفضولانه بآن میپرداخت و مع هذا آنچه نگاشته
آمد دستوری بود که اگر یکی از فضلای عصر و دانشوران دهر مرتکب این امر خطیر و شغل

شکرف کردد آورا مصالح ودست افرازی باشد والّا پای بندان دامکاه تعلق

ویراکنند دکلان مشغلهٔ روزکاررا اکرما صدق احوال هر برنا و پیراست چه یارا

وکدام نیرو مجال فرصت که از مشغلهٔ اسباب معیشت فراغ خاطری بدست آورده

بدین امر ژرف پردازد علی الخصوص که غرور جوانی وقدرت توانائی روی بانحطاط

آورده باشد نواب کامیاب شاهیرا که انشاء الله تعالی عمر طبیعی برساناد آغاز ایام

شباب وجوانی وعنفوان زمان دولت وکامرانی است وذرّهٔ بیمقدار را سنین

عمری بنیاد در مرحلهٔ هفتاد نزول نموده معلوم نیست که چندان از عمرامان یابد

که چند سال وقایع زمان دولت شرا استوید نموده نسخهٔ در آن باب پرداخته آید طبع

هبانرجو بدین عذر تمسّک جسته از شروع در این مطلب تقاعد مینمود در برخ

این خسارتی می دیبت دیگر یاران احبّاء واصدقاء در حصول اینمدّعا مبالغه نموده بعضی

از ارباب فضل وکمال که در این کفتکو سامعه افروز بودند بزبان نطق وتودد و تصدیق

قول احبّا فرموده ایشان نمودند که چون شرح وقایع ایران بدستور زمان حضرت شاه جم

قدر کیتی ستان سال بسال مرقوم کلک بدایع نکار میکردد تا حین حیات مستعار

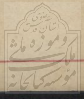
زمان قدرت وتوانائی بقدر مقدور سعی نموده از این شغل شکرف تا زمان دکجای معذرت

وهبانه نیست چون نیک تامل نمودم خرد خرده بین تصدیق قول کردم که بر حسب کلام الملوک

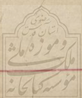
این دولت و زمان

نموده کردم ع و زانه بلی اکر
بعد بنود کرد بیح بعد

ملوک



ملوک الکلام بود نموده تخلف در فرمایش ایشان و تجاوز از صلاح احتیاط و
خلاف مناسب آداب ندید و اقتضای بندگی و غلامی این دولت ابد پیوند محرک
اینمدعا و سلسله جنبان این مطلب علیا گردید و توجهات صوری و معنوی اعزه
واصدقا تن خسته و خاطر شکسته را نیرو افروز همت بلند و نهمت ارجمند و اقتضای
طبع بشری پذیرای فرمان روای خود گشته دیگرباره اشهب سبک سیر قلم سوانح
نگار را در عرصه سخن سرائی بجولان در آورده شروع در تسوید وقایع سنین
ایام دولت روز افزاست و شرح جلوس همایون که تا ابد از شوائب زوال و نقصان
مصون و محروس باد نمود رجاء واثق و امل صادق که ید توفیق رهنمونی همراه
مقصود کرده تا اجل موعود حسب الاشاره دوستان صادر الاقوال کرام
وقضایاء ایام دولت ابد پیوند این شهریار بیهمال مشهود که از سفید ریشان معتمد
این درگاه است بخدمت آنحضرت بدار السلطنه اصفهان فرستادند و بسرعت برق
و باد آنمسافت بعید را اندک روزی طی نموده سعادت بساط بوسی دریافت
و از واقعه نازله خبر داده آن صحیفه شریفه را بنظر مبارک رسانید چند نفر از ریش
سفیدان و معتمدان درگاه که در دار السلطنه مذکوره بخدمات دولتخانه مبارکه
مامور بودند سیما ابو القاسم بیک ابو اغلی که ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه



۷ نقطه دارد

و ابا عن جد از صوفیان و معتقدان این دودمان والاست و خسرو میرزا برادر
بکراتخان که از سلاطین زادهای گرجستان و یکجهتان دولت قاهره است و بحکومت
دار السلطنه اصفهان قیام داشت از وفور عقیدت و حسن اخلاص و صلاح دولت
بجهت دفع مفاسد ملک و استقامت رعیت و آرامش خلق آن شهر معظم که مقر سلطنت
و محل اجتماع طبقات مردم و مملو از طوایف مختلفه است جلوس همایون را اعلام و بر تعزیت
و سوگواری آن مصیبت جانسوز اهتمام داشته در همان روز و ساعت که چهارم شهر
صوفیان جد جمادی الثانی بود در حضور چند نفر از اعزه سادات و علماء بنور و آیین اسلاف صوفیان
این سلسله علیه بر تخت سلطنت و سریر ارشاد که میراث آباء و اجداد صفویه نهاد است
متمکن ساختند زبان صدق بیان به تهنیت و مبارکبادی گشادند و طنطنه کوس
شهریاری نواب کامیاب شاهی را بلند آوازه گردانیدند که صیت پادشاهی و آوازه جلوس
همایونش را باطراف و اکناف سرحدهای ممالک منتشر ساختند و اسم سامی مبارک را
تیمنا و تبرکا بدلالت سروش غیبی بنام نامی والد نامدار و همین جد عالیقدر شاه صفی
خواندند و آن فرخنده طالع همایون اقبال بر نیروی بخت بلند و طالع سعد ارجمند
پای سعادت و فیروزی بر اورنگ شاهی و سریر پادشاهی نهاده تخت بلند پایه سلطنت را
رفعت آسمان چهارم بخشید بر سر رجب بن کوار قرار گرفت و ضبط و تشریف [illegible]

فلک اشتباه



فلک اشتباه ودر دولت سرای همایون جمع آمده غلغلهٔ تهنیت وآواز مبارکباد
خاص وعام از چپ وراست برخواستند خطیب منبر پایهٔ آسمان این ندا درداده
الحمد لله الذی علی فضله واذا رجع الحق الی اهله وخلائق زبان بدعا گشوده
این ترنم سرودند نظم مبارکباد بر تو تخت شاهی ز تو روشن چراغ پادشاهی
بتو آئین دولت تازه بادا ز الغایت بلند آوازه بادا الهی تا در این فیروزه منظر
بزیر پای تخت شاهیت باد بتارک تاج ظل اللهیت باد چون فضلای شهر و
منجمان دهر ودانایان دانش هر ملاحظه کردند از غرایب حالات وعجایب اتفاقات
زمان جلوس سیادت مانوسش ساعتی بود که بغایت سعد از جمیع معایب نجومی
معرا وکواکب مسعود در اوج شرف مقیم وخوشحال وبر احوال صاحب طالع ناظر
هرچند زیج وتقاویم مستخرجات آن سال وسال دیگر را احتیاط کردند ساعتی
بآن خوبی جهت جلوس پادشاهی تا ششماه دیگر یافت نمیشد وبر عقلا دور
اندیشان عالم معنی ودقیقه شناسان مدارج علوی ظاهر خواهد بود که این
مقدمهٔ اتفاق در نتایج اقبال ودلایل ثبات وبقای عمر ودولت صاحب طالع است
شاهزادگان مکحول البصر امامقلی میرزا فرزند صلبی نواب گیتی ستانست که در زمان
والد بزرگوار در اداء اخلامی هرگونه بی اعتدالی که از ماثر بیخردی ظهور یافته

مکافات اعمال ناشایسته خود را بچشم خود دیده از دیدن عاطل شده بود،
دعوی بینائی کرده مدّعی سلطنت و جانشینی والد فردوس مکان گردیده در
مقام تلاش شد چون از دیوان بلند ارکان تؤتی الملک من تشاء منشور اسموا
علیا بنام نامجد این پادشاه مظفر لوا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود اثری بر آن
مترتب نشد و بسعی دولتخواهان یکبارگی دیده فتنه بینش از دیدن شاهد مطلوب
باز ماند آرزوی خامی که با خود پخته بود بحصول نپیوست و بر همگنان سرّ
مدلول آیه کریمه که در حین تفأل اشاره بسبب شده بود بابلغ وجهی سمت ظهور یافت
که اگر در آنوقت آنحضرت در دار السلطنه اصفهان تشریف حضور نمیداشت
مظنه آن بود که در آن جمعیت امداد کرده انواع اختلاف فتن و فتور روی داده از
غوغای عام و واقعه طلبان حوادث ایام شورش و انقلاب عظیم پدید آید که موجب
تشویش خلق الله گردد القصه ارکان دولت قاهره سه روز بعد از فرستادن
لله بیلک نعش مطهر آن مغفور برحمت حی لایموت و مخدرات استار سلطنت و
بیوتات و عملجات پادشاهی را که در رکاب اشرف بود مصحوب خود گردانیده از مازندران
روی توجه بصوب صفاهان آوردند و منازل و مراحل پیموده چون بکاشان
رسیدند نعش مطهر را در آستانه فایض الانوار امامزاده حبیب موسی و علی ابابر النجیه و البقاء

گذاشتند

گذاشته سه روز بلوازم تعزیه و سوگواری پرداخته بعد از اطعام فقرا
و تعیین خدمه و خدمات و غیرها کوچ کرده بتاریخ بیست و نهم شهر جمادی الثانی داخل
دار السلطنه مذکور شدند و بشرف پای بوس اشرف اعلی مشرف گشتند و دعا
و ثنای شهریاری بجا رسانیده از مشاهده جمال جهان آرای نیر اقبال دیده
امیدشان را روشنی افزود و زنگ اندوه و ملالی که از واقعه ناگزیر آنحضرت
جایگاه آئینه خواطر ارباب عقیدت را مکدر گردانیده بود بصیقل دریافت سعادت
ملازمت اشرف زدوده گشت غنچه دلهای دولتخواهان از نشاط و خرمی چون
گلهای بهاری شکفتن آغاز نهاد و زبان اخلاص گزینان انجمن بندگی در ثنا و
ستایش حضرت آفریدگار و دعای دولت شهریار جوانبخت کامکار بدین مقال متذکر
گردید **مثنوی لراقمه** بحمد الله که از لطف الهی ⁂ مزین گشت تخت پادشاهی ⁂
دیگر باره جهان از لطف یزدان ⁂ طراوت یافت چون گلهای بستان ⁂ ز اقبال
شهنشاه جوانبخت ⁂ نشاط افزای شد هم تاج و هم تخت ⁂ الهی تا نشان باشد
جهان را ⁂ بقا بادا چنین نوجوان را ⁂ تاریخ جلوس همایون را مستعدان زیاده از
ده کس بالهام آسمانی بایکدیگر توارد زده ظل حق پادشا (۱۰۳۸) بودند و اینمعنی نیز دلیلی روشن
و برهانی مبرهن است که ستایش معدلت و کامکاری آن سریر آرای دیوان جهان

داری سالهای بسیار بر سر کافهٔ خلق جهان و مفارق جهان آن مبسوط خواهد
بود و عامهٔ اهل روزگار در زمان خجسته نشان این تأیید یافتهٔ حضرت ظل الله در
فراغت و عافیت خواهند بود شعرای بلاغت شعار و سخنوران روزگار چند تاریخ
مرغوب که هر یک دلیلی بر مبارکی و ثبات دولت جهانداری این خسرو نامدار
کامکار است گفته‌اند این مصرع نیز تاریخ و از الهامات غیبی و اشارات لاریبی است
مصرع صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد در خلال این حال ایام افسردهٔ دی با نتها
انجامید هنگام بهار عالم‌آرا چون عهد خسرو جمشید فر بصد زیب و بها آغاز گشته
نوروز فیروز نشاط‌افزا به مبارکی و فرخندگی به سعد آغاز فرخنده فال سیلان ئیل
ترکی مطابق سنهٔ ثمان و ثلثین و الف اولین سال جلوس همایون اعلی و وقایع متنوعهٔ آن سال
دیگر یافت جهان از بخت فیروز طراوت یافت از ایام نوروز بهار دلگشا
از کامرانی نشاط افزود چون روز جوانی خورشید جهان‌آرا در روز سه‌شنبه
بیست و چهارم شهر رجب هشت ساعت از روز گذشته از مقام افسردهٔ حوت بیرون
خرامیده به هزاران خرمی و دلکشائی در شرفگاه حمل منزل گزید متنزهان ساحت تماشا
خاک از اعتدال ربیعی سر از جیب مغاک برآورده فرش زمردین در عرصهٔ روزگار
گستردند نوخطان ریاحین در صحن چمن جلوه‌گری درآمدند نکهت‌افزای باغ و بوستان شدند

سوس

سوسن آزاده بلب زبان تهنیت و مبارکبادی جلوس شهریار نوجوان آغاز نهاد
درختان میوه دار هر نقد شکوفه که در مخزن امکان داشتند بهمنبادی نسیم صبا
چون درم و دینار نثار و ایثار مقدم آن نوباوه بوستان اقبال میکردند
چنار دلدار دستها بدعا گشوده ثبات عمر و دولت آنحضرت از ملاء اعلی
مسألت مینمود از وفور بهجت و شادمانی روزگار بتان جوانی از سر گرفت
غمهای زمانه از ممالک ایران بل خلق جهان دوری گزید لراقمه شد تازه
عرصهٔ چمن از نکهت بهار * چون بزم دلگشای شهنشاه کامکار * نوروز گشت
همچو زمانش جهان فروز * شام زمانه گشت ز نوروز همچو روز * در آنموسم چمن
آئین خاقان دادگستر ظفر قرین در باغ فردوس نمای نقش جهان که نمونه از
باغ جنان و عمارت دلنشین رشک فرمای رواق روضه رضوان است
بزینت جشن نوروزی فرمان داد و فرمان برداران حسب الفرموده مجلسی آراستند
که دوستان سپهر از عینک ماه و مهر بهزاران چشم بدان محفل خلد آئین نگران بودند
بعد از انعقاد مجلس نواب کامیاب همایون که قامت با جامهٔ افتابش از جامه
خانهٔ عطیهٔ الهی بمفاخر زرین خلعت شاهنشاهی آراسته و بخوبترین پیرایهٔ معدلت
وطراز خسروی پیراسته بود بکوکبهٔ بخت بلند و دبدبهٔ طالع ارجمند بدان انجمن

خلدآئین که مشحون بصنادید ملوک و اعاظم امرا و پیران سپاه و مقربان بارگاه
بود در آمدن طبقات خلایق بسعادت بساط بوسی باز گشتند و آنحضرت دست
دریا نوال بجود و سخا گشاده ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انام از سپاهی
و رعیت مفتوح گردانیده هر یک از امرای عالیقدر و ارکان دولت و امینان بارگاه
خلافت را فراخور رتبه و جاه بخلعتهای گرانمایه و تشریفات بلند پایه از قباهای
دیبا و زربفت طلاباف و نقره باف و پوستینهای سمور و اره مخمل منقش هفت رنگ
طلا و نقره تکمه دار و کمرهای و جیقههای مرصع بدر و لآلی ثمین و صندلیهای زربافی
و میان بندهای قیمتی و اسبان عربی نژاد صبا رفتار مع زین و یراق مناسب
نوازش فرموده هر کدام را بوجه خاص خلعت افتخار و امتیاز بخشیدند و ملازمان
درگاه و عساکر ظفر پناه و ارباب اهالی و اشراف و اعیان دار السلطنه اصفهان
و ممالک محروسه را که از اطراف و جوانب بپایه سریر سلطنت مصیر جمع آمده
در آن روز فیروز حاضر بودند از اعلی و اوسط و ادنی شاگرد پیشگان پیوتات را
خلعتهای فاخر فراخور حال مکرمت فرموده چندان دیبا و زربفت و مخمل منقش
و مطبق و دارائی باف و کمخای مشجر و انواع قماشهای ملون ترتیب یافته بود و بآن
جماعت عطا شد که از شمار محاسبان سریع الحساب بیرون بود و همچنین نسبت بعلیه

همین شیوه

همین شیوه مسلوک داشته جهت بیگلربیگیان و امراء و حکام ممالک محروسه و مرو شاهجهان
عراق و خراسان و قندهار و زمین‌داور و آذربایجان و شیروان و قراباغ و
گرجستان و فارس و کرمان و خوزستان و دار المرز و بغداد و عربستان و کردستان
و لرستان و ملوک اطراف و کلانتران و مشاهیر و اعیان هر ولایت علی قدر
مراتبهم خلعتهای فاخره ارسال داشته هر یکی را بنوازش خاص اختصاص دادند رجاء
واثق که در ازای این عطایا از جامه‌خانه مواهب لم یزلی تشریف شرف پادشاهی
که طراز شرف علیه و حلل دوام و خلود مطرز و مزین و بقامت با استقامتش ارزانی
بوده کامیاب دولت ابدی و سعادت سرمدی باشند بحق الحق والنبی واهله

نظم امیدوارچنانم که فیض فضل اله ❊ همیشه کامده و شاه کامران باشد
بقد رفامت او خلعتی بیاراید ❊ که عطف دامن او ملک جاودان باشد ❊ و نقود

نامعدود و مبلغهای غیر محصور و محدود به سادات و نقباء و مشاهیر علماء و ارباب
صلاح و طلبه علوم مدارس و اهل استحقاق عطا فرموده درم و دینار بیشمار در
دامن امید شان ریختند و به سرداران سرحدها و صاحبان جیش و لشکر و محافظان
ثغور و حارسان قلاع نیز انعامات بیکران و احسان بیدریغ فرموده مواجب و مرسومات
چند ساله لشکریان که جهت تردد سفر و تباهی‌های بی در پی دیوانیان از قرصت دادن



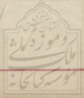
آن بالکلیه نشد در دیوان باقی بود؛ در اینوقت اکثر در دار السلطنه اصفهان
از خزانه و بیوتات معمول داده خاقان گیتی‌ستان را از حقوق لشکریان بری الذمه
کرد اینک رسد متوفیات را بورثه ایشان رسانیدند و ابواب بی علت پروری
بر چهره آمال و امانی خلق روزگار گشاده الاف و الوف باصناف رعایا و
طبقات برایا بان گذاشته از مطالبات دیوانی سبکبار گردانیدند از جمله
وجوه قیمت ابریشم که خاصه پادشاهی بود و تجار و منزدین برضا و رغبت خود
و بقیمتی که قرار یافته بود از متصدیان دیوان خریداری مینمودند و هر ساله
مبلغهای کلی حاصل و مداخل واجبی آن بود بملاحظه آنکه مبادا عمله فعله این امر
در گرفتن ابریشم از رعایا و دادن بتجار سپدبانی کرده از این ممر نقصان و خسران
برعایا و تجار رسد و موجب وبال شود برطرف نموده رخصت دادند که هر یک از
تجار و غیر ذلک ابریشم خواهد از رعایا بقیمتی که رضاء طرفین باشد خریداری نمایند
و از منافع نقاده تسعیر که مبلغهای کلی میشد گذشته امر فرمودند که عمال دیوانی
را در آن مدخل نبوده باشد و همچنین چندین هزار تومان وجوهات حسابی و عین
المال دیوان که نزد هر طبقه از رعایا و موددیان باقی بود چون بعضی از موددیان از
میان رفته بودند و ورثه را قدرت بر اداء آن نبود و بعضی دیگر مستهلک و پریشان

بودند ترحم باجماعت نموده اکثر را بتخفیف و تصدق فرمرز داشتند مجملاً
هیچ طبقه از طبقات انام از عطایای این شهریار کیوان غلام بی بهره نماند و بخشش
این خسرو عالی مقام که دولتش ابدی باد بی تکلفات و اغراق مدح سرایان و
مبالغات متعارف شاکستران زیاده از پانزده هزار تومان رایج شاهی عراقی
بود و در ایجاب ملتمس در باب سؤال اهالی تا مضمون این بیت مشهور که از بحر طبع
سخنوران پیشین بساحل ظهور آمده در شأن همت بحر خاصیت آنحضرت
صادق آمده **نظم** نرفته لا بزبان مبارکش هرگز مگر در اشهد ان لا اله الا الله
اگر در آن مقوله یکی از هزار گفته آید هنوز شمه از آن در دیباچه اظهار در نیامده
خواهد بود **مثنوی** چون قضا دفتر وجود نوشت بکف او برات جود نوشت
کف او قلزم است جود سحاب کرد از او کشت عالمی پر آب **گفتار در ظهور بلند**
اقبال نواب خاقانی که بعون حضرت سبحانی در دفع خصماء ملک ایران سمت ظهور یافت چون
حضرت عنایت سبحانی بسابقه مکرمت و زهاد تأییدات لم یزلی فرق فرقدسای
همایون خاقانی را بافسر گرانمایه سلطنت و پادشاهی آراسته روزگار مانند همای
دولتش سر بر آغاز نهاد حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرد که بلند اقبالی و تأیید
یافتن این صاحب اقبال بین الجمهور سمت ظهور یابند و ملوک اطراف جهان و جهانیان

واضح و لایح گردد لاجرم مضمون ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
از بدو طلوع نیر عالم افروز سلطنت و جهانبانی و آغاز دولت و کامرانی هم
خللی که از وقوع واقعهٔ ناگزیر نواب گیتی ستانی در بنیان قصر خلافت واقع شد
و هر متغلبی از هر طرف بمظنهٔ آنکه ممالک ایران بی حارس و نگهبان گردید
سر بشورش و فساد بر آورد از میامن اقبال بی زوالش باندک توجه بندگان
درگاه و سعی امرای دولتخواه بکفایت مقرون گردید و هر یک از مفسدان
برگشته روزگار و واقعه طلبان ضلالت شعار بر طبق جزای عمل نافیه
بدیار ادبار شتافتند که عقول عقلا در آن حیران ماند و فتوحات عظیمه
قرین حال خاقان بلند اقبال کشور دولت خداداد شد بر عالمیان ظاهر
و نمایان گشت و زمانه مضمون این مقال بگوش هوش جهانیان رسانید
نظم خاکساران جهان را بحقارت منگر ؛ تو چه دانی که در این گرد سواری باشد
مجملاً هر شورش و انقلابی که از فتنه جویان غوایت پیشه و مفسدان تباه
اندیشه در هر طرف شیوع یافت بمعاونت جنود غیبی و امداد لاریبی تسکین یافته
موجب امنیت و استقامت احوال خلایق و عباد الله گردید چنانچه در ذیل مرقوم
قلم سوانح نگار میگردد نظم از هر طرف که چشم نهی جلوهٔ مراد ؛ و ز هر طرف که

گوش کنی

کوش کنی مژده ظفر کفتار در ظهور بلند اقبال نواب کامیاب خاقانی که بعون
حضرت سبحانی در دفع خصماء ملک ایران سمت ظهور یافت اول آنکه جمعی از
شوریده بختان سفیه کیلانی بغی و طغیان ورزیده شخصی را که به لشکری جمشید خان
موسوم کردانیده در زمان نواب کیتی ستان بر سبیل اختفا پوشیده و پنهان
نگاه میداشته اند درین اوقات بروی کار آورده غریب شاه نام نهاده آلت
دست آویز خود ساختند و جمعی کثیر از اشرار و سپهبدان لئام و فتنه انگیزان بی
عاقبت نکوهیده فرجام بر سر او جمعیت نموده بر هم زن هنگامه عافیت خلق آن دیار
کشتند و سائر الناس از بیم مضرت و آسیب آن طبقه اظهار اطاعت و انقیاد کردند
مجملا تا موازی سه هزار کس طوعا او کرها در دایره متابعتش سر نهادند و سپه
سالاری نصب نموده از غلوی خوش آمد کویان ناقص خرد کیلانی تسخیر کل کیلانات
را از بیه پیش و بیه پس با تمامی ملک دار المرز و رستمدار با خود مخمر ساخت و
نخست بخطه دلپذیر رشت که حکومتکاه جمشید خان بود آمده بر آن ملک استیلا
یافت و از آنجا عزیمت ولایت بیه پس نموده مردم بیه پس صواحب و اعیان و جمهور
مقیمان تنکابن که همیشه فتنه انگیز و واقعه طلبند سر از دریچه عصیان و طغیان
بر آورده حکومت آن بی عاقبت را پذیرفته بر سر او جمعیت نمودند و وزرا و عمال کیلان



و تولید ازان حال دیوان از غوغای عام و هجوم لئام سراسیمه گشته جهت حفظ جان
و صیانت ناموس و عیال خود را بکنار کشیدند اکثر دست از اموال و اثقال و احمال
باز داشتند و آن بیدولتان دست درازیها بجهات دیوانی و متملکات تجار
و اغنیا و متمولین هر دو ولایت نموده الآف و الوف تصرف کرده بباد بی‌بنیادی
دادند بیرام قلی سلطان میرصوفی حاکم دیلمان در آن کوه بحراست فتنهٔ لاهیجان
حاکم نشین گیلان بیه پیش است مامور بود چون فتنه را متحکم دانسته و خانه
کوچ اکثر غازیان صوفی در آنکوه حوالی لاهیجان اهل و عیال برداشته بجانب
دیلمان رفتند عزیز شاه مملکت خالی یافته بی مانع و منازعی بخطهٔ لاهیجان در آمد
بقلعه و مملکت استیلا یافت و استمالت نامها باهالی و اعیان هر ولایت تا
دستمدار فرستاده همه را باطاعت و متابعت دلالت نمود چون حقایق این احوال
بمسامع جاه و جلال رسید ساروخان طالش حاکم استارا و کرکین سلطان حاکم
لشکر کرد در قرب جوار حاکم گیلان بیه پس واقعند بدفع طاغیان مذکور مامور
گشته حکم شد که تمامی قورچیان غلامان و ملازمان درگاه که از حدود اردبیل
و طوالش و طارمات و خلخال و سایر قرب جوار گیلانات اند بر سر امراء مذکور جمع شده
برنهجی که صلاح دولت قاهره باشد بدفع آنقوم فتنه انگیز پردازند امراء عظام مذکوره

قبل از

قبل از آنکه حسب الامر بدان خدمت مامور کردند بنا بر قرب جوار بیکه کرکیلی
گشته متوجه خطه رشت شدند محمدی خان کوهری نیز که حاکم ولایت کوهدم است
بدیشان پیوست و امرای خطه رشت سید مسنویان آن سفینه نادان را که
در رشت بودند مغلوب گردانیده در آنجا رحل اقامت انداختند که بعد از اجتماع
سپاه و غازیان رزم‌خواه بدفع یاغیان گمراه پردازند اما غریب شاه بعد از آنکه
در لاهیجان تمکن یافته قلعه تصرف او در آمد لشکریان خود را با امرا و سپهسالاران
در لشته نشا و کوچصفهان و کنار آب سفید رود گذاشته خود با معدودی
باستظهار موافقت گیلانیان عزیمت الکاء تنکابن کرد در میانه گیلان و رستمدار
واقع است بود حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن حصاری را که جهه مسکن
خود ترتیب داده بود استحکام داده خود با فوجی از غازیان تا کنار رودخانه گر
در سه فرسخی حصار مذکور واقعست در آنوقت طغیان داشت بمقابله او رفت
غریب شاه از جلادت و تهور غازیان اندیشمند گشته جرأت گذشتن از آب نکرد
و خبر آمدن امرای عظام و مغلوبیت مسنویان خود را شنیده قطع نظر از تسخیر مکان
و آنحدود نکرده از همانجا باز گردید که بهمراه لشکر خود آید غازیان روملو تعاقب نموده
چند نفر از مردم او را بدست آورده بدار العلم فرستادند بیرام قلی سلطان صوفی

نیز که با جنود صوفیه از دیلمان باز گشته بر آنکوه باز آمده بودند سر راه بر او
گرفته چند نفر از مردم او را گرفته بقتل آورده تا کنار آب سفید رود دست از
تعاقب او باز نداشتند و غریب شاه از بیم غازیان در حرکت مسارعت نموده در راه همان
نیز توقف محال دانسته بصد تشویش و تعب با معدودی خود را بکنار آب رسانیده
عبور نموده بمیان لشکر خود آمد غازیان صوفی نیز متعاقب او از آب گذشته بعباکرا
منصوره که از رشت بمدافعه او آمده بودند پیوستند سارو خان گرگین سلطان
و محمد یخان کوهدمی بعد از اجتماع سپاه قزلباش که عشر عشیر ارباب الطغیان نبودند
به نیروی دولت قاهره و معاضدت جنود اقبال کمر همت بدفع ارباب ضلال و پراکندگی
آن هجوم و جوم بسته از رشت بیرون آمده در کوچصفهان بیکدیگر رسیده از طرفین
صفوف قتال آراستند فیما بین حرب در پیوسته جنگ عظیم وقوع یافت گروه لئام
با وجود کثرت و ازدحام تاب صدمات دلیران جنود ظفر ورود نیاورده شکست عظیم
بر سپاه غریب شاه راه یافته جمعی کثیر و جمی غفیر طعمه شمشیر گشته بقیة السیف جانب
لشته نشا که محل طغیان آن بید ولتان بود شتافتند امراء عظام و جنود ظفر
فرجام دست از تعاقب نداشته در لشته نشا نیز قتلی بافراط کردند در حدود لشته نشا
در میان بیشه و جنگل بر غریب شاه رسیده او را با چند نفر امیر و سردار آنقوم دستگیر

کردند

کردند در آن قلعه ده هزار کس از آن سفیهان ناقص خرد سبک عقل را علم
بیهوده اکثر مفسدان آن گروه که باعث فتنه و آشوب شده بودند و هر یک نام
خانی و سلطانی بر خود نهاده در آن معرکه مقتول گشتند و غریب شاه را دوشاخ
دار بدرگاه معلّی فرستاده در میدان نقش جهان بنظر مقدّس حضرت خاقانی
در آورده باقبح وجهی بر دار کشیدند و چند روز عبرة للناظرین جثّهٔ خبیثه اش
از دار فرو آویخته بود شهریار رعیّت پرور دادگستر بر سایر مردم گیلان
ترحّم فرموده مورد عفو و عاطفت و مشمول عنایت و الطاف خسروانه گردانیدند
امّا چند نفر از بقیّهٔ مفسدان با وجود وقایع و حالاتی که بتجربه پیوست و قتل
چندین هزار کس متنبّه نشده شخصی دیگر را بادّعای برادری غریب شاه با نبیرهٔ دیگر
جمشیدخان عادلشاه نام نهاده ارادهٔ بغی و طغیان داشتند جناب آصف صفات
دستوری میرزا تقی وزیر مازندران و گیلان مشهور بساروتقی از اینمعنی اطّلاع
یافته در مقام تفحّص و تجسّس بر آمده پی بمحلّ اختفا و آرامگاه او برده عادلشاه مذکور
را با چند نفر مفسد در حینی که آمادهٔ خروج و طغیان بودند بدست آورده و آن [illegible]
عاقبت بی سعادت را با فتنه انگیزان دیگر بنهانخانهٔ عدم فرستاد و آتش فتنهٔ آن
ولایت بزلال اقبال همایون خاقانی انطفا پذیرفته اکنون ساحت آن ولایت محلّ

امن و امان و از خار فساد ارباب طغیان پاک گشته خلق آن دیار سر بجیب درویشی
و فقیری فرو برده آسوده حال در ظلال مرحمت شاهانه روزگار میگذرانند

شرح حالات خراسان و فتوحاتیکه در دفع ارباب عصیان و طغیان و تسکین
فتنه و فتور که در آن ولایت بوقوع پیوست از حدوث وقایع و سوانح خراسان ظهور عصیان
و طغیان اولاد عرب محمد خان بن حاجم خان اوزبک والی خوارزم است که
در ازمنه سابقه که همیشه پدران ایشان با این دودمان ولایت نشان طریقه
اخلاص و یکجهتی مرعی و مسلوک میداشتند و همچنانچه در صحیفه ثانی تاریخ عالم
آرای عباسی نگاشته کلک بیان گردید حاجم خان و پسران از استیلای معاندان
از ملک موروث برآمده پناه بآستان غرو جاه آورده بودند و بمعاونت نواب
گیتی ستان دیگر باره بسلطنت ملک موروث رسیده تمکن یافتند و تا حین
حیات عرب محمد خان ابن حاجم خان شیوه مصادقت و اخلاص و یکجهتی و اختصاص
بدین درگاه عرش اشتباه مرعی و مسلوک میداشت بعد از واقعه عرب محمد خان
میانه اولاد او منازعه پدید آمده اسفندیار سلطان پسر بزرگتر مغلوب برادران
گشته پناه بدرگاه جهان پناه آورده در سفر قندهار در رکاب ظفر انتساب
حضرت گیتی ستانی بود و از آنحضرت تربیت یافته چون پسر بزرگتر بود او را بسمت والائی

خانی موسوم کردانیك طبقه ترکانان صاین خانی حدود استراباد را که مطیع
ومنقاد اوامر پادشاهی بودند بمعاونت وماءمور کردانیدند واو باستظهار
معاضدت آنحضرت بخوارزم رفته بر برادران ناموافق غلبه کرده بر مملکت مستولی
گردید وبا یك برادر خود ابو الغازی سلطان اتفاق نموده سایر برادران
منازع ملك را دفع نموده چند محل از ملك موروث با ابو الغازی داده
بر سایر محال رقم اختصاص کشید دراینوقت که خبر واقعه ناگزیر حضرت گیتی ستانی
بآنولایت رسید حقوق تربیت واصطناعات آنحضرترا بر طاق نسیان نهاده
بقصد تسخیر وتصرف ولایت مرو ونسا ودرون واپورد وآخند وکر نواب گیتی
ستانی چنانچه در تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم قلم مشکبار گشته از تصرف
نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن الوش خان اوزبك بیرون
آورده سی سال متجاوز است که در حوزهٔ دیوان اعلی وتصرف امراء قزلباش است
بخراسان آمد وبهان نسب که الکاء مذکور سابقا با وزبکیه تعلق داشت پای
نخوت واستکبار در افشاده عزم تسخیر آنولایات نمود وبدینجهت شورش وانقلاب
در آنملك پدید آمد فتنه انگیزان آشوب طلب سرمایهٔ فساد بدست افتاد
چند نفر از اعیان نسا ودرون اظهار موافقت ایشان نموده کس نزد ابو الغازی

سلطان فرستاده او را بآمدن آنجا ترغیب نموده وعدهٔ قلعه بیرون دادند
محب علی سلطان ولد بکتیش خان استاجلو که جوان جاهل و از تجربهٔ روزگار
غافل بود و حضرت گیتی ستانی بجهت حقوق خدمات بکتیش خان پدرش او را تربیت
نموده حکومت نسا را باو تفویض کرده بودند و اغورلو سلطان که در سلک غلامان
درگاه منتظم و بیست سال بود که تربیت یافته حاکم درون بود از وقوع واقعهٔ
هائله حضرت گیتی ستانی و بیم موقف طغیان آن ولایت با اوزبکیه تزلزل یافته
پای اقامتشان سستی پذیرفت دل بای داده قلعه و مملکت را گذاشته بیرون آمدند
ابو الغازی بی‌مانع و منازع بر ولایات مذکوره تسلط یافته قلاع را بتصرف درآورد
و مستحفظان بر قلاع گماشته خود بعزم تسخیر قلعهٔ ابیورد بدان صوب در حرکت آمد
اسفندیارخان تسخیر ولایت مرو را پیش نهاد همت قاصر خود گردانیده با گروه
انبوه بدان صوب شتافت چون اخبار شورش و انقلاب خراسان و تزلزل احوال
خراسانیان بعرض عاکفان آستان اقبال شان رسید لذا در درگاه معلی مؤتمن الدوله
زمان سیاپ ناظر و تفنگچی آقاسی اگر از معتمدان دولت قاهره بود و خرد و کاردانی
متصف و بتجربهٔ روزگار مهذب بود جهة دفع فتن و فتور خراسان و اطمینان
قلوب خراسانیان و نظام و استحکام قلاع اختیار فرموده با گروهی از افواج قاهره

و تفنگچیان

و تفنگچیان رکاب اقدس روانهٔ آنطرف فرمودند و او بآئین شایسته متوجه
آنصوب گردید هنوز زمان سیلك بآنجا نرسیده بود که بهر نیروی اقبال و آوازهٔ
وصول عساکر ظفر مآل آتش فتنهٔ آن بداندیشان بتیغ آبدار امراء نامدار و
غازیان نصرت شعار آندیار منطفی گشت تبیین اینمقال و مفصل این اجمال آنکه
چون سلاطین خوارزم بخراسان آمده علم نخوت و غرور برافراختند استمالت نامها
بامراء و بعد از نقبایان و سرخیلان ایل و عشایر ترکمان از قراناش و جلایر و سالور
و غیرهم که چندین سال بود که سر بربقهٔ الطاعت و فرمان حضرت گیتی ستان در آورده
نوازش و تربیت یافته و هموار مراسم بندگی و دولتخواهی این دولت ابدمند بظهور
می آوردند فرستاده از آنطبقه رحمن قلی سلطان قراناش را با میر الامرائی آن طایفه
موسوم گردانیده وعدهای جمیل دادند و فوجی کثیر از سرخیلان قبایل ترکمان
سیما رحمن قلی مذکور روی از این دولت ابدی تافته قریب شش هفت هزار کس
جمعیت نموده در مقام معاونت سلاطین مذکور در آمدند و اسفندیار خان
چون با جنود خوارزم بمرو رسید در حوالی سواد شهر فرود آمده خیام اقامت
نصب کرده و با عاشور خان چکنی حاکم مرو ابواب مراسله مفتوح داشته خواست
که استظهار موافقت مرویان بلطایف الحیل او را از قلعه بیرون آورده بر آن ولایت

استیلا یابد اما عاشور خان خارسان بر قلعه کماشته خود با فوجی از قزلباش
وجمعی از تفنگچیان از قلعه بیرون آمده در برابر جنود او زبان صف سپاه آراسته
و از آنطرف اسفندیار خان در کمال نخوت و غرور در مقابل سپاه منصور در آمد
فیمابین نبرد قوی اتفاق افتاد و جنود ظفر ورود و قزلباش داد جلادت و مردانگی
داده بر آنفتنه کثیره غالب آمدند و اسفندیار خان مغلوب گشته در کمال اضطرار
احمال و اثقال گذاشته رو بوادی فرار آورد و اردوی او و اتراک غازیان
ظفر شعار گردید و ابو الغازی سلطان که بعد از تسلط بر قلعه نسا و درون چنانچه
مذکور شد بر سر ابیورد آمد جمشید سلطان که از زمرهٔ غلامان خاصهٔ شریفه گرجی
برتبهٔ امارت سرافراز و حاکم ابیورد بود و غازیان ایرلو افشار ملازمان او پای
ثبات و قرار استوار کرده ابنیه قلعه را استحکام دادند و منوچهر خان حاکم مشهد مقدس
را از واقعه اخبار نمودند منوچهر خان امراء عظام قرب جوار خود را از واقعه آگاه
گردانیده بجانب ابیورد در حرکت آمد و امراء عظام خصوصا بیرام علی سلطان بیات
حاکم نیشابور و احمد سلطان چکنی حاکم سبزه وار و غیر ذلک هریک با قشون و
لشکر آراسته بمنوچهر خان ملحق گشته بجانب او شتافتند ابو الغازی از توجه سپاه
قزلباش آگاه گشته مملکت را نهب و غارت نمود اموال غازیان را از دواب و غنایم پیش

انداخته

انداخته عزم نسا نمود چند فرسخ رفته بود که طلیعهٔ سپاه ظفرپناه باو رسید ابو الغازی
عطف عنان نمود با وجود او زبکیه و تیکن ترکمان بمقابلهٔ لشکر نصرت اثر در آمد
از جانبین صفوف قتال آراسته فیما بین حربی صعب دست بهم پیوست و غازیان بعد از
کوشش و کشش بسیار بر آن گروه اشرار غالب آمده ظفر یافتند و ابو الغازی مقهور
و مغلوب بسپاه نصرت شعار گردیده دست از اسباب غارتی باز داشته بجانب
در رفت منوچهر خان و امراء عظام خالی بودن مشهد مقدس را در این وقت
صلاح ندانسته باز گشته هر یک بمقر حکومت خود شتافتند زمان یک گروه
تفنگچی بساحت ملک خراسان در آمده خسرو خان بیگلربیگی استراباد با امراء
و عساکر تابعه از چشکزک و حاجیلر و غیرهم باو پیوستند و آوازهٔ وصول لشکر
عراق در آنجا در شیوع یافت از زمرهٔ امرای عظام علیار خان کرایلی که از قبایل
جغتای و امرای معتبر این درگاه و صاحب جیش و لشکر موفور طایفه مذکور است
بر پشت گرمی جنود قاهره با فوجی از کرایلی و جلایر و کراجوئی بر سر رحمان قلی
قراتاش و گروه ترکمانان که از بند دولت گردان شده بر سر آن تیره روزگار جمعیت
نموده بود برفت و فیما بین فریقین محاربهٔ صعب روی نموده علیار خان بفیروزی
دولت قاهره بر آن مخاذیل که قریب شش هفت هزار کس بوده غالب آمده نقش وجود

فوجی کثیر از آن طبقهٔ بدستیاری تیغ تیز و بال مردی شمشیر خونریز از صفحهٔ حیات
سترده گشت و آتش طغیان آن گروه فتنه انگیز فرو نشسته بقیة السیوف از
کرده نادم و پشیمان سر بربقهٔ بند که در آورده ریش سفیدان نزد زمان بیک آمده
مترصد ارجاع خدمات و ظهور دولتخواهی بودند چنانچه در ضمن ظفر مذکور دارا
پسر شراید ولشخواهی انجاندان امامت و ولایت بقتل آورد اما ابو الغازی چون
بحوالی نسا و درون رسید مردم نسا را استمالت داد و بمحافظت قلعه ترغیب نموده
خود بدرون آمد در آنجا خبر مغلوبیت رحمن قلی و ترکمانان اعوان و انصار خود و
وصول عساکر عراق باو رسید تاب توقف نیاورده اراده بازگشتن بدیار خود کرد
وجمعی کثیر از اهل قلعه و مردم مملکت کوچانیده با اموال و غنایم بسیار و دواب
بلیشمار که جمع آورده بود راه خوارزم پیش گرفت وچون زمان بیک از این معنی
آگاه گشت علیار خان را با فوجی از جنود کرایلی وغیره بر سر او فرستاده او از درون
کوچ کرده در هیچ مرحله توقف ننموده قریب بربیست فرسخ راه طی نموده بود که
علیار خان باندک مردمی بایلغار باو رسید از طرفین دست بآلت کارزار برده
محاربهٔ عظیم روی داد و ابو الغازی هراس بقیاس راه یافت جنود منصور باقبال
روز افزون همایون بر او غالب آمدند و در این ستیز شکست عظیم یافت و فوجی کثیر

ازجنود

از جنود مخالف بر خاک هلاک افتادند و او با بقیة السیف دست از اموال و
اسباب و خلقی عظیم که کوچانیده بود باز داشته بسرعت برق و باد راه هزیمت
پیمود یراق و اسباب و کرهناها و اسبهای جنیبت و کوتل که همراه داشت
بدست در آمد و علیارخان مظفر و منصور باز گشته غنایم و اسیرانرا باز گردانیدند
صولجب ولایت نسا چون از سلاطین مزبور مایوس شده بودند بعضی شعار دولت
خواهی قزلباش ظاهر ساخته اظهار شاهی سیونی کردند و جمعی اوزبکیه که در
قلعه مانده بودند با صولجب نسا بد مظنه و از مواقف ایشان مایوس گشته هزیمت
غنیمت شمرده روی بوادی فرار آوردند و زمان بیک استمالت نامها باعیان و
اهالی قلعهٔ نسا فرستاد که جمعی که اظهار شاهی سیونی مینمودند چند نفر را
بادعای آنکه محرک مادهٔ فساد ایشان بودند بقتل آورده قلعه را بتصرف اولیای
دولت قاهره دادند و بنیروی اقبال مصون از زوال حضرت علی خاقانی ظل سبحانی
قلعهٔ مذکور که در متانت و استحکام شهرهٔ آفاقست بار دیگر قلعه بتصرف جنود قزلباش
قرار گرفت و زمان بیک حارسان کار آگاه و تفنگچیان کاردان تعیین نموده استحکام
داد و محبعلی سلطان استاجلو و اغورلو سلطان غلام را که حکام سابق نسا و درون
بودند و در هنگام فتور حقوق تربیت و نمک پرورده کی چندین ساله این دولت

سرمدیرا منظور نداشته از جبن و بد دلی دست از حراست قلعه باز داشته
بیرون آمده بودند و در جزای ناسپاسی و حقوق ولی نعمت که در هنگام شدت
بیشتر رعایت میبایست کرد تقصیر نموده بودند جهت عبرت و تنبیه دیگر بندگان
درگاه حسب الاشاره خاقان جم جاه گردون بارگاه زنده پوست کندند که
اجساد ایشانرا عبرة للناظرین از دروازه قلاع آویختند و ساحت آن ولایات
از خار تعرض اهل عدوان و ارباب طغیان پاک گشته هر فساد و اختلالی که
روی داده بود بیامن اقبال و مساعدت بخت فرخ فال همایون خاقان کامگار
و سعی بندگان جان نثار باصلاح انجامید از درگاه معلی حکام مجدد تعیین یافته
و مفسدان جزای عمل یافته از هر کس اظهار اخلاص و دولتخواهی بظهور آمده
بود بانعامات و سیورغالات نوازش یافت خسروخان بیگلربیگی استراباد
و امرائی تابع او رخصت یافته هر یک بحکومتگاه خود شتافتند و نواب سپهر
بعد از انتظام مهمات آنجا و انجام ضروریات قلاع متوجه مشهد مقدس معلی گردیدند
از غرایب حالات و عجایب اتفاقات که بتایید سبحانی و نتایج اقبال خاقانی
بظهور آمد فرستادن ابوالغازی سلطانست بدرگاه جهان پناه شرح واقعه آنکه
چون اسفندیارخان و ابوالغازی سلطان در خراسان کاری نساخته هر دو جانب

وخاسر و سرخار باز گشته بخوارزم رفتند میانهٔ برادران وحشت پدید آمد
بنا زعم انجامید و اسفندیار بلطائف الحیل بر او دست یافت او را گرفت و چون
از جرأت و جسارتی که از او در آمدن خراسان واقع شد نادم و پشیمان و در
مقام اعتذار بود و مع هذا با برادر بد مظنه گشته بود او را با آمدن درگاه
معلی خبر کرد او نیز از خوف مضرت و بیم آسیب برادر راضی با آمدن گشته اسفندیار
خان او را با معتمدان خود نزد نرمان بیک بمشهد مقدس معلی فرستاد و این
مقدمه را دلیل اخلاص و ثبات دولتخواهی خود کرده اعلام نموده بود که چون
در ازمنهٔ سابقه همیشه یکی از سلاطین زادهای خوارزم در درگاه سپهر اشتباه
پادشاهی بملازمت و بندگی قیام داشته بنا بر این برادر ابو الغازی را مرسل ساختم
که در خدمت اشرف اعلی خاقانی عذر تقصیرات خواسته بملازمت و بندگی قیام
نماید و نرمان بیک او را با معتمدان بدرگاه معلی فرستاده در همدان بپایهٔ سریر
اعلی رسید و منظور نظر التفات گشته بنا بر صلاح دولت او را بدار السلطنهٔ
اصفهان فرستادند که در قلعهٔ طبرک معزز و محترم نگاه دارند که بعد از معاودت
موکب ظفر قرین بدانچه صلاح دولت باشد بعمل آید **ذکر قضایائی که در سرحد
دار السلطنهٔ هرات و مار و چاق مرغاب صورت وقوع یافت** در تاریخ عالم آرای

عباسی مرقوم کلک نکته پرداز گردید که نذر محمد خان بن دین محمد خان
والی بلخ و توابع برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بنابر قرب
جوار خراسان برهنمونی خرد خرده دان قریب بده سال بود که با نواب گیتی ستان
اظهار اخلاص و اتحاد نموده متواتر ایلچیان کاردان با تحف و هدایا فرستاده
مکاتب صداقت اسالیب می نمود و از جانب آنحضرت نیز عنایت نامهای نامی
و تنسوقات لایقه گرامی ارسال میرفت و فیما بین آمد و شد مفتوح و طریقه
صداقت و دوستی مسلوک بود در این هنگام که واقعه هایله حضرت گیتی ستانی
روی داد و از هر طرف واقعه طلبان روزگار و فتنه انگیزان اشرار که همواره
طلبکار فتور و آشوب اند سر بشورش و فساد بر آوردند طایفه اوزبکیه
مردم نذر محمد خان نیز گروهی پای از دایره ادب بیرون نهاده بولایت بادغیس
دار السلطنه هرات آمده تاخت نموده غارتی چند کردند و غلات آنحدود و مار[?]
و توابع را سوخته دست بویرانی و خرابی گذاشتند و فوجی تا قلعه ماروچاق
آمده در حوالی قلعه نزول کردند خسرو سلطان حاکم ماروچاق و غازیان شاملو
و غیره و ملازمان او همت بحراست قلعه گماشتند هر چند دستور نیست که قلعه دار
از قلعه بیرون آمده با خصمان بصرف جنگ کند غازیان ماروچاق از فور شجاعت

حاکم وغیرت ومردانگی خود تاب نیاورده هر روز فوج فوج بیرون آمده
با بهادران اوزبک مجادله ومحاربه نموده در هر مرتبه چند بهادر نامی بقتل
میرسیدند واز غازیان نیز جمعی شربت شهادت مینوشیدند وتا دوازده روز
اوزبکیه در پای قلعه اقامت نموده چون دست قدرت خود را از دامن خاک ریزان
کوتاه دیدند از حصول مطلب مایوس وخائب وخاسر بازگشتند ودیگر باره
فوجی از جنود اوزبک بنابر امر غائب آمده اراده نموده بودند که در آنجا قلعه احداث
نمایند که مقابل کوب قلعه مارو چاق بوده باشد خسرو سلطان وغازیان
عظام لشکر مارو چاق بر سر آن جماعت رفته فیمابین جنگ شد بعد از قتال وجدال
غازیان غالب آمده جمعی از اوزبکیه بقتل آمدند وجنود اوزبک کاری نساخته
باز گردیدند فوجی از متمردان قپچاق نیز که در حوالی دار السلطنه هرات میباشند
وتابع بیگلربیگی خراسانند اراده بغی وطغیان نموده آثار خلاف از ایشان بظهور
میرسید حسن خان شاملو بیگلربیگی خراسان بعزم تنبیه ایشان از هرات بیرون
آمده با جنود موفور بر سر ایشان رفته چند نفر از معتبران آن طایفه را بدست آورده
بجزا وسزا رسانید وآن گروه طاغی تنبیه بلیغ یافته سایر الناس پای در دامن ادب
پیچیدند القصه چون زمان سابق سپهسالار خراسان چنانچه مذکور شد بعد

از فراغ خاطر از نظم و نسق قلاع نسا و درون بمشهد مقدس معلی آمده در آنجا
نیز هر گونه مهمی ضروری بود سرانجام داده بجهة دفع بی اندامیهای اوزبکیه
و نظم و نسق قلعهٔ ماروچاق و نره تو و مهام ضروریهٔ آن سرحد عزیمت دار السلطنهٔ
هرات نموده باتفاق منوچهر خان حاکم مشهد و امرای عظام و عساکر ظفر فرجام
که جمع آمده بودند متوجه آن صوب گردیده حسن خان بیگلربیگی غوریان استقبال نموده
در آنجا با یکدیگر ملاقات نمودند و باتفاق متوجه نظم و نسق قلاع گشته موازی
سه هزار خروار غله جهة ذخیرهٔ قلعهٔ ماروچاق سرباره نموده موازی پانصد نفر
تفنگچی بحراست قلعه تعیین نموده با دیگر ضروریات قلعه روانه نمودند و تا دو هزار
کس از جنود قاهره و تفنگچیان و تفنگچی باشیان رکاب اشرف همراه ذخیره و یراق
مذکور کردند که محافظت نموده بقلعه رسانیده باز گردند و خود نیز متعاقب کوچ
کرده بدار السلطنهٔ هرات رفتند و همچنین ضروریات قلعهٔ نره تو را که از قلاع مشهورهٔ
خراسانست سرانجام نمودند و در حدود ماروچاق جمعی از جنود اوزبکیه بمقدمة الجیش
قزلباش دوچار گشته جنگ در پیوستند بعد از ستیز و آویز که از طرفین وقوع یافت
جیوش منصوره غالب آمده فوجی از اوزبکیه مقتول گشتند و قزاقان و تفنگچی باشیان
خدمت مرجوعه را بتقدیم و ذخیره و یراق را بقلعه رسانیده بحاکم قلعه سپرده عود نمودند

از امرای

از امرائی معتبر اوزبکیه اورا ازپی نامی حاکم چیچکتو دمیمنه و از جانب ندر محمد خان
حارس سرحد مارو چاق و مرغاب الکاء قزلباش بود و دو نفر از میرزادهای
اوزبکیه اقوام او در معارکی که بتحریر پیوست هر مرتبه یکنفر دستگیر شده ایشانرا
نزد زمان بیک آوردند یکنفر را بدرگاه جهان پناه فرستاد و یکنفر نزد او بود
درهنگامیکه زمان بیک با عساکر منصوره در هرات بود او از برای خود یا باشاره
ندر محمد خان علی ای التقدیرین از کردها نادم و پشیمان گشته با زمان بیک
طرح الفت و آشنائی انداخته مکاتیب دوستانه ارسال داشت و اظهار نموده بود
که از جانب پادشاه ما بدستور زمان شاه غفران دستگاه ضابطه صلح و رابطه
دوستی استحکام دارد و بی اندامی که از طایفه اوزبکیه در سرحد صدور یافته
جمعی برنا دل والماپچی بودند که بخود سر تاخت و غارت مرتکب آن اعمال گشته
بعضی جهلاو بیدولتان نیز داخل آنگروه گشته بوده اند و ما بعد از اطلاع بمنع
ایشان پرداختیم و بعد الیوم آنچه لازمه محبت و دوستی باشد بظهور می آید و
عنقریب از جانب پادشاه ما ایلچی معتبر جهت ادای مراسم تعزیت و تهنیت و مبارکباد
جلوس همایون بپایه سریر اعلی خواهد آمد و در طی مکاتیب محبت طراز استدعای
اخلاص میرزادهای مذکور نموده بود زمان بیک نیز بمصلحت وقت عذر پذیر گشته

بنا بر استقامت احوال سرحد و آرمیدگی خلق الله جواب مکاتیب او بر نهج دوستی
نوشت و حقایق حالات را بپایهٔ سریر اعلی عرض نمود و یکنفر از اقربای او را رهی را
که نزاد بود رخصت نهادن یافته گسیل کرد و یکنفر دیگر را که بدرگاه معلی فرستاده
بود وعده کرد که التماس استخلاص او از درگاه جهان پناه نماید امام قلیخان
پادشاه ماوراءالنهر نیز دو نفر از ملازمان عاشور خان حاکم مرو را که در حوالی
چهارجو گرفتار شده به بخارا برده بودند رعایت نموده باز فرستاد و چون خاطر از
طغیان سلاطین اوزبکیه فی الجمله اطمینان یافت زمان سلک از دار السلطنهٔ هرات
کوچ کرده بمشهد مقدس آمد و امرای عظام هر یک بمقام خود رفتند و چون در این
سال آوازهٔ آمدن عسکر روم بجانب عجم شیوع یافت و عزیمت موکب مقدس خاقانی
بدفع شر رومیه بدیار عراق عرب و آذربایجان تصمیم یافته بود حکم معلی نفاذ پیوست
که زمان بیک فوجی از تفنگچیان جلو را که همراه او بیند بدرگاه جهان پناه فرستد
که در موکب همایون باشند و خود با بقیهٔ جنود ظفر ورود جهت اطمینان قلوب خراسانیان
و استقامت احوال عجزه و زیردستان آن ولایت در مشهد مقدس قشلاق نماید که
انشاءالله تعالی در سال آینده بدانچه صلاح دولت قاهره بوده بعمل آید
از سوانح آمدن خیرات خان که از امرای بزرگ سلسلهٔ علیهٔ قطب شاهیه است از

جانب

جانب هند دکن چون از قدیم الایام سلاطین عظام دکن با این دودمان ولایت نشان طریقهٔ اخلاص و عقیدت مرعی و مسلوک میداشتند و والی سابق گلکنده که برادرزاده و داماد محمد قلی قطب شاه بود از دار دنیا برای عقبا انتقال نموده سلطان عبدالله که خلف صدق و مهین فرزند ارشد کامکار سلطان محمد امین قطب شاه بود بر سریر سلطنت و اورنگ قطبشاهی تمکن یافت بعادت مألوفهٔ آباء و اجداد خیرآثار بجهت تجدید قواعد ارادت و اخلاص و اظهار خلوص عقیدت و یکدلی بپایهٔ سریر اعلی که مقبل شفاه عالمیانست فرستاده بود در بندر عباسی چون خبر محنت اثر واقعهٔ هایلهٔ حضرت گیتی ستانی و مژدهٔ جلوس سعادت مانوس همایون اعلای خاقانی باو رسید روی توجه بآستان سعادت نشان آورده در دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان دارالسلطنهٔ اصفهان شرف بساط بوسی در یافت و تحف و هدایای لایقه که برسم پیشکش فرستاده بود بنظر انور در آورده مشمول نوازش و الطاف گردید

ذکر لشکرکشی خسرو پاشا سردار دوم عثمانی بعزم نهضت رایات ظفر آیات بدفع رومیه و قضایائیکه در خلال اینحال در آذربایجان و همدان روی داد

کمیت جهان پیمای قلم در عرصهٔ سخن گذاری بدین اثنا تک و دو مینماید که چون رومیه از واقعهٔ هایلهٔ حضرت فردوس مکان خبر یافتند و مواد کرجی حرام نمک که

عصیان وطغیان او در گرجستان وبروم رفتن او در تاریخ عالم آرای عباسی
ذکر شده محرک فتنه وباعث فساد بود وخواندکار روم باغوا وتحریک اهل عدوان
ومتعصبان مذهب خسرو پاشا وزیر اعظم را سردار لشکر بیشمار روم کرده بعزم
انتقام قضایای زمان فرخنده نشان حضرت گیتی ستان فردوس مکان بسفر عجم
مامور کرده اند وموزا ومرتد نابکار برفاقت سردار معین گشت فتنه انگیزان سرحد
آذربایجان وواقعه طلبان اکراد رومیان خطه وان واخسقه وموصل وقایع مذکور را
فرصت دانسته از هر طرف در مقام فتنه انگیزی ودست درازی زدند از اولیای
دولت قاهره رستم بیک دیوان بیگی که در زمان حضرت گیتی ستانی بحراست سرحد
آذربایجان مامور بود واز او در آن سرحد مردانگیها صدور یافته بود بوفور شجاعت
وجلادت وحسن تدبیر بلند آوازه گردیده بود لازم دانست که بدستور زمان
حضرت گیتی ستانی لوای اقتدار افراخته مخالفان سرحد را گوشمالی دهد وباد نخوت
وغروری که از وقوع این واقعه در دماغ شوریده آن طبقه در حرکت آمده بشعله شمشیر
آتش فشان فرونشاند بدین عزیمت باتفاق امرای عظام وعساکر ظفر فرجام سرحد
آذربایجان که بمتابعت وموافقت او مامور بودند از دار السلطنه تبریز دو منزل [illegible]
روان واز جیش واخلاط دغا دلخور در فتنه هرجا بر مخالفی دست یافت از پای در آورد جمعی

کثیر

کثیر از رومیه و اکراد بتخصیص عشیرت محمودی و حکاری و غیر ذلک را که دم از موافقت
رومیه میزدند بدیار عجم فرستاده آمده و دراهب و غارت نموده چندین هزار
راس از دواب و اغنام و مواشی آورده در کمال شوکت و بلند نامی و اقتدار مراجعت
نمودند و همچنین فوجی از اشرار و فتنه انگیزان اکراد حدود موصل و کرکوک و شهر زور
و متمردان عرب که باراده بغی و دست درازی سر از دریچه عصیان برآورده باعث
آزار و اضرار خلق الله و برهم زن هنگامه عافیت مسلمانان بودند حکام کرام و بیگلر
بیگیان عراق عرب و شهر زور بتادیب ایشان پرداخته فوجی کثیر از عرصه هستی
بباد نیستی فرستادند القصه از هر طرف که آواز مخالفت و شورش برخواست
بمساعی جمیله بندگان درگاه و شعله شمشیر آبدار از یکجهتان دولتخواه تسکین یافته
همه روزه سر خودسران یاغی طاغی که جزای کردار دستی یافته در دست اولیای دولت
قاهره کشته بودند خوار و خوار بپایه سریر آسمان قدر فلک مقدار آورده
در میدان نقش جهان اصفهان بنظر خجسته منظر شهریار فیروز بخت بلند اقبال کامیاب نبد
و در خلال این حال از انهای منهیان و عرایض امرای سرحد و وصول جواسیس بتحقیق
پیوست که خسرو پاشا که لیبرداری و لشکرکشی دیار عجم مامور گشته با خیل و سپاه موفور
روم بدیار بکر رسیده غالب ظن آنست که لشکر بسمت بغداد کشد بنابر آن نهضت موکب

همایون بدانصوب تصمیم یافته از زمرهٔ مقربان بساط اقدس خلف بیک سفره‌چی
باشی را که بکمال شجاعت و کاردانی اتصاف دارد پیشتر بدانصوب فرستادند
که جنود آنحدود را جمع آورده از نیک و بد سرحد خبردار باشند و نوید توجه و
آوازهٔ نهضت موکب همایون را در آن سرحد منتشر سازد که در حفظ و حراست
مملکت و استحکام قلعه مردانه بوده منتظر وصول موکب نصرت قرین بوده باشند
و رکن الدولة القاهره مبارز الدین زینل خان شاملو را بمنصب والای سپه سالاری
کل لشکر ایران اختصاص داده بدین رتبهٔ نامی و مرتبهٔ گرامی سربلند گردانیدند
و رایات فیروزی آیات جاه و جلال با طالع سعد و بخت فیروز از مقر سلطنت
بعزم دفع مخالفان دین و دولت در حرکت آمد بتاریخ روز سه‌شنبهٔ بیست و سیم
شهر محرم الحرام از دار السلطنهٔ اصفهان بیرون آمدند و از راه تاج آباد نطنز
روانه شده چون بلدة المؤمنین کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت
بزیارت مدفن شریف حضرت گیتی ستانی جنت آشیانی مشرف گشته جهة ترویح
روح آنحضرت ختمات کلام حضرت ملک علام و اطعام فقرا و مساکین و خیرات
و تصدقات اقدام فرمودند و از تربت مقدس و روح مطهرش استمداد همت فرموده
لوای جهانگشا بصوب مقصد افراختند و بعد از مسالک و مراحل بخطهٔ دلپذیر

همدان

همدان که در نزهت و خرمی شهرهٔ جهانست چنانچه شاعر گفته **شعر** همدان جای شهان از قبل آب و هوا که در آفاق چنان بقعهٔ خرم نبود رسیده

در محل اقامت انداختند که بهر طرف که لازم آید نهضت فرمایند و روز بروز امرآء عظام و عساکر نصرت فرجام فوج فوج و قشون قشون و جوق جوق از اطراف و جوانب رسیده باردوی معلی ملحق میشدند و آنجا فوجی از مبادران قلعه دار و تفنگچیان بارلیت پن کماندار بجانب دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق بیگلربیگی و سایر قلعه داران بحراست قلعه قیام نمایند **از سوانح آمدن گروهی از رومیه و اکراد آنست بجانب دار السلطنهٔ تبریز بخیال دستبرد و بازگشتن بنیل مقصود** شرح این واقعه آنکه چون اخبار توجه خسرو پاشا بسمت موصل بوضوح پیوست و بحسب ظاهر خاطر اذربایجان جمع مینمود زیرا که طهماسب قلی خان بیگلربیگی چخور سعد با گروه انبوه در آنجا اقامت داشت و مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان با قشون آراسته در نوی بخبرداری آن سرحد مامور بود رستم بیک دیوان بیگی را که در دار السلطنهٔ تبریز اقامت داشت فرمان طلب اصدار یافت که در موکب همایون بوده در دفع مخالفان رومیه مصدر خدمات گردد و مشار الیه حسب فرمان بدرگاه سعادت آشیان آمده بنوازشات خسروانه

سرافرازی یافت وبنا بر رعایت حرم نقدی بیک شاملو را که داروغهٔ فراش
خانهٔ همایون و در شجاعت ومردانگی ممتاز اقران بود ولخو رتبهٔ خانی یافت
چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت بجانب تبریز فرستادند وبعضی از
جنود آذربایجان نیز که در موکب معلی بودند رخصت یافتند که اگر در آنحدود
حادثهٔ روی نماید بمرافقت او بمدافعه پردازند واین تدبیری شایسته بود
زیرا که در اینوقت که آوازهٔ وصول سردار در سرحدها شیوع یافت مفسدان
سرحدات بعزم تاخت وغارت شهر شهرهٔ تبریز جمعیت عظیم نموده طبقهٔ رومنیر
ومیران عشایر اکراد خصوصا ابناء الدین مهر عشیرهٔ حکاری و دنبل بیک جلالی
محمودی وسایر سرداران عشایر باده هزار کس عزیمت آنطرف نمودند نواحی
تبریز وخلق آندیار از آوازهٔ عزم مخالفان شنیده در شبکهٔ اضطراب واضطرار افتادند
در خلال اینحال نقدی بیک با جمعی از جنود ظفر ورود در رسید فی الجمله موجب
اطمینان خاطر سکنهٔ تبریز گردید قبل از رسیدن او اموال واسباب وعیالات خود
را به قلعها وجاهای مستحکم فرستاده بودند وجوانان جلد تبریزی بدستیاری
جنود اقبال وتائید غیبی واثق بوده در مرافقت نقدی بیک باگروه انبوه مستعد
مدافعه گشتند چون مخالفان بحوالی شهر آمدند نقدی بیک با جمعی از قزلباشیه

وتبریزیان

و نیز زبان پنجو وود هشت مقابلهٔ آن گروه انبوه شتافتند و در کنار رودخانه
اجی که در حوالی شهر واقع است بسبیل سنگرها قایم کردند و مکرّر فیما بین
محاربه اتفاق افتاده نیران قتال اشتعال یافت و هر مرتبه جمعی از مخاذیل
رومیه و اکراد راه عدم پیمودند از اتفاقات حسنه و امداد جنود غیبی آب رودخانه
طغیان عظیم کرد که عبور و مرور سوار دشوار بود مجملاً هرچند مخالفان سعی
بیشتر کردند کاری که از پیش نبردند از صدمات جنود اقبال و دلیری شجاعان
رزم آزمای هراسان گشته بسلامت بازگشتن را غنیمت شمرده بر سبیل انهزام
راه مراجعت پیمودند و بیمن اقبال روزافزون چنین فتحی روی داده اعادی
خایب و خاسر بازگشتن پای در دامن ادب پیچیدند و حقیقت با پایهٔ سریر
خلافت مصیر عرض شده موجب انبساط خاطر گردید و نقدی بیک بنوازشات
شاهانه سرافرازی یافت از سوانح اقبال که درین اثنا این سفر خیرمآل بظهور پیوست
گرفتاری سهر است خانزاده خوانم اگرچه تحریر وقایعی که منسوب بنسوان و عورات
باشد در نظر همگنان عجیب و بدیع مینماید امّا این خاتون مغرور که خود از نقصان
عقل که عامهٔ نسوان در آن شریکند خود را عاقلهٔ دهر و اشجع شجاعان روزگار
شمرده همواره که بنسوان نسبت ندارد اقدام نموده بر مثال جوانان دلیر چابک سواری

و ترکش بندی و تیر اندازی کردی و تشکار رفتی شهرزور ولایتی است متعلقه
باکراد تابع روم و اکراد مذکور بر قبیلهٔ شهرزان اشتهار دارند عمر بیك نام حاکم
آنقوم در زمان گیتی ستانی چنانچه در نسخهٔ شریفهٔ عالم آرای عباسی رقم زده
کلك بیان گردید باتفاق مخالفان روم بر سر کرکوك و شهرزور آمده بود
در معرکه گرفتار عساکر نصرت شعار گشته عاقبت بکوه نیستی فرو رفت کودکی
از آن سلسله مانده بود ابخواتون والدهٔ اوست حسب الارث ملکهٔ آن ملك گشته
از غرور و سرکشی نفس اماره سپهدار و لشکرکش آن طایفه گردید و غافل از آنکه
نظم شکوهی نماند در آن خاندان * که بانك خروس آید از ماکیان * در این سال
اندامی بسیار از آن کوته خرد ناقص عقل در آن سرحد ظهور یافت * در ایت ئیل نیز
با گروهی از اشرار شهرزان بر سر کرکوك آمده بود طایفهٔ اردلان منسوبان
خان احمد خان ولد هلو خان بر سر ایشان ریخته فوجی از آن طایفه طعمهٔ شمشیر
و ملکهٔ مذکور دستگیر گشته او را بپایهٔ سریر اعلی فرستادند هرچند مستوجب
انواع عقوبت بود چون با عورتی در مقام انتقام بودن در میزان فتوت و جوان
مردی سبکی مینمود حضرت خاقان کامیاب نقاب مروت و مرحمت بر رخسار
حالش کشیده در حفظ شرف او توجه تام مسلوك داشتند و تقصیراتش بعفو مقرون

کشته

کشته مشمول نوازش و احسان و مطلق العنان کردانیده‌اند و عواطف و الطاف
خاقانی که در حوصلهٔ حیاتش کنجائی نداشت بدین مثابه مشاهده نموده خجلت
زده و از کرده نادم کشته نزد والده و کسان خان احمد خان رفت که هرکاه خواهد
بدیار خود رود **از سوانح که از مؤیدات اقبال و جزای نمک حرامی بظهور**
آمد مآثر عبرت اهل روزکار کردید کشته کشتن مورا و کرجی است که قرب منزلت او
در خدمت حضرت کیتی ستانی و ظهور عصیان و طغیان و بی اندامیهای او
در کرجستان و بروم رفتن در نسخهٔ تاریخ عالم آرا در محل خود سمت کذارش
یافته بدست رومیان شرح واقعه که از واردین معسکر رومیه استماع رفته
بوضوح انجامید آنکه خواندکار روم او را همراه خسرو پاشا سردار کرده بود که چون
از نیک و بد قزلباش آکاه است بصلاح و صواب دید او عمل نماید از لطایف غیبیه
بجهات مختلفه میانه او و خسرو پاشا وحشت پدید آمد با یکدیکر بدمظنه شدند
مورا و مذکور بعضی اسباب تجملات و اسلحه و تفنک و یراق بسیار که بدست آورده
بود حمل شتران کرده بجانب التون قلعهٔ کرجستان میفرستاد در حوالی ارض روم
رومیان اطلاع یافته در راه کرفته نزد سردار فرستادند و سردار از اینمعنی اراده
فرار همین او را مواخذه کرده اند و علم او را اصلاح کار خود بر وجود راجح دانسته

اورا بابک پسر رشید او که همراه پدر بود و یکدیگر جمعی مفسد بقتل آورده
بر مملکتش رقم تملک کشید اگر دیده وران دوربین و آگاه دلان عبرت گزین
بدیدهٔ بصیرت درین واقعه نگرند و بفکر دقیق در آن غور نمایند صورت این معنی
با حسن وجهی چهره گشا میگردد که کارپردازان نهانخانهٔ غیب جزای بدطینتی
و کافر نعمتی تواند بود که در کنار آن مدبر تیره روزگار نهادند و جمعی که توسل
بدایشان جسته مایهٔ اعتضاد و استظهار خود میدانست و برپشت گرمی ایشان
مرتکب چندین اعمال کردید بقتلش پرداختند من اعان ظالما فقد سلطه الله
علیه بابلغ وجهی سمت وضوح و درجهٔ ظهور یافت **سانحهٔ دیگر** آمدن ایلچیان
طهمورث خان گرجی است بدرگاه عرش نشان خاقانی وقایع او در زمان حضرت
گیتی ستانی مفصلا در نسخهٔ تاریخ عالم آرا نگاشتهٔ کلک بیان گشته که از جهالت
و نادانی با فساد چندی که از گرجیهای بی دین سر از متابعت این دولت پیچیده مغرور آنها
مرتکب اعمال ناهنجار کردید و از ماثر و نتایج آن اعمال در معرض قهر قهرمان زمان
دامن مملکتش ویران و خود بی سر و سامان آوارهٔ دیار ادبار گردید چند سال
سرگشتهٔ بادیهٔ حیرانی بود بالآخره برهنمونی بخت اند که از خواب غفلت بیدار گشته
جانب کار در اعتذار و استغفار دانسته در کمال خجالت و ندامت شفعا انگیخته

استدعا

استدعای عفو زلات و معاصی که زیاده از حوصلهٔ روزگار بود از درگاه
حضرت گیتی ستان نموده برحسب التائب من الذنب کمن لا ذنب له در مقام
عطوفت و ترحم در آمدند اما هنوز چنانچه باید از جناب آنحضرت خلعت امن
و کسوت امان نپوشیده بود خاطر دغدغه آلودش اطمینان تام نیافته که واقعهٔ
ناگزیر حضرت گیتی ستانی روی داد و نواب کامیاب خاقانی در آغاز جلوس
همایون منشور عطوفت و امان مصحوب معتمدان با خلع فاخره و تشریفات
دلخواه ارسال داشته خاطر فاتر او را بعواطف و الطاف نمایان اطمینان دادند
در اینوقت ایلچیان کاردان از کشیشان و رهبانان معتبر نصاری بدرگاه
فلک اساس گردون مماس فرستاده عرض نموده بود که مجدداً حلقهٔ بندگی
آن آستان بگوش و غاشیهٔ طاعت گذاری بر دوش افکنده دست اعتصام
بحبل المتین ولای آن خاندان استوار گردانیده ام چنانچه در وقتی که مخالفان
رومیه بر سر قلعهٔ اخسقهٔ گرجستان قشون آمده بودند در دفع آن گروه با امراء
و عساکر آنسرحد موافقت نموده اخلاص خود را بمنصهٔ ظهور آورده بحضرت
خاقان کامیاب فرستاده که او را بعین عنایت و نظر تفقد و دلجوئی منظور
و ملحوظ گردانیده مشمول نوازش و الطاف رخصت انصراف یافتند سنه

دیگر آمدن شاهین گرای خان پادشاه زادهٔ تاتار است بدرگاه فلک اشتباه
وی در زمان حضرت گیتی ستانی چنانچه در وقایع ایام سمت تحریر یافته بدرگاه
عالم پناه آمده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمود و مدتی در رکاب نصرت انتساب
بسر برده کامیاب عزت و از مقربان بساط قرب و منزلت بود و بعد از رفتن بدیار
خود بمحض توجه باطنی و توسل آستان دودمان قدر نشان نوبت فرمان روائی
الوس تاتار برادرش محمد گرای خان رسیده و او ولیعهد برادر که باصطلاح
قوم تاتار قلغان مینامند گردیده مکرر بدوستی اینخانوادهٔ علیه با روسیه محاربات
کرده ظفر یافت و چندگاه در میان قوم تاتار کامروای دولت بود در سال
گذشتن از اقتضای فلکی جانی بیک گرای عمزاده اش که منازع و مدعی سلطنت
تاتار بود بمعاونت روسیه بر سر گرای آمده فیمابین نزاع و قتال انجامید از
بیوفائی چندی از عظمای قبیله محمد گرای در میانه ضایع گشته بدین جهت
اختلال باحوال شاهین گرای راه یافته توقف در آنجا بصلاح ندانسته بمیان
قوم نقای که با عظمایش قرابت سببی داشت آمد و در آنجا واقعهٔ ناگزیر حضرت گیتی ستانی
و جلوس نواب کامکار خاقانی ظل سبحانی استماع نموده برسم ادائی پرسش تعزیهٔ
آنحضرت و تهنیت و مبارکباد پادشاهی روی توجه بعتبهٔ علیا آورده در بلدهٔ

طیبه

طیبهٔ همدان بمجالست مجلس بهشت نشان معزز و گرامی گشته بر وجه اکمل نوازش
و مرحمت یافت و معروض گردانید که چون سعادت ملازمت این درگاه را
بیمنت و سکون منتج حصول مرادات میداند استدعای معاونت صوری
و معنوی دارد که دیگرباره از نتیجهٔ اخلاص و استمداد این درگاه بمطالب
مقاصد عالیه فایز گردد و بقیهٔ احوالش آنچه روی دهد انشاء الله تعالی در
وقایع آینده در محل خود مرقوم قلم مشکبار میگردد سانحهٔ دیگر که در اواخر
سال بظهور آمد و چشم زخم فتوحات عظیمه بود که بتحریر پیوست قضیهٔ گرفتاری
سلیم خان حاکم قلعهٔ اخسقه است شرح واقعه آنکه فوجی از رومیه که در قراجه
اردهان و حدود قارص و ارض روم قریب جوار اخسقه میباشند بتاخت
آن ولایت آمده بودند اندک غارتی کرده از حوالی قلعه میگذشتند سلیم خان
از جهالت و غرور و نفس سرکش تاب نیاورده با معدودی از تفنگچیان و غازیان ٨
شمس الدین لو متعاقب ایشان از قلعه بیرون آمده بایشان رسیده بجنگ
پرداخت از حوادث روزگار و تقدیرات آسمانی اسب سلیم خان در اثنای دو
بسر در آمده او از اسب افتاد و از آسیب افتادن اسب قدرت حرکت و بر
خواستن نداشته مخالفان هجوم آورده دستگیرش کردند بدین جهت غازیان

شمس الدین لو مغلوب گشته جمعی بقتل در آمدند و روم سلیم خان را برداشته
بمکان خود باز گشتند و در گرفتاری او رومیه دلیر گشته صفر پاشاه که سردار آن
گروه و حاکم قراجه داغ بوده است بخیال آنکه قلعه اخسقه را صاحب شده
جمعیت کرده با جنود موفور بر سر قلعه آمد تفنگچیان حارس قلعه مردانه بضبط و حراست
اقدام نموده آثار اقتدار بظهور می آوردند بیگلربیگیان عظام قراباغ و چخور
سعد از این معنی آگاه گشته بمدافعه آنگروه کمر بستند و طهمورث گرجی چنانچه
در فوق مذکور شد در مقام خدمت و جانسپاری در آمده بموافقت جیوش
منصوره عزیمت آنطرف نمود اما هنوز امراء و عساکر منصوره بحدود قلعه نرسیده
بودند که صفر پاشا از آوازه لشکر فیروزی اثر تاب توقف نیاورده محل آنجا را
کوفته باز گردید و امرای عظام هر یک بحکومتگاه خود شتافتند و امارت قلعه
اسمعیل خان برادر سلیمخان شفقت شعار اصلان بیک عم او که در رکاب
معلی بود بمعاونت برادرزاده مامور گردانیده بآنصوب فرستادند و ضروریات
قلعه از سرب و باروت و یراق سرانجام یافت در خلال این احوال اخبار متواتر گشت
که حافظ پاشا سردار روم برخلاف قانون سلسله آل عثمان که هفته هم عمر را
که آغاز سنوات سرماست قاسم گونی نام کرده منتهای تردد و وقت بازگشتن بسوی است

ازقشلاق

از قشلاق و بار دیگر بجانب موصل حرکت کرده عزم عراق عرب و تسخیر دار السلام

بغداد دارد بنا بر این جمعی از افواج قاهرهٔ ملازمان موکب اقبال از زمین

پادشاهان و یوزباشیان کرده تفنگچی و عساکر ظفر قرین بامداد و کومک بیگلر

بیگی و محافظان قلعهٔ دار السلام فرستادند و کلبعلی بیک ایشک آقاسی را

فرستادند که بر کیفیت و کمیت سپاه بغداد و ذخیره و ما یحتاج ایشان رسیده

حقیقت عرض نماید و مبلغی از نقد جهت مدد خرج قلعه داران مصحوب مشار الیه

ارسال یافت خان عظیم الشان زینل خان سپهسالار لشکر ایران سردار کل عساکر

ظفر شعار گردانیده در ساعت سعد از درگاه معلی رخصت انصراف آنطرف فرمودند که آمدن

رومیه بعراق عرب و هر طرف محقق شود بآن صوب نهضت نموده بآنچه مناسب

وقت و صلاح دولت باشد بعمل آورد و هرگاه حرکت موکب ظفر نشان لازم

آید حقیقت معروض گرداند که بدانچه رای دولت باشد عمل شود و مشار الیه

زمین خدمت بوسیده بعزم جانفشانی در راه دین و دولت در کمال انبساط از

خدمت اشرف جدا شده روی براه آورد و طبقات لشکر فوج فوج قشون

بآراستگی و پیراستگی تمام متوجه شده بسپهسالار مذکور ملحق شدند و نواب

کامیاب خانی با فوجی از ارباب دولت و ملازمان رکاب اقدس سیما قورچی باشی

واعتماد الدوله و سایر مقربان و مخصوصان محفل خلد آیین در بدء هذا
قشلاق فرموده مترصد لطائف غیبی بودند که آنچه مقدر الهی و مستور سراپرده غیب
باشد بجلوه گاه ظهور آید و پیوسته با انبساط خواطر عاطر و انشراح ضمیر منیر مهر
تنویر بنشاط شکار و چوگان بازی و قپق اندازی مسرت بخش ضمیر انور بودند
و زمستان را در آن فصل بخوشدلی و کامیابی بپایان رسانیدند **گفتار در آمدن
خسرو پاشا و جنود روم بشهرزور و از آنجا بهمدان و درجزین و استیلا
یافتن و کار نساختن و بعزم دفع شتافتن** مبارز رزم آزمای قلم در میدان سخن سرایی و
عرصه معرکه آرایی جواد سبر بدین عنوان طراد و نبرد مینماید که قبل از این رقم زده
کلک بیان گردید که چون سلطان روم و ارکان دولت آل عثمان که همیشه همت
قاصر بر استرداد ملک عراق عرب و بدست آوردن قلعه دار السلام بغداد گماشته بودند
واقعه ناگزیر حضرت گیتی ستانی را فرصت عظیم شمرده خسرو پاشا وزیر اعظم را که از
وزراء آن سلسله بمزید کیاست و کاردانی و افزونی دانش و استقامت رای و تدبیر امور
سپهداری از اقران برتری است سردار لشکر و سالار لشکر عثمانی کرده با گروه انبوه
از طایفه توپوقلی یعنی غلامان درگاه و سپاهی اغلان ینکچری و امرا و حکام ممالک
عثمان از ثغور اسلام و حدود فرنگستان تا سرحد ولایت عجم و خزانه موفور و توپخانه

میرزیت



ویراق غیر محصور بدین دیار فرستادند و از هر طرف میران سجوق و قبایل
و اکراد و عشائر جمعی غفیر بدو پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی سردار فراهم آمد
که در هیچ زمان سرداران روم باین استعداد از ولایت روم باینمرز و بوم
نیامده بودند و امراء و پاشایان و بزرگان هر طبقه از طبقات جنود آل عثمان
زیاده از دیگر سرداران سابق گردن بطوق فرمان روائی او نهاده بهیچ‌چه
از ایشان و فرمان او تجاوز نمیتوانستند نمود و او در میانه لشکر بغایت نافذ
الامر و مستقل بود و چون از دیار بکر حرکت کرده بموصل رسید شهرزور را
مقدمه فتح عراق عرب دانسته نخست عنان عزیمت بدانصوب انعطاف داد
و توپخانه عظمی که همراه داشت اکثر را در موصل گذاشت و جمعی را بطرف حله فرستاد
که چون هنگام حصاد غله بود جسر حله را کشیده محال آنطرف نهر فرات را بحیطه تصرف
در آورده اذوقه لشکر را در آنجا سرانجام داده منبر سازند که در هنگام محاصره قلعه
بغداد عسکر روم از ممر اذوقه تنگی نکشند و خود بشهرزور آمده رحل اقامت انداخت
از اقتضاء قضا و حوادث خان احمدخان اردلان را که از خاصان حریم عزت و تربیت
یافتگان این دولت سعادتمند آن بارگاه قرب و منزلت است و حسب الفرمان
۸۰ طرلله گیتی‌ستان فردوس مکان والی نافذ حکم طوایف اردلانست و آنولایت الوغا او رضا



در رتق تصرف داشت در اینوقت کوفتی عارض او گشت از حادث ملک
و ترددات مملکت داری باز ماند و قبائل اردلان از آوازهٔ لشکر روم و
ناتوانی حاکم بهم بر آمد احوال آن دیار از انتظام افتاد و چون میر مامون برادر او
محل اعتماد نبود بمظنهٔ آنکه مبادا از او نسبت ببرادر غدری بظهور آید ارکان
دولت قاهره بودن خان احمد خان را در آنملک صلاح ندیده کس بطلب فرستاده
او را بدرگاه معلی آوردند که اطبای موکب همایون بمعالجه و مداوا پرداختند
و در قشلاق همدان در اردوی ظفر نشان بود و میر مامون یکسان معتمد نزد سردار
فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نموده و قبایل و عشایر اردلان را نیز بالضروره قدم
در دایرهٔ متابعت و مطاوعت نهاده در مقام خدمتکاری در آمدند و خسرو پاشا
تسخیر آنملک را مقدمهٔ فتوحات عظیمه شمرده بمأمنت آنولایت و قلاع آنجا را بدست در
آورد و قلعهٔ کل عنبر را که حکومتگاه حکام و ولاة شهرزور بود و خراب و ویرانی بآن
راه یافته تعمیر نموده ذخیره و یراق قلعه داری مرتب داشت و ایالت آنولایت را
بمصطفی پاشا از نادیت لعلی تفویض نموده او را با جمعی از هر طرف و طبقهٔ جنود روم
در آن گذاشت و همچنین سایر قلاع مشهورهٔ آنملک خصوصاً قلعهٔ پلنگان را بتصرف در
آورده مدتی در آنولایت رحل اقامت گسترده میرمامون و طوایف اردلان لوازم

فرمان برداری



فرمانبرداری بتقدیم میرسانیدند و زینل‌خان سپهسالار جیوش رعدخروش
قزلباش که از درگاه والا بمقابلهٔ لشکر روم مأمور گشته تا حدود شهربان
بغداد رفته در کیلانات نام محلی قشلاق اختیار کرده بود از استماع رفتن سردار
بشهرزور و اقامت نمودن در آن ولایت آگاه گشتن از آنجا عود نموده بماهی‌دشت آمد
که سردار از شهرزور بهر طرف متوجه شود او نیز بمقتضای وقت و صلاح دولت
عمل نماید در خلال اینحال چنین معلوم گشت نقدی پاشا نام را که از شجاعان نامدار
امرای روم است و در میانهٔ سپاه بلندآوازگی داشت با چند سردار دیگر قریب
ده هزار نفر از جنود رومیه مقدمة الجیش کرده اینک تا قلعهٔ مریوان که منتهی ولایت
شهرزور است فرستاد و آنگروه از اردوی سردار جدا شده از دربند چناق
که در میانهٔ شهرزور و قلعهٔ مریوان واقع است و راهی است در نهایت صعوبت
عبور نموده بلطایف الحیل بقلعهٔ مزبور که در پای قندار طایفهٔ اردلان بود
راه یافته در حریم قلعه رحل اقامت انداختند و چون مسکن و مقام خان احمدخان
قصبهٔ حسن‌آباد است که تختگاه و توابع همدان پیوسته بملاحظهٔ آنکه مبادا افغانان
دلیری کرده از مریوان پیشتر آمده بقلعهٔ حسن‌آباد راه یابند از درگاه معلی قریب
چهار پنج هزار کس از سپاهی و تفنگچی جدا کرده بسرکردگی جانی بیگ یساول صحبت شاملو

بدانصوب فرستادند که از آن راه با خبر باشند زینلخان سپهسالار نیز جمعی
از عساکر منصور را بسرکردگی ولیخان زایمانلو افشار بهمین خدمت تعیین نموده
فرستاده بود و ایشان از کیفیت و کمیت لشکر و پیش آمدن ایشان با قلعهٔ مروان
اطلاع یافته حقیقت بسپهسالار اعلام نمودند که اگر صلاح دولت بوده باشد
و از او رخصت یابند بعزم دستبرد بر سر آنگروه روند و زینلخان که سرمست بادهٔ
نخوت و غرور بود سر رشتهٔ تمکن و وقاری که لازمهٔ بزرگان و سرداران عظیم است
از دست داده از تندی مزاج و استیلای نفس مغرور و بیپنائی حرب و قتال
که منتج انواع مفاسد است اردوی الغرق را در ماهیدشت گذاشته سپاهی
باجنود موفور قزلباش ایلغار نموده بعزم محاربه و مدافعهٔ آن فتنه قلیل مسافت
بعید را در دو شبانروز طی کرده بی تأمل و تدبیر و بی آنکه بر کیفیت جا و مناسبت
مقام اطلاع یابد و مشخص شود که طریق محاربه در آن سرزمین بچه عنوان در خور است
در روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان لیل آراسته مغرورانه و متهورانه بعزم
جنگ پیش رفت رومیان بکطرف خود را آب انداخته چنان شد که از بسیاری
گل و لای ستوران را در آن سرزمینهای قلب مجال حرکت و توانائی تک و تاز
نبود و طرف دیگر که اندک گشادگی داشت جر و خندق حفر نموده بر تفنگچی و کماندار

بباد

بسیار استحکام داده بودند زینلخان از بیخودی تهور و بی باکی که جهلا آنرا شجاعت
میناممند و ارباب رای و تدبیر سفاهت میشمارند تیز عنانی کرده بر سر آنکروه
رفت و فیما بین جنود رومیه و فئه قزلباش در سر خندق حربی صعب اتفاق
افتاده موازی سیصد نفر بلکه بیشتر از سپاه مخالف بقتل رسیده جمعی از این
طرف راه عدم پیمودند بالاخره رومیه مغلوب گشته از خندق گریزان شدند
و خود را بدامن کوه پناه قلعه کشیدند و فوجی دیگر از افواج قاهره بر سر اردوی
رومیه که از لشکر خالی شده بود رفته هر کس بدست افتاد از پای در آمد و غازیان
بجهة اخذ غنیمت بمیان خیمها در آمده بنهب و غارت مشغول شدند و از طرفیکه
آب انداخته بودند از بسیاری گل و لای که اسبها تا سینه فرو میرفتند غازیان پیش
نتوانستند رفت باز ایستادند رومیه چون مشاهده نمودند که عقب لشکر
گسیخته شد از دامن کوه حریم قلعه که بعرصه جنگگاه مشرف بود غازیانرا بتفنگ
گرفته چنان از آسیب گلوله تفنگ که از بلندی بی مثال تگرگ بر سر غازیان میریخت
متزلزل گردیدند که مجال دست و پا زدن نیافتند و گروهی از ایشان باردوی خود
باز گشته در میان خیمها با غازیان که باخذ غنائم مشغول بودند دست و گریبان شدند
غازیان قزلباش تصور آنکه از جانب سردار مدد و کومک بایشان رسیده بغایت مضطرب

کشته مجال جمعیت یکجا و معاونت نیافته دست از غنایم باز داشته بتعاریق
روی بباز کشتن آوردند سپهسالار در همان مکان که ایستاده بود ثبات
قدم ورزیده فرود آمد و سایبانی بر پای کرده در همانجا نشست و با مردم
خشونت آغاز نهاده بجنگ و جدال ترغیب و تحریص مینمود چنانچه چند کس را
برهم زد چون همه کس روی بباز کشتن آورده بود و جای نامناسب و سرزمین قلب
و گل و لای مانع تردد ستوران بود و آن توقف ناهنجار موجب تضییع جوانان
کار آمدنی میشد زینلخان دیگر توقف مصلحت ندید بالضروره دست از محاربه
کشیده خود را پس کشید و از اعیان سپاه و طبقات لشکر قزلباش بعضی از امرا رفت
و بعضی که در میان اردو و چپهها در آمده پراکنده بودند در حین باز کشتن نابود
کشته قریب یکهزار نفر بیخبر و قیاس راه عدم پیمودند شبلی سلطان حاکم شوشتر
و حسن سلطان اردکلو حاکم قپانات و ولی بیک یوزباشی تکلو و یوسف بیک
یوزباشی غلامان از زمره قتیلان بودند القصه بمحض غرور و تند مزاجی و بی
تدبیری زینلخان این واقعه دست داد بعد از این واقعه زینلخان توقف در آنجا صلاح
ندیده جمعی از جوانان کار آمدنی را بحراست قلعه حسن آباد تعیین نموده خود با عموم
سپاه از آنجا برخواسته از مقابل لشکر روم یکسو نشست و سردار روم بعد از وقوع

ایغالان

ایغالات دلیر تر کشتن از دربندی دیگر که دارد از راه آب عبور کرده معجلاً به همدان
درآمد و اینمقدمه در بلدهٔ طیبهٔ همدان بپایهٔ سریر اعلی عرض شده آمدن
مخالفان بمواضع و محال همدان موجب تزلزل خاطر و برهمخوردگی خلق آندیار
شد و از ورود سپاه بیشمار مخالف و استیلاء و اقتدار چنین دشمن قوی
دولتخواهان اینددودمان مقدسرا بقدری تزلزل و اختلالی در احوال پدید آمد
عقلاء و مدبران کاردیده در بحر تحیر و لجهٔ اضطرار افتادند که آیا دفع این دشمن
بچه طریق توان کرد که نقصان دین و دولت نباشد و در امر محاربه برد و برد
جنگ سلطانی تأمل داشتند و معجلاً صلح نمیدانستند جمعی از ارباب
عقیدت و اخلاص که در حدوث وقایع عظیمه صابر بوده لطایف غیبیه را کرد
دفع اعادی اینخاندان ولایت نشان مکرات مشاهده نموده بودند با اطمینان قلب
و از امید که خاطر منتظر لطیفهٔ غیبیه بودند که عنقریب شراع این شرار از نسیم الطاف
الهی افسرده گشته دفع اینخاد شر باحسن وجوه تیسر پذیرد اما عامهٔ خلایق و ساده
دلان قوم که چشم بر امر ظاهر دارند از تفرقهٔ خاطر و پریشانی ضمیر خالی نبودند
که آیا مآل حال بچه انجامد از رؤیای صادقه که درویشان و صلحاء و اتقیا مشاهده
مینمودند و آنچه مهرهٔ تنجیم از طالع مسئله و اوضاع فلکی و آثار کواکب استدلال میکردند

و تفألات که بکلام مجید حضرت الهی میشد صریحاً دلالت میکرد که لطف نامتناهی
در دفع اعادی این سلسلهٔ علیه شامل حال منتسبان این دودمان گشت و غضب و صولت
و سطوت اینگروه بامداد جنود غیبی و وفور الطاف ربی بروجه احسن مندفع میگردد اگر
شمه از آن اشارات و آثار غریبه که بظهور می آمد و هر یک از آنها از حصول مدعا خبر
میداد نگاشته آید سخن بدرازی کشد از آنجمله دو تفأل که عالیجناب صدر معظم
مکرم میر رفیع الدین محمد الموسوی الحسینی نموده بود هر دو صریحاً مؤید اینمدعاست
و بالاخره مدلول آن بظهور آمد در طی تحریر و العهد مرقوم میگردد تفأل اول
بجهة استکشاف اهل بغداد و ملازمان درگاه که بحفظ و حراست قلعه مأمور و مشغول
بودند بطریق معهود در اول صفحه یمنی این آیهٔ کریمه بر آمده بود که لا تخف نجوت من
القوم الظالمین و تفسیر این بر همگنان ظاهر است تفأل دویم بجهة احوال
رومیان که بچه انجامد و مآل حال ایشان بآنملک چگونه خواهد بود این آیه بر
آمده بود که فاخذهم الطوفان و هم ظالمون فانجیناه و اصحاب السفینة و جعلناها
آیة للعالمین و اصحاب سفینه در اینمقام بمصداق حدیث صحیح مثل آدم کمثل سفینة نوح
پیداست که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی است که در زمرهٔ طیبهٔ اهل بیت و اتباع
و اصحاب آنحضرت اند مجملاً در خلال این احوال چون زمستان بانتها رسید وقت

فرا

قشلاق گذشته طبقهٔ لشکر بهار با آراستگی و پیراستگی تمام نمایان گشته باجنود
باد حین وارنهاد قدم بر بساط جهان داری نهاد بقیهٔ حالات گرفتاری جنود
رومیه و سپاه نصرت پناه قزلباش بوقوع پیوست ان شاء الله تعالی در طی
وقایع سال نو مرقوم کلک سعادت پرتو خواهد شد وقایع سال فیروزی
مآل یونت ئیل ترکی که بمبارکی و فرخندگی در غایت مسرت و شادمانی ظهور نمود

باز شمیم بهار کرد معطر دماغ
از می گلگون گرفت لالهٔ نعمان ایاغ
مشعله افروز دهر شهر فروغ جهان
از گل و مل برفروخت هر طرفی صد چراغ

نوروز دلفروز این سنهٔ مبارکه بصد زیبائی و رعنائی پای دل آرائی در
رکاب شرف و اقبال آورده بفیروزی حضرت قلب افسردهٔ دهر را منقلب ساخت
یعنی شهسوار مضمار طارم چهارم با طنطنهٔ سود و سرور و دبدبهٔ نور و حضور
بتاریخ شب پنجشنبهٔ ششم شهر شعبان مطابق سنهٔ اربعین و الف که یکساعت و
چهل و دو دقیقه از شب مذکور گذشته بود از سر منزل حوت به دولتسرای حمل
نزول نمود و از فیض بهار و جلوهٔ شاهدان بساتین و ازهار گلشن سرای جهان
بتخصیص نزهت آباد همدان و سرزمینهای بیمثل و مانند کوه الوند که شهرهٔ روزگار
است از سبزه و سبز غنم رشک گلستان ارم گشت لاله از کثرت ژاله مانند قدح

وپیاله بهر دفع افسردگی عضل شتا از آب آتش لبریز کردید باعث دلگرمی باده
نوشان بزم نشاط گشت شاهنشاه ممالك عجم اورنك نشین بارگاه کسری وجم
ترتیب جشن نوروزی اشان فرموده محفلی در نهایت زینت دلگشائی
چون بزم دلکش ارم آراستند وبساطی درشك بساط مشتری وناهید پروین
از محفل ماه وخورشید پیراستند واسباب وتجملات شاهانه ونفایس زیورهای
خسروانه چندانکه چنان مجلسرا باید وشاید از ظروف واوانی زرین وصراحیهای
مرصع بلبرهای لالی یعنی مملو از لعل مذاب آتشین وسائر اسباب دران عرصه دلگشا
گسترده شد که بحر وکان در برابران برتهی دستی خود اعتراف نمودند **لراقمه**
چه شد مجلس آرای شاه عجم ٭ جهان را بیاد آمد آئین جم ٭ ندارد چنین بزم گیتی
بیاد ٭ نه در عهد کسری ونی کیقباد ٭ فلك بارگاهی بدین خرمی ٭ ندید ونبیند
بچشم آدمی ٭ ودران بزم مینو سرشت مغنیان خوش آواز ونغمه سرایان بر
چنك بلبل نواز هر طرف پردهٔ عشرت باهنك وطرب ساز کردند امرای عالیشان
ومقربان بارگاه گردون نشان وسلاطین زادهای اطراف که دران وقت در موکب همایون
بودند خصوصا شاهین گرایخان پادشاه زادهٔ تاتار که شرح آمدن او بپایهٔ سریر
در پیش ذکر رفته در یمین ویسار آنمحفل بهشت نشان علی قدر مراتبهم قرار وآرام

کرفته

گرفته زبان صدق بیان به تهنیت و مبارکبادی آن روز فیروز گویا گردانیده
بدایمن فال ترنّم مینمودند لراقمه ای مهر سپهر قدر گیتی افروز وی طایر
اقبال ترا دست آموز روز تو همه عید و روزگار تو سعید یارب که خجسته باد
بر تو نوروز بعد از انعقاد انجمن خلد آیین و سپری گشتن ایام فیروزی نشاط
افروز نوروز چون حقایق حالات شهرزور و محاربه که فیمابین مقدّمة
الجیوش رومیه و سپاه قزلباش در پای قلعه مریوان وقوع یافته بود و بر لجی
که بحیّز بروز پیوست بین الجمهور شیوع یافت نهضت موکب همایون نیز بدانصوب
لازم آمد و رایات ظفر آیات جاه و جلال از قشلاق همدان در حرکت آمده چند
روز در حدود شهر توقّف افتاد و بنابر ترفیه حال عباد الله حکم قضا امضاء
عزّ صدور یافت که مردم همدان شهر را خالی کرده بجاهای دور دست روند
که از آسیب لشکر مخالف محفوظ باشند و زینلخان نیز با عموم سپاه باردوی
همایون ملحق گشت و رایات فیروزی آیات بجانب ییلاقات در حرکت آمده که چند
روزی بکیفیت و کمیّت سپاه منصور رسیده بدانچه صلاح دولت قاهره باشد
عمل شود در ییلاقات بوضوح پیوست که چون جمعی کثیر از طوایف قزلباش و
طبقات لشکر در قلمرو علیشکر و درجزین و آبخد و دجا و مقام دارند از او زده

وصول سپاه روم واستیلاء واقتدار سردار در ولایت همدان وآن نواحی
لشکریان بجهت حفظ حال عیال واطفال روی بمنازل خود آورده اند که مردم
خود بمامنی رسانند بنابرآن فی الجمله پراکندگی بحال سپاه منصور راه یافته
بدانچه امراء عظام ودولتخواهان دودمان چنانچه در فوق مذکور شد
در جنگ روبرو متامل گشته چند روزی محاربه را با رومیه در حیز تاخیر انداختن
صائب تر شمردند بنابرآن روزی چند در ییلاقات گذرانیدند که منتهی مطلب
سردار نیز از آمدن عراق عجم ظهور یابد سرداران سپاه روم از اینمعنی دلیرتر
گشته از حدود همدان تا درجزین آمدند وچون آمدن ایشان بدرجزین محقق
گردید زیاده از این مسامحه وتاخیر لایق دولت وسزاوار ناموس سلطنت ندانسته
اردوی کیهان پوی از ییلاقات کوچ کرده تا عقبه اوج خرقان که درمیان درجزین
وقزوین واقع است آمده نزول اجلال فرمودند که اگر احیانا رومیه اراده پیش
آمدن داشته باشند در آن عقبه که مناسب دستبرد است سر راه بر مخالفان گرفته
بدانچه اراده ازلی تعلق یافته باشد بحیز ظهور آید وهمه روزه جوانان دلیر
قزلباش وشجاعان کار طلب جوق جوق بر اطراف وجوانب رومیه محیط گشته
در هنگام فرصت دستبردها نمایان کرده سرها واسبها بپایه سریر اعلی می آوردند

چنانچه

چنانچه سپاه روم از بیم دستبرد دلیران قزلباش از اردوی خود بطلب جریده
وملیحتاج نمیتوانستند آمد و بر سردار معلوم گشت که زبده وخلاصه جنود
قزلباش که در موکب همایون جمعند از بیلاغات متوجه میدان محاربه و بعزم
میدان مقابله ومقاتله مهیا وآماده اند جرات توقف در حدود در جزئی
زیاده از سه روز ننموده روز چهارم لمبل رحیل کوفته راه مراجعت پیش گرفت
ورایات ظفر آیات نیز متعاقب در حرکت آمده موازی سه هزار کس از هر طبقه
عساکر منصوره رکاب اشرف و ببر کوه کی و ستم بیک دیوان بیکی تعیین یافت
که از اطراف وجوانب رومیه خبردار بوده در هنگام نزول وارتحال فرصت
جوی بوده آماده دستبرد بوده باشند زینلخان بدستور بالجنود ظفر ورود
که همراهی او مامور بودند از اردوی همایون جدا شده یکمنزل پیشتر از موکب
مسعود بتعاقب شتافت بعد از چند روز بتحقیق پیوست که سردار شهر زور
را که آمده بود گذاشته بجانب ماهی دشت که طریق مستقیم دار السلام بغداد است
روی آورده عازم عراق عرب و تسخیر دار السلام بغداد است بنابراین حسین
خان بیگلربیگی لرستان که در موکب همایون بود رخصت یافت که بجانب
الکاء خود رود که چون عبور لشکر مخالف از حوالی لرستان واقع میشود از

حدود مملکت باخبر باشد که مبادا بقلعهٔ حستان و منکلی تعرضی رسانند
و در هر جا صلاح دولت و اقتضای وقت باشد با جنود لرستان بموکب نصرت
نشان بپیوندد و در هنگام مراجعت از درگزین تا ماهی دشت چند مرتبه مبارزه
و دلیران سپاه در اطراف و جوانب محاربات روی میداد و هر مرتبه از طرفین
جمعی نابود میگشتند اما یکمرتبه در الکاء هرسین فیمابین حربی صعب اتفاق
افتاد شرح واقعه آنکه حسینخان بیگلربیگی لرستان که از درگاه معلی دو انثر
الکاء کشته بهرسین رسیده بود رومیان از خیال او خبر یافته موازی پنجهزار کس
بر سر او فرستادند از اتفاقات حسنه و نیروی اقبال رستم بیک دیوان بیگی
که با سه هزار کس بخبرداری احوال منافقان و مخالفان مامور گشته بود از
سلوک و حرکت ایشان آگاه بود از قصد رومیه وقوف یافته بسرعت برق و باد
بمدد و کومک حسنخان شتافت و بیکدیگر ملحق شدند صبحی از طلوع آفتاب طلیعهٔ
سپاه روم که سپاهی ایشان قریب شش هفت هزار کس بود نمایان شد از آنطرف
نیز جنود ظفر ورود قزلباش و الوار لیل آن از طرفین صفوف نبرد آراسته بترتیب
مقدمات جنگ پرداختند و در اول زوال دست باستعمال آلات قتال برده
حملهای غریب و صدمات قوی فیمابین روی نموده تا غروب آفتاب مبارزه هر دو گروه

بازار

بازار محاربه گرمی داشت وجنود مسعود قزلباش آثار غلبه واقتدار ظاهر ساختند
قریب پانصد نفر از رومیه قتیل ومجروح گشته موازی نود اسب سقط گردید
رومیه از محاربه بستوه آمده خودرا بکنار کشیدند وچنین معلوم شد که رومیه
در اثنای محاربه آثار ضعف وانکسار در خود مشاهده کرده کس نزد سردار فرستاده
مدد وکومک طلب کرده بودند وسردار موازی پنجهزار کس دیگر بکومک
ایشان فرستاده بود آخر روز هنگام غروب که هردو فریق دست از محاربه
کشیده گروه قزلباش نیز اراده برگشتن داشتند کومک رومیه رسید بنابر آن
رستم بیک وجنود قزلباش پای ثبات وقرار استوار داشته ایستادند لهذا
رومیه دیگر متوجه محاربه نشده راه مراجعت پیش گرفتند رستم بیک وحسینخان
نیز بازگشته هریک باردوی خود رفتند واز فئه قزلباش وتفنگچی وگروه الوار
در اینمعرکه زیاده از سی چهل نفر که چند نفر مقتول وتتمه زخمدار بودند دیگر
کسی ضایع نشد وبعد از محاربه مذکور حسین خان بلرستان رفته رستم بیک
باردوی ظفر قرین پیوست **سوانح غریبه که بتقدیرات ایزد متعال وقوع یافت**
قصه قتل دیلخان سپهسالار است بر عقلای دهر وخورده بینان سعادت بهر
ظاهر وهویدا است که آینه خواطر عموم خلایق که صیقل زده دست قدرت صانع

آمیزش و ابداع است هر دمی از غبار وقت تیرگی پذیرد و هر نفس زنگ کدورتش
تزاید میگیرد فکیف مرآت ضمیر اذکیا و ارباب فطنت که بنا بر صفای طینت
از اندک غباری تیره ترمیکردد و هرگاه نسبت بعامه و اوسط الناس اینمعنی
محقق باشد درباره پادشاهان جلیل الشان که مظاهر صفات جلال و کمال اند
چه محل اشتباه پس آگاه دلان انجمن هوشمندی علی الخصوص جمعی که در خدمت سلاطین
حشمت آیین و خواقین صاحب تمکین شرف قرب منزلت دریافته همواره بعز مجالست
و هم صحبتی ممتاز و بعرض مطالب از سایر مقربان بساط همت سرافراز بوده اخبار
و اعتبارشان درجه کمال داشته باشد و مع هذا دعوی پیری و مریدی و اخلاص
مینموده باشند واجب و لازم است که در همه حال شرط ادب و آداب چاکری و شکر
گذاری ایمراتب علیا مرعی و مسلوک داشته در هنگام محاوره و گفتگو نظم
سخن را چنان پای دار نگاه که گر آخر نباید شدش عذرخواه واگر احیانا سمند طبع
تیزرفتار در مضمار سخن گذاری بقدر تندی و توسنی نماید و حدنهار بنابر مصلحت
دولت با او برفق و مدارا سلوک نماید اما رفته رفته آیینه خاطر انور شهریار خسروان
زنگ کدورت میگیرد که جز بصیقل تیغ آبدار زدوده نگردد و عنقریب حوصله زود
پذیرفته با صفت قهاری و آتش مزاجی که لازم طبع پادشاهان ذیشانست امیرشیر

جلیل الشان

و اتفاق

واتفاق نموده بالآخره نتیجهٔ آن برنجی که مخزون خاطر خطور است از پردهٔ خفا
بمنصهٔ ظهور میرسد **نظم** سخن را چنان گوی هنگام گفت ؛ که آخر از آنت نباشد
شکفت ؛ زینلخان از تندی مزاج و نادیده روی در اثنای محاوره باظهار
سخنان بی اصل وحشت انگیز که دلش را از آن نبود جرات و دلیری میکرد چنانچه
دوستان جانی خود را با خود بدظنه میساخت و توجهات عارضی ولی نعمت
از جای رفته بی ادابانه و زیاده سرانه سلوک مینمود و از مضمون این بیت که
بیت شاه اگر لطف بعید راند ؛ بنده باید که حد خود داند ؛ غافل بود
و از ظهور و صدور اینگونه اعمال مادهٔ بی التفاتی نسبت بمشار الیه در هیجان آمده
روز بروز در طبع حقانیت سرشت همایون که گنجایش اصلاح نداشت و از غایت
تهور و فراخ حوصلگی اینقدر مراد در ظرف طبیعت جای داده چندگاه بود که
خواهان زدودن زنگ وحشت از آئینهٔ خاطر انور بودند و بجهت سکوت السنه
و افواه هرزه درایان بیهوده بهانه جو بودند تا آنکه در اثنای آمد و رفت سردار
روم بوضوح پیوست که دلیری رومیه و پیش آمدن و اذیت و خرابی که ازین
رهگذر بعجزه و رعایا رسیده فی الجمله خرابی بمجال عبور رومیه راه یافت از واقعه
جنگ مریوان بود که از غرور و بیباکی طریق حزم و دوراندیشی و احتیاط مرعی نداشته

بنا بانه رفت و مع هذا در محل نامناسب طرح جنگ انداختن بی امر و استیذان اشرف
اعلی و بی آنکه با سایر امرا و اعیان و دولتخواهان دودمان و ریش سفیدان
کاردیده و مدبران تجربه کار که بتجارب روزگار مهذب اند در میانهٔ لشکر
ظفر اثر بسیار بودند مشاوره نماید برای خود مغرورانه مرتکب محاربه گشت
و باعث تضییع جوانان صاحب غیرت کارآمد شد این معنی موجب ازدیاد و اسباب
وحشت و افزونی انحراف مزاج اشرف گشته شعلهٔ غضب شاهانه در بارهٔ او
اشتعال پذیرفت و در روزی که او را بجهة بعضی مصلحتها طلب نموده بودند
مورد عتاب و خطاب گشته همان لحظه در حوالی خیمهٔ حرم محترم خواجه سرایان
حسب الامر بقتلش پرداختند آری بزرگان گفته اند ع اندر سر آن روی که
در سر داری ؛ در خلال این احوال حسن پاشاء سردار مکتوبی مشتمل بر ادای
مراسم تعزیه و سوگواری حضرت شاه گیتی ستان و لوازم تهنیت جلوس سعادت
مأنوس همایون و اظهار سلامت نفس و صلاح اندیشی خود و خیرخواهی طرفین
بخدمت اشرف نوشته مصحوب بابا خان سالک یوزباشی صالحی ملازم خاصهٔ شریفه
که در ایلغار گرفتار جنود رومیه شده بود ارسال داشت و در مکتوب مزبور
مرقوم نموده بود که از جانب پادشاه ذیجاه فرمانفرمای ممالک روم ندام

جنگ و صلح وکیل مطلق است و از وفور صلاح اندیشی و خیرخواهی عباد الله محاربه
با لشکر قزلباش در خاطر خطور نداشت زینلخان از مستی صهبای غرور نیز عنانی
کرده لشکر عبر بوان کشید با وی جنگ و جدال شد امید که آنچه خیر و بهبود خلایق
باشد از طرفین بظهور آید هرچند ظاهر بود که غرض او ازین مکتوب بجز حیله و
تذویر سپاه هیا نمر نیست بلکه در آنوقت عازم بازگشتن و بر سر بغداد رفتن است
میخواهد که بحکایات مصلحانه و لطایف الحیل چند روزی بر اطفای نوایر حرب و
قتال نموده عسکر را بسلامت از مهلکه بیرون برد بنا بر مراعات جانب ظاهر
و رعایت رسوم و عادات که جزو اعظم فرمانفرمائی و ناگزیر فرمان روایان
اقالیم جهانست جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته فرستادند اما
سخنان او را از حیله صدق و راستی عاری دانسته رستم بیک دیوان بیگی را حلیه
سردار افواج قاهره نموده متعاقب سردار بجانب دار السلام بغداد فرستادند
و رایات ظفر شعار نیز متعاقب بدانصوب در حرکت آمد **ذکر رفتن خسرو پاشا
سردار لشکر روم بر سر بغداد و محاصره قلعه دار السلام نمودن
و بازگشتن بی نیل مطلب و آنچه فیما بین دو گروه روی داد** فارس مضمار قصه پردازی
یعنی قلم عطارد شیم در عرصه گاه مقصود بدین نمط تک و تاز مینماید که چون

خسرو پاشا سردار با جنود بیشمار چنانکه مذکور شد بقصد تسخیر قلعهٔ بغداد
که غرض اصلی رومیه ازین نهضت همان بود منزل بمنزل نزول و ارتحال نموده قطع
مسافت مینمود بتاریخ هشتم ربیع الاول بپای قلعه رسید توپخانه که در موصل
گذاشته بود در طرف مزار ابو حنیفه منزل گزید بعد از وصول توپخانه نوبت
چپان ماهر فرنگی بپای قلعه آمد از برج طرف شمالی کنار شط که ببرج اولیاء
مشهور است تا رکنی که کنار جانب شرقیست نقب داری و حسن اهتمام خود منوط
گردانید جانب جنوبی را که بدروازهٔ قراقاپو مشهور است بدستور از برج
کنار شط تا رکنی که منتهی جانب جنوبیست نقب داری روز پاشا که از بیگلربیگیان
معتبر دیار روم و ارکان دولت آل عثمانست قرار داده محل سپه مشخص ساخت
و مورچلها قسمت کرده بهر سپه و مورچل سرداران کارآگاه از عظمای سپاه گماشت
و در شش محل اینطرف آب و دو طرف بغداد کهنه توپخانه نصب نموده توپچیان
ماهر را باین که در شب تار بر نقطهٔ موهوم حکم کردند تعیین نموده شروع در
امر قلعه گیری کرد و از نخوت و غروری که داشت تسخیر آن بلدهٔ طیبه را که بجاست
و دور باش حارسان و چاووشان جنود غیبی از تعرض حوادث مصون و محروس
بود سهل و آسان انگاشته در آغاز محاصره خواست که بصدمات توپهای رعد

و آواز

و آوازه هراس در دل قلعه داران هرام فرا اندازد شروع در توپ انداختن و خندق
انباشتن کرده در اندک روزی از ضربات توپهای اژدها پیکر آتشخوار و بادلیجهای
غرّندهٔ آهن گداز که شبانروزی قریب بیکهزار گلوله بلکه بیشتر انداخته میشد
قوائم بروج مشیّدهٔ عالیه را که در زمان حضرت گیتی ستانی ساخته و پرداخته
شده بود متزلزل ساختند و هر روز خلقی کثیر کار کرده خندق را انباشتند
و در هر طرف چند جا و مکان را مستعد یورش و مهیای دویدن کرده چند برج را
با خاک یکسان و هموار کردند اما قلعه داران جان سپار و شیرمردان قلعه دار
تکیه بر عنایت حضرت آفریدگار و ارواح مقدس هشت و چهار سلام الله علیهم کرده
از تسلط و اقتدار رومیهٔ خاکسار خوف و بیم بخود راه نداده بجان و جنان
دفع صدمات مخالفان میکردند و بالکلیه تزلزل و هراس از لوح دل و صحیفهٔ
ضمیر سترده اصلاً آثار اختلال در ناصیهٔ احوال هیچیک از قلعه داران ظاهر و عیان
نمیشود بلکه نقد جان بهر نثار بر کف و اخلاص گرفته در مدافعه میکوشیدند و همه
روزه بین الجانبین آتش حرب و نیران قتال اشتعال داشت تا آنکه آوازهٔ لشکر
فیروزی قزلباش و نزدیک رسیدن موکب نصرت قرین شیوع یافت و قلعه را از همه
طرف مستعد تسخیر و آماده یورش شده بود بتاریخ روز جمعهٔ سیم شهر ربیع الثانی

با هجوم عام و ازدحام تمام از اطراف و جوانب روی بقلعه آورده یورش عظیم
کردند و در همان روز سه مرتبه برای انفصال هجوم آورده از عقب یکدیگر می آمدند
و در هر مرتبه جمعی هدف سهام قضا و تیر تفنگ پرشدن راه عدم می پیمودند در یورش
چهارم چون مور و ملخ از رخنها که در بروج و جدار پدید آمده خندق را انباشته
پرشده بود صعود نموده چند آلای که بعرف رومیه عبارت از لوا و علم است
ببالای بروج رسانیده نصب نمودند و جوانمردان قلعه دار از تفنگچی و کماندار
چون تجلد و دلاوری رومیه مشاهده نمودند مانند شیران بیشهٔ دغا با سپاه
مخالف دست و گریبان گشته آتش اقتدار و استیلای ایشان را بآب یاری شمشیر
صاعقه کردار فرو نشانیده آلایها که بر بالای برج افراخته بودند سرنگون گردانیدند
و از طرفین بازار کشش و کوشش گرم بوده شجاعان روم که قدم جلادت پیش نهاده
بر بروج بر آمده بودند و سایر سپاه که از سپهها تا بروج و جدار قلعه مملو بود و در
یکدیگر ایستاده نه قدرت پیش رفتن داشتند و نه از ازدحام خلق و تعدی سردار
راه بازگشتن در اینها نه گوشهٔ آرامشی را بجان خریدار بودند و منتهز غنیمت اکثر
پایمال لشکر حوادث گشته هدف سهام کمانداران از قلعه و از گلولهٔ تفنگ قدر
اندازان عرصهٔ کارزار گردیدند القصه گروه جان نثار و جان سپاران دولت

برقرار بکار زاری کردند که زمانه انگشت تعجب بدندان گزید و حفظ الهی نگاهبانی
کرده به نیروی دولت شهریار ظفر قرین فتح و فیروزی شامل منتسبان این دودمان
چندان کشته بر روی یکدیگر افتاد که عبور اوهام تیزگام بپای خیال از آن عرصه نبرد
دشوار مینمود و بعد از این واقعه که سپاه مخالف زیاده از مقدور بذل الجهد نمودند
و کاری از پیش نبردند پای اقامتشان سستی پذیرفت و از تسخیر قلعه مأیوس گشته با لشکر خورده
عزم بازگشتن جزم کردند و چند روز احمال و اثقال از آب گذرانیده در حوالی
مشاهد مقدسه حضرات عالیات کاظمین علیهم السلم نزول نمودند و از تهور چندی
مردم که در اردوی روم متنفر بودند و اظهار شاهی سیونی کرده بقلعه می‌آمدند و جمعی که
بتدریج وارد میگردیدند بوضوح پیوست و همگی متفق اللفظ والمعنی نقل مینمودند
که در روز یورش چند نفر از عظما و بزرگان قوم و میران سنجق و مردم کارآمدنی معتبر
کرزور پاشا از آنجمله بودند بخذلان مقتول گشته از عامه سپاه زیاده هزار کس کماپیش
ضایع و نابود گشته القصه خسرو پاشا سردار در این آمد و رفت کاری نساخته و
بحصول نپیوست باغوای بعضی از مدبران و عقلای کاردیده قرار داد که از بلده حله
کرد در کنار فرات جانب غربی عراق عرب بسبب ضبط در آورد که در خدمت پادشاه روم
دستاویز نتیجه آمد و رفت خود ساخته بین الجمهور والاضداد مواد طعن و سرزنش

بوده باشد لهذا خلیل پاشا هی از امراء و پاشایان رومیه را با چند نفر از سنجق
بیکیان و خلقی کثیر از لشکریان و اجامره و اوباش هر طایفه و هر طبقه را بوعدهای
جمیل فریفته بجانب حله فرستاد و خود کوچ کرده بجانب موصل رفت و چون
پراکندگی در میان سپاه روم افتاده بود بجهت قرب جوار لشکر قزلباش در موصل
نیز توقف نتوانست نمود بجانب دیاربکر رفته در ماردین بمحل اقامت انداخت شرح
احوال خلیل پاشا و وقایع حله بعد از تحریر وقایع شهرزور مرقوم میگردد ان شاء الله تعالی

ذکر لشکر فرستادن بر سر شهرزور و فتوحاتیکه در آن ولایت روی نمود

در طی وقایع سال گذشتن سمت گذارش یافت که خسرو پاشای سردار فتح و تسخیر
ولایت شهرزور را پیش نهاد خود ساخته نخست بآن ولایت درآمده علم تسلط و
اقتدار افراخت و طوائف اکراد آن طوعا او کرها مطیع و منقاد گردیدند و از جمله
قلاع آن ولایت قلعه گل عنبر را که معظم قلاع و در از منه سابقه حاکم نشین آن ولایت بوده
فی الجمله خرابی بحال آن راه یافته بود تعمیر کرده حارس و نگهبان تعیین نموده از وفور
و توپخانه و یراق قلعه داری سرانجام داد و مصطفی ظلی پاشا ارباب اعلی را که از زمرهٔ
امراء و پاشایان معتمد بود بضبط و حراست آن قلعه گذاشت و رومیه هنگام
کوچ کردن از شهرزور و پیش آمدن بسیاری از احمال و اثقال خود در آن قلعه گذاشتند

و بعد از

وبعد از آنکه از شهرزور پیش آمده تا درجزین آمد و از آنجا باز گشته عازم دار
السلام بغداد گردید هنوز از قلمرو علیشکر بیرون نرفته بود که خان احمد خان
را چون کوفتی که داشت بالکلیه زایل شده بود با فوجی از افواج قاهره بجانب شهر
زور فرستادند و چون قدم بولایت مزبور نهاد طوایف اکراد آن از آمدن
صاحب خود و صحت مزاج او خبر یافتند فوج فوج بخدمتش شتافته اظهار مسرت
و شادمانی نمودند و از اطاعت و انقیاد چند روزی که ضرورة تبع رومیه نموده
بودند معاذیر دلپذیر گفته اظهار خجالت میکردند خان احمد خان نیز عذر پذیر
گشته عموم آن طبقه را در کنف عفو و مرحمت جای داده کسی را مواخذ ننمود و چون
سردار در بغداد کاری نساخته بنوعی که مذکور شد مخذول و نابود گردید و این
اخبار بشهرزور رسید هر کس از رومیه در آن ولایت و قلاع آنجا بودند بعضی از
امرای سپاه در قلعه گل و عنبر و مصطفی پاشا جمع آمده بود بعضی دیگر توقف نکرده
قرار بر فرار اختیار نمودند و نخست قلعه مریوان متصرف خان احمد خان در آمد
بعد از آن سکنه قلعه پلنگان نیز داو رفته قلعه را تصرف دادند و میرمامون برادر
خان احمد خان را که در آن قلعه بود تکلیف آمدن نزد برادر کردند و او خود آمدن
چاره نیافته چند نفر از عظما و اعیان او را آورده استدعای جان بخشی کردند



واو برادر را خدمت اشرف اعلی فرستاده که درباره او آنچه صلاح دولت قاهره
باشد بظهور آید و نواب کامیاب که منبع عفو و مرحمت و مظهر الطاف و مکرمت
اند از حرکات ناشایست او که بد و لنخواهی رومیان نموده بود اغماض عین
فرموده حمل بر اقتضای وقت و زمان کردند و او را بجانب اصفهان فرستادند
که از آنجا بولایت فارس برند که در آنجا بسر برد القصه بعد از آنکه خان احمدخان
خاطر از برادر و خصمان جمع گردانید با عموم طوایف اکراد آن همت بتسخیر قلعه
گل و عنبر مصروف داشته از درگاه معلی استمداد نموده تفنگچی طلب کرد از درگاه
جهان پناه زمان بیک تفنگچی آقاسی را با موازی سه هزار نفر از جنود تفنگچی
و جماعت جغتای که در همان ایام از خراسان عود نموده بوفور تسلط و اقتدار
بلند آوازه گشته بودند مع توپ و ضربزنات قلعه گیری بمدد او مامور گشته
روانه آنصوب گردید و بخان احمدخان ملحق گشته باتفاق متوجه قلعه گل و عنبر
شدند مصطفی پاشا و جماعه رومیه که در آن قلعه بودند از ورود سپاه قزلباش
آگاه گشتند و از خوف و بیم و تزلزل باحوالشان راه یافت و در اقامت و سکون
و قلعه داری متردد گشته خوف و هراس بیقیاس بر دل ایشان مستولی گردید
در این اثنا از وقایع بغداد و مغلوبیت سردار باز گشتن بموصل و دیار بکر و فقدان

مدد

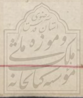
مدد آگاهی یافته یکبارگی دل از توقف و قلعه داری برداشتند و چون خان
احمد خان و زمان بیک با عساکر بقلعه نزدیک شدند مصطفی پاشا و عظمای
رومیه قرار بر فرار داده از قلعه بیرون آمدند و توپخانه و احمال و اثقال
پیش انداخته عازم راه موصل گشتند و چون جنود ظفر ورود از عزیمت ایشان
اطلاع یافتند همت بر دفع آن لشکر گماشته بتعاقب شتافتند و رومیه چهار فرسخ
از قلعه دور شده بودند که طلیعه سپاه ظفر همراه نمایان شد و رومیه که قریب سی هزار
نفر جوان کار آمدنی بودند توپخانه و یراق که همراه داشتند با عرابه و زنجیر در هم
کشیده بجنود و تفنگچی و ینگچری استحکام دادند و در برابر سپاه منصور صف
قتال آراسته بترتیب مقدمات جنگ پرداختند از اینطرف علی بیک و کیل خان
احمد خان با فوجی از دلیران اردلان و دلاوران قزلباش که چرخچی بودند پیش رفته
دست با آلت قتال بردند و حملهای عظیم کرده فیما بین نیران محاربه اشتعال یافت
و از اینطرف گروه ظفر شکوه هجوم آورده حملهای نمایان کردند زمان بیک فوجی
از افواج قاهره و تفنگچیان را بر سر توپخانه رومیان فرستاد و توپچیان و تفنگچیان
که در توپخانه بودند بعد از ستیز و آویز مغلوب گشته افواج قاهره غالب آمده
توپخانه را از دست ایشان گرفتند و چون توپخانه از دست ایشان رفت و هر چند

باید جنگها را بنایی باشد

بقدر مقدور سعی و کوشش کردند اثری بر آن مترتب نگشت و آثار ضعف و انکسار
در ناصیهٔ حال خود مشاهده نمود از حملات قوی و صدمات سپاه منصور تاب
مقاومت نیاورده شکست یافتند و پراکنده گشته دیگر فرصت جمعیت و محاربه
نیافته اردوی خود را با احمال و اثقال انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه منصور
بتعاقب شتافته موازی یکهزار و پانصد نفر از آن گروه برگشته روزگار در معرکهٔ
کارزار بقتل در آمده قریب سیصد نفر بلکه زیاده از نیک و بد زنده بدست در آمدند
بقید اسیر گرفتار گردیدند و بر بقیة السیف ترحم کرده جنود اقبال بشکرانهٔ عطیهٔ
الهی که شامل حال غازیان درگاه گشت زیاده مبالغه از قلع و استیصال کل آن گروه
نکرده در مراسم قتل و کشش اغماض بسیار کردند مصطفی پاشا خذلان اثر از معرکه بیرون
رفته چون بکرکوک رسید از ضعف و ناتوانی قدرت بر حرکت نیافته مردم کرکوک
باتمام کارش پرداختند و سرش را نزد ما ارسال آوردند و تمامت اموال و اسباب ایشان
غنیمت سپاه منصور گردید و موازی سی و دو عدد توپ و بادلیج و ضربزن بزرگ
و کوچک بدست در آمده نقل قلعهٔ دار السلام بغداد شد و تمامت ولایت شهرزور
و قلاع آنجا از وجود مخالفان پاک گشته بدستور سابق بتصرف خان احمدخان قرار گرفت
بعد از فتح و تسخیر آن ولایت که خان احمدخان و زمان بیک و سایر عساکر نصرت شعار روانهٔ

درگاه

درگاه جهان پناه بودند چشم زخمی که در برابر اینگونه فتوحات عالیه در پردهٔ خفا
مستور بود و بعلت ظهور آمد فوت زمان شاه بود که از تقدیرات نامتناهی الهی
در اثنای راه کوفتی صعب بر او عارض گشته از سواری باز ماند و لحظه لحظه ضعف
قوت گرفته قاید اجل عنان عزیمت بصوب آخرت انعطاف داده دعوت حق را اجابت
نموده در راه دین و دولت جان سپاری نموده سرخ رو بعالم بقا شتافت عنایت
شاهانه شامل حال اولاد نامدارش گشته منصب عالی نظارت بولد سعید ارشد
ارجمندش حسین بیک تفویض یافت و خان احمد خان در دار السلام بغداد بسعادت
بساط بوسی فایز گشته مورد تحسین و آفرین گردید و نواب کامیاب خاقانی از فور
توجه والتفات با او یارانه و مخصوصانه اختلاط میفرمایند و در ملازمت اشرف
زیاده از زمان نواب گیتی ستانی کامیاب عزت و دوستکامی داشت **ذکر فتح**
قلعهٔ حله که باستیار جنود غیبی و امداد ارواح مقدسه وقوع یافت صحیفه طراز
اقرء وربک الاکرم الذی علم بالقلم و سخن پرداز علم الانسان ما لم یعلم یعنی کلک
بدایع نگار عنوان صحیفهٔ سخن را باینگونه آرایش میدهد که انتساب دودمان قدس
نشان علیه اعنی سلسلهٔ علیهٔ صفویه بخاندان نبوت و ولایت و دودمان رسالت
و امامت بر عالمیان روشن تر از آفتاب تابان و ظاهر تر از خورشید درخشان است



و از فرط اشتهار محتاج بیان نیست و از بدو ظهور دولت و آغاز نشو و نمای
سلطنت صوری این خانوادهٔ عالیه هر امری از امور ضروری که آیینهٔ دولت روی نمود
بمعاونت خلق الله با امداد بواطن قدسی آن برگزیدگان درگاه اله صورت انجام یافتی
و هر حادثهٔ مشکل و عقدهٔ معضل و اختلالی که در انجام سرانجامی اسباب سلطنت پیش
آمدی اگر احیانا روزی چند از حوادث روزگار و اقتضای فلک ستیزه کار در عقدهٔ
تعویق ماندی عاقبت بمقالید مکرمت ازلی حضرت مفتح الابواب و مفتاح موهبت
لم یزلی جناب مسبب الاسباب بنوعی گشایش یافتی که عقل دوربین گردیدی حیران
و صورت اینمدعا بکرات و مرات بر ضمایر کافهٔ عباد الله از احباب و اضداد پرتو
ظهور انداخته بنوعی که حیرت افزای خرد خرده بین بوده اما در زمان دولت این
پادشاه والاجاه بخت بلند اقبال پیوند مؤید منصور زیاده از ازمنهٔ ماضیه
ایام سعادت فرجام فرمان روائی آباء عظام و اجداد عالی مقام شواهد این معنی از مکامن
غیب بجلوه گاه ظهور آمده زیرا که بعد از سنوح واقعهٔ ناگزیر حضرت شاه گیتی ستانی
اعادی مخذول العاقبه که سالها منتظر چنین روزی بودند از هر طرف سر بشورش و فساد
بر آورده بر هم زن هنگامهٔ دولت و باعث بی سرانجامی مهام سلطنت شدند هر یک
از آنها بنوعی که جابجا نگاشته شده با امداد جنود غیبی و لطائف الهی بآسانی زبون و بی

و خوب

وخوبترین صورتی که در خاطر اذکیا وضمایر عقلا وخردمندان صافی ضمیر دقایق
پژوه خطور نداشت برحسب دلخواه دوستان واحبا واصدقاء ونیکخواهان صورت
انجام مییافت وحسن انتظام می پذیرفت ومجددا بر عالمیان مانند خورشید جهان آرا
روشن وهویدا گردید که در دار العدل تقادیر ایزدی در حیز ظهور ومرتبه وضوح یافت
که نشو ونمای این دولت وسرسبزی ریاض سلطنت از سلسال منهال یزدانی و
امداد ارواح مقدسه حضرات طیبین وطاهرین وانفاس قدسیه اولیاء واهل الله است
اعظم وبزرگترین سوانح که در زمان فرخنده نشان وآغاز جلوس بخت نشان این
سلطان سلاطین نشان روی داد قضیه آمد ورفت سردار بیوفا خسرو پاشا
وزیر خواندکار است که با جنود موفور وعساکر غیر محصور روم بقصد تسخیر عراق
عرب وقلعه دار السلام بغداد قدم بملک عجم نهاد هر تدبیری که اندیشید موافق
تقدیر نیفتاد وهر سعی واهتمامی که در حصول مدعا بظهور آورد وبرعکس مرام نتیجه
داد وهیچ مقصودش بحصول نپیوست چنانچه در واقعه بزرگ تسخیر ولایت شهرزور
ودیگری یورش قلعه بغداد که از کمال نخوت وغرور ارتکاب نموده سعی بسیار در حصول
مطلب بظهور آورد وبدستیاری کارکنان عالم غیب هر دو ضایع وباطل گردید
بر صدق این دعوی دو شاهد عدلند ثالث آنها اراده قلعه شکستن دربند حله است

که ارتکاب آنرا محض ثواب انکاشت و عاقبت خطا نتیجه داد شرح این واقعهٔ غریبه
آنکه خسرو پاشا بعد از یورش بقلعهٔ بغداد و کشته شدن چندین هزار کس از
جنود آل عثمان چنانچه بتحریر پیوست چون کاری از پیش نبرد تدبیرش بدین
قرار یافت که شهر حله را که در کنار رود فرات واقع و یکطرف آن بجهت خندق آب آورن
استحکام دارد که محتاج بحصار و خندق نیست چند طرف دیگر را بحصار و خندق
عمیق استحکام داده جمعی از جنود رومیه را بحراست تعیین نماید که آنطرف و طرف فرات را
که قریب بضعف ولایت عراق عرب است بلکه بیشتر متصرف شود که هر آینه موجب ضیق
تعیش و عسر حال قلعه داران بغداد گردد و جنود قزلباش نیز متزلزل گشته استعداد
قلعه داری نداشته باشند و من بعد جرأت توقف در چهار دیوار قلعهٔ بغداد نتوانستند
نمود و چنانچه مذکور شد پاشایان معتبر کاردیده صایب رای خلیل پاشا را که
بوفور کاردانی و نظام ملک و مراسم قلعه داری از سایر عظما و اعیان مرتبهٔ رجحان داشت
نوید وزارت و امیر الامرائی داده بدین خدمت تعیین کرد و چند کس دیگر از سرداران
لشکر و امرا و اعیان روم مثل سیما علی پاشای کسکن و ذو الفقار پاشا و غیرهم هر یکرا
منصبی از مناصب عالیه نامزد نموده و موازی شش هزار کس از شجاعان کار آزموده
سپاه روم متعهد حراست آنجا گشته توقف اختیار نمودند و در میان لشکر منادی

کردند

کردند که از جماعت کونیکلو و لوندان و سرون کچه که هر طبقه و هر طائفه که سمت
ملازمت ندارند و بر رسم معتاد دو منّ جهت کسب ملازمت رفاقت عسکر مینمایند
یا میل ترقی کدخدا و علوفه و تیمار دارند هرکس توقف اختیار نموده در قلعه مردانه
ایستد زیاده از مأمول تربیت و رعایت خواهد یافت از این طبقه نیز تا چهار هزار کس
توقف اختیار نموده عدد لشکریان حله بپنج هزار رسید و روز بروز از اجامره
و اوباش رومی و اکراد عرب و مردم بیسروپا که در میانه رومیه ملوند اشتهار دارند
جمعی بدیشان می‌پیوستند چنانچه با ملازم و خدمتکار و امثال ذلک بلا شبهه
دوازده هزار رسیده بودند و آن جماعت تا ورود جنود قزلباش در عرض چهل پنجاه روز
شبانروزی سپاه و رعیت کار کرده حصار استوار در سر طرف حله کشیده بروج
مشیده عالیه و دروازها ترتیب داده خندق عمیق حفر نمودند و رعایا و بیچاره را
درخواست و طلب کشیده و ذخیره و ما یحتاج سر انجام داده لوای استیلا و اقتدار
افراختند القصه عجب نقشی بر آب زد و طرفه نیرنگی نمود و شایسته تدبیری بود عاقبت
بمحض تأیید الهی و نیروی اقبال بلند پادشاهی بدستور سایر تدابیر و موافق تقدیر بنیاد
هنوز موکب همایون حضرت خاقانی و چتر فلک فرسای شاهی ظل سبحانی بر ساحت ملک
عراق عرب سایه گستر نگشته بود که وقایع حله بنوعیکه مذکور شد بظهور پیوسته

حقایق حال از انهای حاکم بغداد بعرض عاکفان بارگاه عرش بنیاد رسید و از
موقف اعلی فرمان قضا مضا عز صدور یافت که رستم بیک دیوان بیگی سردار عساکر
نصرت شعار با افواج قاهره که همراه او بوند از بغداد متوجه حله شده بدفع آنجماعت
پردازد و رایات عز و نصرت آیات نیز در حرکت مسارعت نموده در روز چهارم شهر
جمادی الثانی اربعین و الف وارد خطه دار السلام بغداد شدند و حقیقت استحکام
قلعه حله و انبوهی شجاعان قلعه دار و توپخانه و استعداد قلعه داری چنانچه بود بسمع ظهور
یافت و از امراء و ملازمان رکاب و طبقات لشکر که در موکب همایون ببغداد آمده
بودند بمدد و کومک مأمور گشته روانه حله شدند و رستم بیک چون بحله رسید
و اراده جسر بستن نمود رومیه توپ و ضربزن بمقابل جنود قزلباش آورده متواتر
می انداختند و مانع عبور لشکر میشدند بالضروره پنج شش فرسخ پایین نهر فرات
رفته چند سفینه و صال و کلک بسعی و همراهی شیخ مهنای عرب که از زمره دولت
خواهان بودند بدست آورده مراکب شتران برهنه بآب انداخته خود با احمال و اثقال با
کلک و سفاین و صال از آب عبور نمودند اگرچه مشقت بسیار و خسران بیشمار بعساکر
نصرت شعار رسید و از عسرت و تنگی و فقدان ماکولات و علیق الدواب زحمت
بسیار کشیدند اما جنود ظفر شعار بسلامت گذشته بپای قلعه آمدند و رستم بیک

لانهر

لا از مثنه خیراندیشی بظهور آورده اهل قلعه را دلالت نمود که چون در این اوقات
از هیچ طرف مدد و کومکی بایشان نمیرسد پیروی عقل دوراندیش کرده طریق
امن و سلامت اختیار نمایند و ترک لجاج و عناد نموده از خاتمت مخاصمت و قلعه
داری احتراز لازم دانند خلیل پاشا و آنگروه بنوعی در خصومت و نزاع راسخ بودند
که جز حرف قلعه داری و جنگ و جدال بر زبان هیچیک نمیگذشت و نصایح
مشفقانه و سخنان خیراندیشانه در خاص و عام آنقوم اثر نداشت لاجرم رستم بیک
و امرای عظام بعد از دفع حجت دامان غیرت و مردانگی بر میان زده همت بر
تسخیر قلعه گماشتند و نخست یراق جسر ترتیب داده جهة عبور لشکر و آمد و شد
بازاریان و فراوانی ذخیره و مایحتاج سپاه در محل مناسب جسر عالی بنا شد
و رعایا از همه طرف باردوی قزلباش آمد و شد کرده اجناس ماکولات و علیق
الدواب می آوردند و عسرت و تنگی که در میانه لشکر بود بر سیری و فراخی تبدیل
یافت و همت بحر خاصیت خسروانه چند خروار زر از خزانه عامره جهة مدد خرج لشکر
نزد رستم بیک فرستادند که در میانه سپاه و ملازمان درگاه قسمت یافت و
مورچلها بر امرای عظام و اعیان سپاه و طبقات لشکر تقسیم نموده شهر حله را
مرکزوار در میان گرفتند و شروع در کندن جسر و پیش بردن سیبه و نقب زدن

وخندق انباشتن کرده و توپخانه نصب نمودند و حوالها ترتیب دادند
و تا آن غایت کربلای معلی و محال آن طرف آب فرات در تصرف مخالفان بود و
سکنه آنجا و سدنه کربلای معلی از تسلط اجامره و اوباش رومیه و اعراب و تکلیفات
عنیف آن طایفه بجان آمده بودند روزگار به تلخی میگذرانیدند و گروه مخالفان
با وجود قزلباش باستظهار مدد و امیدواری کومک بمواعید سردار امیدوار
بوده دست تعدی از مملکت کوتاه نمیکردند رستم بیک موازی سه هزار نفر از
جنود ظفر ورود و مردم کارآمدنی ازجمله قلندر سلطان توکلی چغتای و میر
کلان خفاهمین باشی همراهی فوجی از ملازمان صفی قلیخان بیگلربیگی آنولایت
بکربلای معلی فرستاد و مخالفان راه گریز پیش گرفته ساحت آن دیار از خار تعرض
ارباب عدوان پاک گردید حسن پاشای سردار بر حسب وعده که بخلیل پاشا کرده
بود تقی پاشای کور خزینه‌دار و چند نفر از عظما و سرهنگان دیار روم با جمعی
از جنود رومیه فرستاد که داخل قلعه حله شده اگر قلعه محصور گردد باتفاق خلیل پاشا
و سایر قلعه‌داران در حفظ و حراست قلعه و مقاومت با قزلباش سعی موفور بظهور
آورند و چون آن گروه ببیابان اعراب حدود کربلا رسیدند از وصول سپاه ظفر پناه
قزلباش و محاصره قلعه خبر یافته جرأت توقف ننموده از راه بادیه باردوی سردار

شتافتند

شتافتند القصه تا دو ماه و نیم همه روزه در پای قلعه فیما بین هر دو فریق از
توپچیان و تفنگچیان و شجاعان کار آزموده جنگ و جدال در کار بود و سفیر تیر
و تفنگ از طرفین آمد و شد مینمود و رومیه در لوازم قلعه داری سعی و کوشش
مینمودند تا آنکه لشکر قزلباش از همه طرف پای جلادت و مردانگی پیش نهاده سنقرها
پیش برده بپای بروج و خندق رسانیدند و از آسیب گلوله تفنگ از حوالی آنها کشادی
یافت و راه تردد بر محصوران بسته شده کار بر ایشان تنگ گردید و خبر بازکشتن
نقی پاشا بدایشان رسیده بر خلیل پاشا و عظمای قوم ظاهر شد که در اینوقت آمدن
لشکر عظیمی که ایشانرا از تنگنای محاصره خلاصی دهد متصور نیست بالکلیه از معاونت
سردار مأیوس گشته تزلزل و اختلال تمام باحوالشان راه یافت و جنود قزلباش بزور
بازوی جلادت و مردانگی از خندق گذشتند بعضی از بروج صعود نمودند و محصوران
از قلعه داری عاجز آمده در شبکه اضطراب افتادند و خود را در ورطه گرفتاری
دیده خاطر بر قرار فرار اختیار دادند و چون اکثر سپاه رومیه که در قلعه بودند پیاده
بودند و پیاده گانرا از میانه چندین هزار سوار قزلباش بیرون رفتن دشوار بل محال
مینمود راضی بر فرار نشده و مانع سواران بودند و بجنگ و قلعه داری ترغیب و تحریص
مینمودند و پاشا با جمعی که غوری در امور داشتند میگفتند که از حرکت المذبوحین

که چند روز دیگر بالفرض توانیم کرد چه حاصل میشود روز بروز ضعف و زبونی
بیشتر میشود و عجز و انکسار قوم ظاهرتر میگردد بالاخره خلیل پاشا و رفقائی آنکه
طایفه را از عزیمت خود آگاه کردانند در شب یکشنبه پنجم شهر شعبان المعظم
که شد باد اجل باعند الانه وزیدن آمد صاعقه و کرد و غبار روی هوا را پوشیده
داشت و ظلمت لیل از تاریکی چاه ویل نشان میداد بلطایف الحیل بهانهٔ سپر نعش
و دستبرد از یکدیگر و آن که سپرشاه و بردیخان حاکم لرستان بود بیرون آمدن را
فرار پیش گرفتند علی پاشا کسکن و سایر سواران از فرار پاشا آگاه گشته متعاقب
یکدیگر بیرون آمد بعضی پیادگان نیز رفاقت نموده راه هزیمت پیمودن گرفتند سایرین
قلعه داران که هر فوجی در برابر مورچلی بحراست قیام داشتند از واقعه خبردار گشته در شهر
سرگشته و حیران یوم یفر المرء من اخیه کویا بهر طرف روی می آوردند خود را گرفتار
بند بلا و پابسته رنج و عنا میدیدند جنود مسعود قزلباش که در سیبهای و مورچلهای
خود بودند همان لحظه از واقعه آگاه گشته موازی دوازده هزار کس بتعاقب گریختگان
شتافتند و سایر لشکریان بشهر فرو ریخته در اندک زمانی چهار پنج هزار نفر از آن
قوم تیره روزگار بدست در آمده اکثر طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند ذوالفقار پاشا
باتفاق خواهرزادهٔ خلیل پاشا که جوان هیچ الو خبر بود با پانصد نفری که پیش داشت فرار

دعجات

ونجات مسدود یافته از روی اضطرار خود را بنا برین قلعه انداخته بآنجا پناه
بردند و روز دیگر کس نزد رستم بیک سپهسالار لشکر نصرت اثر فرستاده طالب
عفو و امان گشتند و رستم بیک جنود قاهره را از تعرض آن گروه منع نموده
پاشا را بمنزل خود آورده سایر مردم را یکیک بمعتمدان سپرد که در باب ایشان
بدانچه امر اشرف صادر گردد بعمل آید و چون زاد باد با آن طایفه روی آورده بود
ارباب هزیمت شب در آن صحرا پراکنده گشته تا صباح هر طرف تک و دو نموده
زیاده از سر چهار فرسخ طی نکرده بودند که در روز روشن گشته طلیعه سپاه قزلباش
ظاهر گردید و هیچیک مدد حال یکدیگر نشدند و جز گرفتاری چاره نجستند
مجملا عساکر نصرت شعار تا ده فرسخ تعاقب هزیمتیان شتافته فوج فوج و گروه
گروه را بدست آورده هر کس اسم و رسمی داشت زنده نگاه داشته بقیه را اعدام می
نمودند علی پاشای کسکن طایفه از ملازمان شاه وردیخان گرفته آوردند قریب چهار
هزار سوار و پیاده که در آن صحرا مقتول و گرفتار شدند زیاده از دو کس دست بآلت
جارحه نبرده بود که در حین گرفتاری زخمی بر گیرنده خود زده باشد و هیچکدام فرصت
آن نیافته بودند که تیری از ترکش یا تیغی از غلاف بیرون آورده تا بانداختن و زدن چه
رسد از عدم فرصت و اضطرار پروای تیر انداختن نداشتند همه با کیش انداختند

مجملاً سوای خلیل پاشا که با بیست سی نفری که بیش از راه بادیه بیرون رفته دیگر
از آن ده دوازده هزار کسی نتوانست بیرون رفت قوپ بر بیست شتر لوا که بعر
رومیه آرای میناسند و بیست دست طبل و نقاره و نفیر مع نقاره خانه بدست
در آمد و در حینی که موکب همایون خاقانی بقصد زیارت و طواف مشاهد مشرفه
عرش درجه نجف اشرف و کربلای معلی علی مشرفها الف الف التحیة والثناء از دار
السلام بغداد بیرون آمده بودند خبر بهجت اثر فتح حله باستقبال موکب همایون رسید
القصه رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال در تاریخ روز شنبه یازدهم
شهر شعبان المعظم عجله رهیک رستم بیک سپهسالار باتفاق امرای عظام و خواص
و عوام لشکر باستقبال موکب قرین آمده در حوالی شهر بسعادت رکاب بوسی سرافراز
گشته مشمول نوازش و الطاف خسروانه گردیدند و رایات عظمت و اقبال از جسری
که مجدداً بر آب بسته بودند عبور فرموده در محل مناسب فرود آمدند روز دیگر
بجهة مشاهده سرو زنده و اختر مهنا و بازرسیده بر دانکی ملازمان درگاه بارگاه همه
در نهایت سطوت و جلال افراخته امرای عظام و خانان و سلطانان عالیمقام و
مقربان بارگاه فلک احتشام با مجلس بهشت نشان در آمده هر یک علی قدر مراتبهم در
مکان مناسب قرار گرفتند نخست علی پاشاء کسکن و ذوالفقار پاشا و صع الله بیک

خواهرزاده

خواهرزادهٔ خلیل پاشا را بنظر اشرف در آوردند و حضرت علی خاقانی بعین عنایت
در ایشان نگریسته بند از دستشان گشوده بجلوس امر فرمودند و ایشان سعادت
کورنش دریافته در حواشی مجلس قرار گرفتند و طبقات لشکر ظفر اثر از ملازمان
درگاه و فوج امراء عالیجاه جوق جوق و فوج فوج از نظر همایون گذشته
گرفتاران سرهای قتیلان را با اخترمهای ایشان گذرانیدند و پاشایان
مذکور در آن انجمن عشرت و سرور که نقارهای شادمانی و کرناها بنوازش
در آمد از هر طرف ندای مبارکبادی فتح بگوش هوش جهانیان رسید دولتخواهان
این سلسلهٔ علیه کامیاب عشرت و حضور بودند بدیدهٔ حسرت نگران و حیران کارخانهٔ
تقدیر ملک قدیر جل شانه بودند راقم حروف در حواشی آن محفل خلد آئین بودم
آنچه برای العین مشاهده نموده و بتخمین و قیاس در آوردم هشت نه هزار سر چه
در شهر و چه در صحرا بقتل در آمده بودند و دو هزار زن و سه هزار دلبکر چهار هزار
رأس اسب و استر و اخترمه کما بیش بنظر احقر در آمد و سائر گرفتاران و برخی که
در اجل ایشان تاخیری بود بشکرانهٔ این فتح نجات یافتند حکم باطلاق صادر شد
و بقیه راه پیمودند القصه قریب ده هزار نفر بلا اشتباه. از آن طبقهٔ بدخواه دد اشرار قوم
طعمهٔ شمشیر آبدار دغا زبان قزلباش گردیدند بجزای کردار ناصواب گرفتار آمدند توپخانه

ویراق داری آنچه موجود بود بحیطهٔ ضبط درآمد و آوازهٔ این فتح که طراز فتوحات
سلاطین عالم بود باطراف واکناف جهان رسید موجب مسرت وخوشحالی
احبا و مخذولی اعدا کردید از الهامات غیبی تاریخ حله امل بدست شاه صفی
تاریخ این فتح است مجملا از بدایت آمدن خسرو پاشا تا بازکشتن بی تکلیف سخن
پردازی موازی بیست وپنجهزار کس از جنود شقاوت ورود عثمانی چه در هنکام
یورش بغداد وچه در جنک شهرزور وچه در معارک فیمابین وقوع می یافت
بقتل درآمدند چند نفر از مردم بیغرض که از اردوی روم ته آمده بودند موازی
سی هزار نیز میکفتند که تا جمعی که در این دو سال باجل طبیعی در عسکر روم فوت
شده اند بچهل هزار میرسد بخاطر فاتر میرسد که در کتب سیر ومصنفات مورخان
بلاغت کستر که مرقوم قلم وقایع رقم کردانیده اند بعد از ظهور چنکیزخان و زمان
جهانکشائی صاحبقران کامکار کامران امیر تیمور کورکان تا حال بنظر نرسیده
که در محاربات عظیمه که فیمابین پادشاهان عرصهٔ کیتی وقوع یافته بخصیص جنک حضرت
صاحبقرانی با ایلدرم بایزید در هیچ معرکه وقوع نیافته که در یک نهضت بیست و
پنجهزار نفر از سپاه دشمن بقتل رسیده باشد و از ظهور دولت قزلباش و زمان فرمان
فرمائی پادشاهان ذیشان صفویه در محاربات که فیمابین قزلباش و رومیه واقع شده

خصوصا

خصوصاً جنگ سلطانی که در چالدران میانه حضرت رضوان آرامگاه ابو البقا
شاه اسمعیل بهادرخان و سلطان سلیم پادشاه روم وقوع یافت و محاربه عظیم
که در سار و فتح جام میانه شاه جنت مکان شاه طهماسب و خانان و سلاطین
اوزبک واقع شد و هر دو جنگ مشهور عالم و زبان زد کافه بنی آدم است
چنین واقعه دست نداده که اینقدر از سپاه دشمن عرضه تیغ فنا شده باشد
چون دیده وران دوربین ملک و ملت به بصیرت در این واقعه نگرند بغیر تائید الهی
و امداد ارواح مقدسه طیبین و طاهرین و نیروی اقبال شهریار کامکار نتوانند
بود و سعی و اهتمامی که از رستم بیک سردار عساکر ظفر شعار و امرای نامدار
و یکجهتان جان نثار در تسخیر قلعه حله و قلع و قمع اعادی مخذول العاقبه ظهور یافته
و جانفشانی و مردانگی که از هر یک از ملازمان درگاه بصدور پیوسته بود خاطر
نشان اشرف گشته مشمول اعطاف و الطاف خاقانی گردیدند روز دیگر از حله
کوچ واقع شد روی توجه بارض مقدس کربلای معلی و آستان عرش نشان حضرت
سید الشهداء خامس آل عبا و مشاهد منوره شهدا آورده در چهاردهم شهر شعبان
بسعادت زیارت و طواف آن روضه مقدس مشرف گشته بوظایف شکر و محامد عطایای
نامتناهی الهی قیام و اقدام میفرمودند در این اثنا نسیم روح افزای بهار در وزیدن آمد

نکهت رسان مشام روزگار کردید و عالم پیر را خضرت و نضرت بخشید و مسرت و
شادمانی دولتخواهان ابد مدت مقدس از فیض بهار چون طبع روزگار روی
در افزایش نهاد شرح بقیه حالات این سفر خیر اثر و مراجعت موکب ظفر قرین بمقر
سلطنت ابدی بعد از تحریر سایر وقایع و سوانح این سال بنوک رقم قلم خواهد شد
انشاء الله تعالی وقایع متنوعه که در این سال بظهور پیوست رفتن طهماسب قلیخان جلادت
پیکر بیگی چخور سعد است بجانب اخلاط و عادلجواز شرح واقعه آنکه در این سال که
خسرو پاشا سردار بدین دیار آمده رومیه چنانچه مذکور شد دست تطاول
بر اطراف و جوانب قلمرو همایون دراز کردند مردم سرحد آذربایجان نیز از اکراد و متمرد
بفرموده سردار پاشا خود سر در مقام دست درازی بر آمده و شمه مرتبه جمعیت نموده
بولایت قزلباش خصوصاً سلماس و تبریز و حوالی شرور و نخچوان و نواحی چخور سعد
نهب و غارتی چند کرده آزار و اضرار بسیار بخلق اندیار رسانیده بودند طهماسب
قلیخان تنبیه و تادیب آن طبقه را پیش نهاد همت ساخته امراء ما بین خود و عساکر آن
سرحد را جمع آورده با موازی ده هزار کس بایلغار روی توجه بآنطرف آورد و تا اخلاط
و عادلجواز رفته بر سر اکراد محمودی و سایر عشایر که مخالفت این دولت مینمودند و دست
درازیها از ایشان بظهور میرسید تاخته هر کس از آنگروه بدست افتاد از پای در آورده

ساکن

مساکن ایشان را نهب و غارت نموده چندین هزار اسیر و دواب و اغنام و مواشی لا تعد

و لا تحصی آوردند و هیچیک از امراء اکراد و سرخیلان قبایل آن سپاه رزمخواه نمودند

و تنبیه بلیغ یافته پای از دامن ادب پیچیدند سانحه دیگر کشته شدن سیمون خان

ابن بکرات خان والی گرجستان کارتیل است که از منسوبان این درگاه بود و از

سایر ولات عظام گرجستان نسبت باین سلسله علیه بمزید قرب و رابطه

خاص اختصاص داشت بتیغ غدر سهراب گرجی و جزا یافتن او از مآثر نمک حرامی

صورت واقعه آنکه سهراب مزبور از آزادان معتبر گرجستان کارتیل و میرزادگان

قراقلخان بود و در زمان حضرت گیتی ستانی در سلک غلامان درگاه منسلک

گشته در خدمت آنحضرت کمال قرب و منزلت داشت و در هنگامیکه موراو گرجی

حرام نمک از این دولت رو گردان شد همچنانکه در نسخهٔ تاریخ عالم آرای عباسی

ذکر شده سهراب مذکور نیز دو سیاهی کرده با او متفق گشته بقتل فرچقای خان

سپهسالار و یوسف خان بیگلربیگی شیروان اقدام نموده انواع بی اندامی از ایشان

بظهور پیوست و طهمورث نیز الکسندر والی گرجستان کاخت را که بحضرت گیتی ستانی

مخالفت مینمود و از خوف و بیم در گرجستانات تابع روم بسر و سامان بسر میبرد

بمیان خود آورده با عساکر منصوره که حضرت گیتی ستانی بسرکردگی علیخان و [illegible]

بدفع فتنه ایشان نامزد فرموده بود محاربه نموده مغلوب گشتند با اکثر متابعان او
وطهمورث وحشت پدید آمده موزاو مردود در گرجستان مجال توقف نیافته
بروم رفت و در آنجا چنانچه سبق ذکر یافته بجزای خود رسید بمکافات جرائم نگی
یافت وسهراب در گرجستان صاحب اقتدار گردید و آسمبوز خان والی
آنجا مخالفت مینمود و اطاعت نمیکرد در این سال اظهار انقیاد کرده بوحشت
بخدمت او آمد از اعمال سابق اظهار پشیمانی کرده متکفل امر وکالت و انتظام
مهمات او گردید و در روزی چند بجنس خدمات لایقه و اظهار دولتخواهی خود را
محل اعتماد او گردانید سمبوز خان بنا بر حداثت سن و قلت تجارب روزگار
از اطوار نفاق آلود کمال وفاق تفحص نموده او را در امر وکالت و خدمات سرکار
خود و انتظام مهمات مملکت مستقل گردانید و او از روی مکر و خدعه او را
بمنزل و مأوای خود که در قراقلخان بود تکلیف کرد که ما بعرف خود پیشکش عایل
هر چند نیکخواهان او را از رفتن بمنزل سهراب منع کردند مسموع نداشت و با معدودی
چند بمنزل او رفت وسهراب با او که ولینعمت زاده قدیم او بود غدر نموده
در خانه خود او را بدرجه شهادت رسانید و خواست که بر حکومت ولایت
کارتیل رقم اختصاص کشید و با طهمورث خان خصوصیت و آمیزش آغاز نهاد

که او را

که او را بمدد مکر و افسون محمد و معاونت خود کرداند و بی تکلف از بخت منافرت داشت
چون ظهور رشد از اعمال سابقه نادم گشته با حضرت اعلی طریقه اخلاص و سلوک می
از روی دولتخواهی فرصت جسته بقتل او مبادرت نمود و او نیز جزای کافر نعمتی
یافت و حقیقت بنا بر اعلی عرضه داشت نموده معتمدان بدرگاه جهان پناه
فرستاده مجدداً اظهار اخلاص و نیکوبندگی کرد و حضرت اعلی او را در این خدمت
استحسان فرموده بمراعات جانب ظاهر که طریقه مستحسنه فرمان روایان صورت
و معنی است بجایزه و جلادی این خدمت حکومت گرجستان کارتیل را سوای تفلیس
بکرکین خان پسر او که از جانب مادر حق وراثت داشت مرحمت فرموده ارزانی
داشتند و بشفقتهای گوناگون عز اختصاص یافت از سوانح اقبال آمدن
سید برکه است که از سادات عظیم القدر ولایت هند و امرای معتبر سلسله
رفیعه پادشاه عالیجاه فرمان روای آن ولایت از جانب پادشاه خورشید
کلاه سلطان خرم برسم رسالت و ایلچیگری و پرسش تعزیه نواب گیتی ستانی
با نامه محبت طراز مشتمل بر ادای تعزیه حضرت غفران منزلت و اینکه چون جهانبانی
خاقان ایران و تمکن حضرت شاه والاجاه بر سریر فرمانفرمائی ملک عجم و تخت
فیروزبخت ممالک کسری و جم بواجبی معلوم نمود سید مشار الیه را عاجلا فرستاده

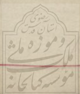
بعد از او کسی از امرای نامدار جهت تهنیت و مبارکبادی جلوس همایون
حضرت شاه والاجاه فرید و زبارگاه جم اقتدار انشاء الله تعالی فرستاده شود
چون موکب همایون بر سر ییلاق و دفع اعادی مشغولی داشتند مقرر شد که بدار
السلطنه اصفهان رفته روزی چند از مشقت راه و تشویش سفر آسایش یابد
که انشاء الله تعالی چون بمستقر خلافت اتفاق افتد بسعادت خدمت اشرف و عز
بساطبوسی مجلس همایون سرافراز گردد و بعد از وصول رایات اقبال بدار السلطنه
اصفهان سید مشار الیه بعز مجالست مجلس بهشت آیین ممتاز گشته مشمول
نوازشات خسروانه گردید و نسبت بحضرت پادشاه والاجاه مهربانیهای دوستانه
بظهور آوردند و بعد از چهار پنجماه که در دار السلطنه مذکور اقامت داشت
رخصت انصراف یافته جواب مفاوضهٔ گرامی حضرت پادشاه والاجاه را که از روی
کمال خلت و دوستی مرقوم قلم وداد گردیده بود قلمی نمودند و مومی الیه را باد
از مامول مورد توجهات شاهانه گشته با تحف و هدایای لایقه مقضی المرام
و شادکام روانهٔ هندوستان گردانیدند سانحهٔ دیگر جنگ علی مردان
خان بیگلربیگی قندهار است با شیر خان افغان که در اواخر این
سال بوقوع پیوست و بدست آوردن بندی میرزا نام پسری که خود را

ابن سلطان

ابن سلطان خسرو ابن شاه سلیم بن مغفور جلال الدین محمد اکبر پادشاهی
نامند شرح واقعه آنکه شیرخان ولد حسن خان بن عبدالقادر ترین
افغان ترین کرد در زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکان ابو البقا شاه طهماسب
نور الله مضجعه تابع و خراج گذار سلطان حسین میرزای حاکم قندهار بود و در هنگامی
که ولایت قندهار چنانچه در نسخهٔ عالم آرا ذکر شده بتصرف جغتای در آمد
حسن خان در مقام خود اقامت نتوانست نمود و در سال احدی عشر و الف با متعلقان
بخراسان آمده بعز ملازمت حضرت گیتی ستانی سرافرازی یافت و در ولایت
فراه اقامت و قرار یافته فراخور حال وجه معیشت مرحمت شده چندگاه در کمال
فراغت و عافیت روزگار گذرانید پسرش شیرخان کودک خورد سال بود بعد از
واقعه پدر بخدمت اشرف آمده در ظلال رأفت شاهانه نشو و نما یافت و بعد
از فتح قندهار الکاء توشنک و مقام پدرانش باو اختصاص یافته بیمن تربیت
و اشفاق شاهانه اضعاف و مضاعف پدران در آن ولایت تمکن و استقلال یافت
ما بین بیگلربیگی قندهار با طاعت و انقیاد و مأمور بود اما او از جهل و غرور
و وثوقی که بعنایات گوناگون شاهانه داشت از نافهمیدگی و نارسائی خرد راه
را سرمایه غرور شناخته بعد از فوت گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار که علیمردان خان

پسرش قائم مقام شد خودرائی و زیاده روی پیش گرفته مشار الیه چنانچه شایسته
مردم عاقل عاقبت اندیش باشد سلوک نمیکرد و با تجار قوافل هندوستان نیز
سلوک ناپسندیده کرده طمعهای عبث مینمود و مردم بن از بدسلوکی و حاجت
و طلب بیموقع او ناراضی بودند و با سایر افغانان که مطیع و منقاد این دولت و تابع
خاک قندهار خصوصا طایفه ابدالی که میر عشیرت و سرخیل علیمردان داند سلوک
ناهنجار میکرد و منع پیشکش یکی ممنوع نمیشد بدین جهات فیمابین وحشت پدید آمده
بود و علیمردانخان از بیم آنکه مبادا تعرض بحال او عرض خاطر مبارک اشرف نموده باشد
از حرکات ناهموار او اغماض مینمود و از جانبین سخنان واقع و غیر واقع بعرض اشرف میرسانیدند
و در اوایل یونت ئیل سنه ثمان و ثلثین و الف بصلاح و تجویز پیشکارپیکی عزیمت درگاه
معلی نموده در دار السلطنه قزوین بسعادت تقبیل پای بوس دریافت و از علیمردان
خان اظهار شکوه نمود و چون تربیت یافته حضرت گیتی ستانی و پرورده نعمت
این خاندان بود او را بانواع مراحم و الطاف نوازش فرموده مشمول تفقدات
و احسان و انعام بیکران رخصت انصراف یافت و در باب و منشور علوفه امیر
مرشد ان را بسم علیمردانخان شرف اصدار یافت و گوشزد او را بدبهر نصایح و ترک
جهالت و خودرائی و حسن سلوک با پیشکار پیکیان و اصحاب قوافل و مردم سرحد گرانبار

کردانیدند



کردانیدند و از زمرهٔ ملازمان درگاه امام ویردی بیگ شاملو را که مردی زبان
دان کاردان آگاه بود همراه او کردند که تا قندهار همراه بوده او را با بیگلربیگی
صلح دهد و مشار الیه حسب الفرموده عمل نموده بازگشت و در اوائل همین سال
واقعهٔ ناگزیر نواب گیتی ستانی روی داد و شیرخان جهالت و خودسری را
از سر گرفته بدسلوکی او روی در تزاید نهاد تا آنکه در این سال که بی اعتدالی او
در سرحد از سر حد اعتدال تجاوز نمود خواست که در آن حدود بلند آوازه گردد
ارادهٔ بلند پروازی نمود دست درازی بمحالی که قلمرو پادشاه دنیاپناه فرمان
فرمای ممالک هندوستان است نموده علیمردانخان از این حال آگاه گشته باو
اعلام نمود که فیمابین پادشاه ما و پادشاه والاجاه هندوستان طریقهٔ خصوصیت
و دوستی مرعی و مسلوک است و الیوم سید برکه ایلچی آنحضرت در درگاه معلی و محمد
بیگ ایلچی نواب همایون در هندوستان است و اینمعنی موجب تحریک و مادهٔ فساد
است و لایق نیست و او را از این جسارت و خودسری منع کرد ممنوع نشد و از قوافل
هندوستان نیز قافلهٔ عظیم از ملتان بیرون آمده در آن حدود و اخبار بی اعتدالی
و اطوار ناهنجار شیرخان شنیده از خوف مضرت و جرأت پیش آمدن نکرده در آن حدود
ماندند استغاثه بعلیمردانخان نموده کس فرستاده استمداد کرده بودند الحاصل

بجهات مذکوره وبیم اعتراض نواب همایون خاقانی با جنود موفور قزلباش بعزم
بیشاور عزیمت قوشنج وآنطرف کرده روانه شد شیرخان با جنود افغان از قوشنج
بیرون آمد از آمدن علیمردان خان اطلاع یافته بعزم محاربه پیش آمد علیمردان خان
جمعی از مردم خود را بقوشنج فرستاد که قلعه وخانه او را محافظت نمایند وخود
با قشون ولشکر آراسته متوجه او گشته فیمابین محاربه عظیم روی داد شیرخان دلیرانه
برصف سپاه قزلباش تاخته آثار دلیری ودلاوری بظهور آورد اما نتیجه دلاوریهای
او مترتب نگشته از صدمات سپاه منصور تاب مقاومت نیاورده شکست یافته
وفرار نموده بجانب بچه رفت در اینمعرکه نیزی بعلیمردان خان رسید او اظهار نکرد
وبعد از جنگ وظهور فتح اظهار نمود القصه حاکم بچه شیرخان را بقلعه راه نداد
ودر آن حوالی بسر میبرد وکسان خود را نزد حاکم ملتان فرستاده اظهار دولتخواهی
پادشاه والاجاه فرمانفرمای هندوستان کرد ودر باب قندهار خیالات فاسد
در سر داشت علیمردان خان جمعی از جنود قزلباش با پانصد نفر بمعاونت توامل خان
تعیین نمود که ایشان را بقندهار رسانند وخود بجانب قوشنج رفته قلعه آنجا را
بدست آورد وظاهر اموال واسباب شیرخان را بحیطه ضبط آورد وبرادر وعمزادها و
اقوام او را گرفته پسری را که بپسری سلطان خسرو موسوم ساخته بندی میرزا نام

وگویند

وگویند که از بیم حضرت سلطان خرم جمعی از افغانان او را دزدیده بر افغانستان
آورده بوده‌اند و بدست شیرخان در آمده بود و در اول حال بعلت اینکه ایکرن جماعت
در این قول کاذب‌اند نام شهزادگی از او سلب نموده شیر ابدا خود کرده بود
و در آخر اظهار صدق این معنی کرده تربیت میکرد و افغانان حقیقت بعلیمردانخان
خاطرنشان نمودند بنابر آن او را همراه بقندهار آورد و از افغانان چندنفری
که مظنهٔ فساد و سرکشی و بیدولتی با ایشان بود از میان برداشت و جمعی از جنود
قزلباش را در فوشنگ گذاشته خود بقندهار معاودت نمود شیرخان چندگاه
در ولایت پچه بسر برده از اخبار هندوستان و بی اعتباری طبقهٔ افغانان
از معاونت منسوبان حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای هندوستان مایوس
گشته از ولایت پچه بیرون آمد و جمعی کثیر از ولایت بتقریب و فسون با جنود متفق
ساخته بوی نام علی کرده بحوالی فوشنگ آمد طبقهٔ قزلباش که در فوشنگ
بودند از او خائف بودند و آمد و شد قوافل نیز در آن راه دشوار گشت علیمردانخان
بدفع شر او با موازی ده هزار کس از قندهار آمده عزیمت آنطرف کرد چون از کوتل
پنجرک عبور نمود شیرخان از آمدن او خبردار گشته پای اقامت طبقات افغان
که بر سر راه بودند سستی پذیرفته از سر او پراکنده گشته و او قلیلی از طبقهٔ ترینی مردم

خود فرار نموده بطرف هزارجات ما بین بلخ و کابل رفت و الیوم بی سر و سامان
در میان هزارجات بسر میبرد و علیمردان خان قلعهٔ قوشنج را استحکام داده مهمات
سرحد را نسق و نظام نموده راه تردد قوافل را ایمن و گشاده کرده این بجانب
قندهار عود نموده و از سوانح غریبه عجیبه که در ایام غیبت علیمردان خان در قندهار
بظهور آمد آنکه بعضی از سپید ولنان افغان اقوام شیرخان که در قندهار بودند
با گروهی از سپیه بختان ناقص عقل هند بختان استقلال و تصرف نمودن قلعهٔ قندهار
با آن پسر مجهول اتفاق نموده اراده کشتن جانشین میرزند بیمن اقبال
و نیروی دولت قاهره مستحفظان قلعه از غلغله و آشوب افغانان و جمعیت و
ازدحام بو الفضولان هند و خبردار گشته متوجه دفع فتنه میکردند و آن پسر مجهول
با چند نفری خود را از برج و باروی قلعه انداخته فرار نموده خود را بحوالی ترنی
مقام افغانان شیرخانی رسانیدند و در آنجا داروغه خبردار گشته آن پسر را
با رفقا دستگیر و او را که در آنجا بودند که فهم بقندهار فرستاد علیمردان خان بمجا
ارباب فساد و رفقای او را بقتل آورد و آن پسر را چون نام پادشاهزاده
داشت بدرگاه جهان پناه فرستاد که در این باب و بدانچه مصلحت دولت قاهره بوده
باشد بظهور آورند و چون حقیقت صدق و کذب آن معلوم نبود او را بوزیر صفاهان

سپردند که در قلعهٔ طراک نگاه دارد که بعد از ظهور حقایق حال بدانچه صلاح
دولت قاهره بوده باشد بعمل آید و اکنون در منازل مرغوبهٔ قلعهٔ مذکور
بفراغت خاطر روزگار میگذراند هرچند فتن علیمردانخان مرتبهٔ ثانی
بر سر شیرخان و واقعهٔ مذکور در سنهٔ قوی ئیل اتفاق افتاد بنابر رابطهٔ
سخن در اینسال بتحریر آن پرداخت **متوفیات** که در اینسال عالم فانی را
بدرود کرده اند حسین خان حاکم لرستان که تربیت کردهٔ نواب گیتی ستان
بود از مرتبهٔ نوکری سلسلهٔ شجاع الدین والی لرستان فیلی که بلر کوچک
اشتهار دارند او را بمرتبهٔ ایالت و خانی رسانیده در حکومت لرستان زیاده
از حکام و ولاة سابق نهایت استقلال یافته بود و تا مدت سی سال بر وساده
حکومت تکیه زده بیمن توجهات آنحضرت اقتدار تام یافته امراء فیلی اطاعت و
انقیادی که هرگز حکام و ولاة سلسلهٔ شجاع الدین را نکرده بودند باو میکردند
والحق در مدت حکومت پاس حقوق تربیت و نمکخوارگی آنحضرت بواجبی داشته دقیقهٔ
از مراسم اخلاص و بندگی و جان سپاری فرو گذاشت در این بعد از محاربهٔ کربلا توفیق
رسم بیک سپهسالار بار و مته در هرسین همدان نمود رخصت یافته بلرستان رفت
که تجهیز لشکر نموده بدار السلام بغداد آید در لرستان مریض گشته بعالم بقا پیوست

شاه ویردی خان پسرش در اردوی معلی در ملازمت اشرف بود بجای پدر منصوب
گشت حسب الامر متوجه لرستان شده بالشکر و قشون آراسته بدار السلام بغداد آمده
معزز و محترم بخدمات قیام داشت در زمان بیگ ناظر بیوتات که بعد از فتح شهرزور
روانه درگاه معلی بود در راه مریض گشته بعالم بقا پیوست چنانچه در طی شرح
وقایع شهرزور مرقوم گشته مشار الیه از مردم محال تبریز بود که در آغاز جوانی
در سلک غلامان خاصه شریفه انتظام یافته بود و نواب گیتی ستانی جوهر عقل و
کاردانی از ناصیه احوال او مشاهده نموده مورد تربیت شاهانه گشت و روز بروز از
وفور اهلیت و رشد و کاردانی هر خدمت و امری که مامور میشد بر وفق رضای
خاطر اشرف بتقدیم رسانیده منظور نظر شفقت و تربیت گردید تا آنکه بمنصب
نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه سرافراز گشته از جمله مقربان بساط اقدس گشت
و همین خدمات او مستحسن بود و عزت و اعتبارش می افزود و بعد از وفات آنحضرت همان
دستور در خدمت نواب همایون خاقانی معزز و محترم بود در حینی که بفتح خراسان
مامور گشت منصب آقاسیگری علاوه آن منصب شده صاحب اختیار دوازده هزار
جنود تفنگچی گردید و خدمات مرجوعه خراسان را چنانچه در وقایع ییلان ئیل مرقوم
کلک بیان گشته بتقدیم رسانیده دوستکام مراجعت نمود و بسلامت نفس و خوشحالی

موصوف بود

موصوف بود و در ایام اقتدار مضرتی از او باحدی نرسید بعد از فوت او منصب
نظارت بیوتات بولد ارشد ارجمندش حسین بیک تفویض یافت خواجه جلال
الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اکابر غوریان و از عمال خراسان بود
بنا بر ظهور اخلاص و دولتخواهی که در زمان استیلای اوزبکیه در خراسان
ظهور یافته بود در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته بالاخره بوزارت کل خراسان
سربلندی یافت و باوجود آنکه در آغاز منصب وزارت ضعف باصره بهمرسانیده
رفته رفته هر دو چشمش از دیدن عاجز گردید منصب مذکور برقرار بود و آن
وزیر کاردانی مدت بیست سال با عدم بصارت و نابینائی بامر وزارت قیام نموده
من حیث الاستقلال بآن شغل عظیم مشغولی داشت و در سال اول جلوس خاقانی
جهت تنقیح محاسبات خود بدرگاه معلی آمده در اثنای سفر بغداد در راه مریض گشته
بعالم بقا پیوست در محاسبه صاحب فراست بود و املاک و رقبات کلی داشت
بعد از فوت او خواجه بیک فراهانی وزیر خراسان و میرزا باقی ولد خواجه جلال
الدین اکبر مذکور مستوفی گردید و چون قضایای سال یونت ئیل بتوضیح یافت بشرح
وقایع قوی ئیل می پردازد آغاز سال فرخ فال قوی ئیل مطابق احدی و اربعین
و الف سال سیم جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت همایون در خوشتر هنگام سعادت فرجام

که از فیوضات الهی و دستیاری جنود اقبال فتوحات عالیه که بنجریر پیوست
قرین حال اولیای دولت ابد پیوند گردید نواب کامیاب خاقانی ظلّ جهانی با کافّهٔ
جنود اسلام از خواص و عوام بشرف زیارت عتبهٔ عالیه و مرقد منور سنیهٔ حضرت
سیّد الشهداء و لب تشنگان بادیهٔ کربلا مشغولی داشتند و دیدهٔ سعادت بین
که از کحل الجواهر تراب اقدام زائران روضهٔ مقدس و عاکفان مشهد معطر شهدا روشنی
و بینائی می افزود صفیر ترنّم ندائی دلکشا کوس نوروزی کرّنا آوازهٔ جهان افروزی
در قبّهٔ نیلگون فلک انداخت و برید سریع السیر صبا مژدهٔ قدوم دلارای بهار
در داده بنسیم عنبر شمیم روضهٔ ربیع روح نباتی در کالبد نوزرستان شهرستان آب
و گل دمید ابر آذاری چهرهٔ راه رسیدگان جنود فروردین از گرد و غبار شست و
شوی داد یعنی آفتاب عالمتاب که شهسوار گردون خرام طارم چهارم و سلطان چار بالش
ایام قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است بتاریخ شب جمعهٔ هفدهم شهر شعبان هشت
ساعت سی و دو دقیقه از شب مذکور گذشته سایهٔ فرخی و فرخندگی بر بارگاه برج حمل
انداخته موجب راحت روح و پیرایه بخش صد گونه فتوح گردید اساس فلک مماس
دولت و کامکاری از سربلندی گرفت **ذکر توجه حضرت اعلی بعزم زیارت
ائمهٔ طاهرین سامره و مقام غیبت حضرت صاحب العصر و الزمان و بعد از آن**

عزیمت

عزیمت بمستقر خلافت معطوف داشتن چنانچه در سال گذشته مرقوم کلک جواهر
سلک گردید شهریار کامکار و امرائی نامدار و عساکر فیروزی شعار بعد از فتح حله
و دفع دشمنان بکربلای معلی آمده بسعادت زیارت مرقد منور خامس آل عبا و سید الشهدا
سعادت اندوز و شرف گشته ایام نوروز بهجت افروز را در آن بقعه بهشت آسا
گذرانید و خدام عالی مقام و سدنه آن عرش اقتدار را بملک احترام و ارباب فقر و حاجات را
بصلات و نوازشات و تصدقات خوشدل فرموده از آنجا بعزم طواف مرقد مطهر
حضرت شاه ولایت مصدر و قیصر کرمهٔ انما ولیکم الله متوجه نجف اشرف گشته
بدان سعادت عظمی مشرف گردیدند و نذورات و صدقات بارباب احتیاج رسانیدند
و از آنجا عزم دار السلام بغداد کرده بفیروزی و اقبال عنان عزیمت بصوب مراجعت
عراق انعطاف داده در اول ماه مبارک رمضان بدار السلام رسیده ده روز در
آن خطه اقامت فرموده بانتظام مهمات ضروریه آنجا پرداختند و جمعی از قورچیان و
غلامان و تفنگچیان رکاب اقدس را بمعاونت صفی قلیخان شیرعلی بیگلربیگی عراق عرب
تعیین فرموده در بغداد گذاشتند و تعمیر قلعه و شکست و بست برج و باره که بعهده
مجید خان استاجلو شده حسب الملتمس انجام داده و بعد از فراغ خاطر از مهمات آنجا
عزم زیارت حضرت امامین همامین همامین عسکریین علیهما التحیة و الثنا فرموده متوجه

سر منزل رای شدند و بدان سعادت نیز مستعد گردیده سکنه آن مقام شریف را
که بجهت حوادث و آشوب و انقلاب روزگار آبادی و بیم مضرت اعراب در آنجا
اقامت نمیتوانستند نمود از آنجا بیرون آمده در سکنه نام علی از محل نجف اشرف شاهی
رعایتهای کلی فرموده روز سیم از آنجا کوچ فرموده از راه معبر الوم روانه گشته
در چهار روز از آمد به اردوی اغرق پیوستند و از راه ییلاقات روانه شده در هر مرحله
سان عساکر ظفرنشان پرداخته امرای عظام کردستان و لرستان و سایر
محال را مرخص ساخته هر یک بولایت خود رفته سایر عساکر منصوره از قورچیان
و غلامان و تفنگچیان بعد از سان رخصت یافته بمنازل و اوطان شتافتند و رایات
جلال با ملتزمات رکاب قدس منزل بمنزل مرحله پیمای عالم نشاط بودند در قصبه
توی و سرکان که الکاء امامقلیخان بیگلربیگی فارس بود سه روز توقف فرموده
مهمان خان مشار الیه بودند و او خدمات لایقه بتقدیم رسانید و از آنجا رخصت
یافته متوجه فارس شد و برادرش داودخان بولایت قراباغ که الکاء او بود رخصت
یافت و موکب نصرت نشان متوجه دار السلطنه اصفهان شد بتاریخ شهر
ذیحجة الحرام بمقر سلطنت و خلافت رسیده بفیروزی و اقبال در دولتخانه مبارکه
نقش جهان نزول اجلال فرمودند و بفر اقبال در مقر سلطنت بزوال در کمال

شادکام

شادکامی و عظمت و اجلال بسر برده بعد از فراغ از مشاغل امور دولت و فرمان
روائی به سیر و صحبت و نشاط شکار بهجت افزای خاطر انور بودند وقایع
که در این سال بظهور پیوست از سوانح اقبال که در دار السلطنه اصفهان
بظهور رسید اطلاق گرفتاران قزلباش است که در ولایت روم محبوس بودند
در قضای سالهای گذشته زمان حضرت گیتی ستانی در نسخه تاریخ عالم آرای
عباسی مرقوم گشته که شمسی خان قزاقلر حاکم قلعه اخسقه بودند و در هنگام
مراجعت شمسی خان با وجود آنکه مرد سپاهی کاردیده تجربه کار بود تنزل عنانی کرده
در وقت مراجعت بتعاقب ایشان از قلعه بیرون آمد از قضای الهی و سرنوشت
آسمانی گرفتار رومیه شد او را به استنبول برده بودند و در آنجا محبوس بود
و در زمان جلوس سعادت مانوس حضرت خاقانی که سلیم خان شمس الدینلوی
ذو القدر بعد از شمسی خان حاکم اخسقه شده بود همین صورت روی نمود و مومی الیه
از واقعه شمسی خان عبرت نگرفته با قلیلی از غازیان شمس الدینلوی بتعاقب ایشان
از قلعه بیرون آمد از حکمت بالغه ربانی او نیز گرفتار گشته بدیار دیگر برده در آنجا
نگاه داشتند در این سال که بعد از واقعه حله قریب بدو هزار نفر از گرفتاران حله
و شهرزور در آنجا چنانچه در شرح وقایع مذکور مرقوم گشته از اعلی و اواسط و ادانی

بشکرانهٔ فتوحات وعطایای الهی آزاد مطلق العنان کردانیدند این اخبار
بر استنبول رسیده ارکان دولت سلسلهٔ آل عثمان در برابر اینمکرمت علیا
در مقام اطلاق خانان مذکوره درآمده شمسی خان را اعزاز و احترام نموده بدیار
بکر نزد خسرو پاشا سردار فرستاده مقرر نمودند که سلیم خان را نیز با یکصد و نفر کرفتار
قزلباش را که در آنجا بود همراه کرده روانهٔ دیار قزلباش نمایند و خسرو پاشا
ایشانرا معزز و محترم باتفاق یکی از چاوشان معتبر روانه نمود و مکتوبی مصحوب
چاوش بخدمت اشرف اعلی نوشته اظهار اخلاص و خیر اندیشی طرفین نموده نواب
کامیاب خاقانی را با حضرت خواندکار روم بمصالحه دوستی و رفع فساد ترغیب نموده
بود و اظهار کرده بود از اطوار طرفین رایحه دوستی و رفع خصومت بمشام همگنان
رسید بنابراین دراینسال از طرف عساکر روم حرکتی نشد و از اینمقوله سخنان صلاح
اندیشی در مکتوب مندرج بود و خواتین مزبور در دار السلطنهٔ اصفهان بشرف
آستان بوسی مشرف کشته حکایات زبانی نیز از مقولهٔ مصالحه و دوستی که سفارش
نموده بودند معروض داشتند و از اینطرف نیز چاوش مذکور را بعنایات شاهانه سر
افراز فرموده علی پاشا کسکن لعلی و ذو الفقار پاشا و جمعی دیگر از عظماء و اعیان روم
که گرفتار شده بودند با موازی بیست و هفت نفر اطلاق فرموده همراه چاوش مرخص ساختند

جواب

وجواب مکتوب خسرو پاشا بر نهج خیر و ثواب قلمی شد جانی بیک صحبت شاملو را
برسم رسالت و ایلچیگری تعیین فرموده نزد سردار فرستادند و در مکتوب
عنایت اسلوب شاهی مرقوم گشت که هرگاه از آنطرف در مقام صداقت و دوستی
بوده در رفع غایلهٔ خصومت و نزاع که منتج انواع مکاره و خونریزی و تزلزل احوال
مسلمانان طرفین است ساعی باشد نواب همایون ما که از خاندان ولایت و کرامتیم
چرا ساعی نباشیم چه بهتر از اینکه از یمن موافقت و دوستی طرفین کافهٔ مسلمانان
مرفه و آسوده حال بوده عجزه و رعایا که ودایع بدایع الهی اند پایمال ستم ستور عساکر
نگردند و نفوس و دمای خلایق محفوظ بوده باشد و جانی بیک و چاوش روانه شدند
امید که آنچه بهبود خلق الله بوده باشد از مکمن غیب بمنصهٔ ظهور اید دیگری

از وقایع و سوانح واقعهٔ لبس غریب و قضیهٔ عجیب طغیان جمعی
سفیهان است که از تاثیرات فلکی و گردش افلاک و انجم در دار السلطنهٔ قزوین
بظهور آمد شرح واقعه آنکه درویش رضا نام شخص مجهول در کافور آباد نام از مواضع
قزوین مسکن گرفته دکان زهد فروشی گشوده اظهار کشف و کرامات مینمود و
ساده لوحان اتراک بفریب و فسون او از راه رفته خلقی کثیر از ترک و تاجیک دست
ارادت باو داده بودند الحاصل اخبار مقامات و آوازهٔ کرامات و دعویهای او

در اطراف و جوانب شیوع یافت از هر طرف نذورات و هدایا می‌آوردند و همانا
از جملهٔ هدایات که بر زبان می‌آورده بحیله و تلبیس بکید و مقدمه کیف متفق مطابق
واقع می‌افتاده و موجب ازدیاد و اعتقاد عوام گشته پای در دایرهٔ متابعتش می
نهادند گاه خود را نایب صاحب الزمان می‌شمرده و گاه خود دعوی مهدویت می‌نمود
و عقیدهٔ خود را در پرده نگاه داشته روزگار بوعده و وعید میگذرانید و ما یحتاج
سرکار او و جمعی درویشان و هواخواهان که با او بودند بر وجهیکه سزاوار ملوک
باشد در محل اقامت او آماده بود و حکام و عمال آن ولایات نیز او را در سلک
فقرا و ارباب سلوک و زمرهٔ اهل الله شمرده بقدر مقدور احترامی میکردند روزی
با جمعی کثیر از مریدان و هواخواهان که چند نفر آن از ساده لوحان ایل زنگنه بودند
سواره و یراقدار بشهر آمده اول بدر خانهٔ داروغهٔ شهر که شاه ویردی خان بیک
ز خان ترکمان بود رفته او را به بیرون طلبیدند ملازمان از جمعیت او آگاه گشته
از فرط احتیاط از ملاقات مانع آمدند و از برای دیدن داروغه زیاده ابایی نکرده
مزارات و قبرستانات مشهد حضرت امام زادهٔ بزرگوار موسوم بشاهزاده حسین
علیه و آبائه التحیة رفته در حصار آستان حضرت امام زاده فرود آمد و مرشد آن
داروغه و اعیان شهر بود و چون ظاهر شد که جمعی کثیر یراقدار با او هستند

داروغه

داروغه و وزیر و کلانتر از فرط احتیاط در شهر جار زده باحضار شاهی سیونان

ایشان مینمایند بعد از اجتماع خلایق عزیمت آنطرف کرده ولی سلطان شاهسیون

رومی رفت که از او معلوم نماید که غرض از آمدن شهر باین کثرت و ازدحام چیست

ولی سلطان بآنحوالی رسید جمعی که با او بودند دست بتیر و تفنگ برده زدند

و او از پای در آمد از مشاهدهٔ اینحال بیرونیان هجوم آورده مراکب ایشانرا که

در بیرون حصار بود گرفته متصرف شدند سایر مردم که سوار ایستاده بودند

از هجوم اندیشیده راه فرار پیمودند و هر کس متعاقب می‌آمد از واقعه اطلاع یافته

باز گردیدند درویش رضا با چند نفر که در اندرون حصار بودند بمدافعه ایستادند

و از طرفین جمعی بتیر و تفنگ کشته شدند و چند نفر سفیهان از او سفیه‌تر در

جنگ و جدال اصرار نموده همگی عرصهٔ تیر و تفنگ شدند درویش رضا بقتل آمد

و آن فتنه فرو نشست و سرهای مقتولانرا با چند نفر که زنده بدست در آمده بودند

بنظر اشرف در آوردند در مقام تفتیش در بنیاد این اغماض فرموده اما در قزوین

بعض پیروی باتفاق او کرده جمعی را که آزار و اهانت رسید بالآخره حمل بر ساده

لوحی آنجماعت و عام فریبان ازراق نادان کرده ابواب این گفتگو مسدود ساختند

سانحهٔ دیگر مغضوب کشتن حیدر سلطان قوبله حصارلوی روملو ولد بایندر سلطان است

که حاکم تنکابن کیلان بود قتل او آنکه یکی از غازیان قولله حصارلو خلیفه نام
با جمعی شکایت او بدرگاه معلی آمده بعضی حکایات بعرض رسانیدند و نواب اعلی
خاقانی ایشان را تسلی داده باز نزد او فرستادند در سفر بغداد مشار الیه خلیفه
مذکور را بانتقام آن شکایت بخود سر بقتل آورد روزی در خدمت اشرف در علوای
مستی شراب بی ادبانه کشتن او را در مجلس بهشت آئین اظهار کرده بدان جرأت که
نموده بود افتخار کرد و این معنی بر مزاج اشرف گران آمد اما چون وقت مقتضی باز
خواست نبود تغافل نمودند در این اوقات شخصی سازنده و کشتی گیر از او طلب نموده
بودند تخلف نموده نفرستاد و این معنی انحراف مزاج مقدس شد حکم شد که غلامی
از غلامان باشی عالیجناب آصف صفات دستوری میرزا محمد تقیما وزیر دار المرز
رفته او را گرفته بدست ورثه مقتول دهد که بقصاص خون خلیفه مقتول رسانند
و آن غلام با چند نفر از غلامان به تنکابن رفته در حینی که او از شکار برگشته بود رقم
اشرف را ظاهر ساخته او را گرفت و بطلب خلیفه کس فرستاد اما بملاحظه آنکه
مبادا جماعه قولله حصارلو تمکین ندهند یا ورثه جرأت کشتن او ننمایند فی الفور
بقتل او پرداخت و ورثه خلیفه نیز حاضر گشته شمشیری چند بر جسد او زدند و
پوست او را کنده پر کاه کرده باصفهان آوردند و عبرة للناظرین چند روز از

دارچوق

دار قپو آویخته بود و قشون و لشکر او را با ابرهیم سلطان ولد خلف بیک سفره‌چی
که برفتن خراسان مامور شده بود سپردند بالاخره مشار الیه بر تبه امارت
و سرافرازی کشتن الکای تنکابن باو مرحمت شد **وقایع متنوعه و سانحات شدیده**
که در اکثر اینسال بظهور پیوست چون قاعده ایست قویم و پسندیده و مقیاسی است قدیم
که فرمان روایان ژرف نگاه دور اندیش و جهانداران کار آگاه مصلحت کیش
حزم و احتیاط را در جمیع امور خانه سلطنت بجهة استحکام بنیان قصر خلافت
کرده منتظمان کارگاه تعلق را از آن چاره نیست و قاعده جویان انشاء نشر تدبیر را
از آن گریز نه بلکه جزو اعظم ملکداری و ممالک پروری و مهین تدبیر مراتب دادگستری است
بر وجهی منظور و ملحوظ دارند فتنه گران بیهوده و واقعه طلبان تبه کردار از دامان
سرادق ناموس سلطنت کوتاه کشیده باشد که هر آینه بتجربه و افکار عقلای نکو
اندیش معنی عبارت شر قلیل منتج خیر کثیر است مشهور و مبرهن و واضح و روشن است
و پادشاهان صایب رای کار آگاه را باحتمال فساد و افساد در قلع و قمع اصول اشجار
شرارت شمار نکوهش و توبیخ و سرزنش نیست بلکه اگر اندک تهاونی در اطفای نایره
فتن و فتور بالقوه رود و شرایط حزم و احتیاط دور اندیشانه را سهل انگاشته
در اقدام آن تعلل شود گاه باشد که از آن امر حادثه روی نماید که نقصان آن بدین

و دولت سرایت کند و مدبران کاردیدهٔ دولت و منتظمان امور کارخانهٔ سلطنت
آن را سرمایهٔ غفلت و بی پروائی سلاطین شمرند چنانچه بزرگان گفته اند
نظم ظلمهائی که بعالم پیداست ۞ همه عدلست ولی ظلم نماست ۞ بنابرین
تمهیدات ثابتة الارکان در اواخر این سال بمقتضای سرنوشت آسمانی بعضی امور
بتجربات کارفرمایان قضا و کارکنان قدر بی اختیار از پردهٔ خفا بظهور آمد
از آنجمله قتل اولاد عیسی خان قورچی باشی و مکحول کشتن پسران بنات مکرمهٔ
حضرت گیتی ستانی شاه عباس بهادر خان تبیین این اجمال و شرح این احوال بر سبیل اجمال آن
است که بعد از واقعهٔ ناگزیر حضرت گیتی ستانی ارکان دولت و عظما و ریش
سفیدان هر طبقه و هر طایفه بل عموم سپاه و منسوبان درگاه سدره اشتباه
از هول این واقعهٔ جانکاه و بیم فتن و فتور مازندران مضطرب الاحوال دست و پا
گم کرده عاجلا جلوس پادشاهی را بر سریر سلطنت صایب شمرده هر یک رائی
میزدند و هر کدام اندیشهٔ دیگر میکردند بعضی از بنات مکرمه و مخدرات سرادق
سلطنت سخن از پادشاهی امام قلیمیرزا پسر صلبی نواب گیتی ستانی مکحول البصر
میگفتند و دعوی بینائی او مینمودند و اینکه پسری دارد پنجساله نجف قلیمیرزا
نام و عنقریب بسر حد نشو و نما میرسد و چون از دودمان پادشاهان صفویه

کسی در پایه سریر اعلی نبود و اکثر مردم از وجود فایض الجود نواب کامیاب خاقانی
در اصفهان شرف حضور داشت اطلاعی نداشتند جمعی اعزه را بخاطر خطور نمود
که پسران قورچی باشی از جانب پدر از دودمان صفویه اند و اولاد سلطان جنید
و بنی اعمام سلاطین جنت مکین و از جانب مادر دختر زادهٔ نواب گیتی ستانی اند
شایستهٔ رتبهٔ والا سید محمد خان پسر بزرگتر قورچی باشی است که جوانی در
هیجده سالگی در کمال شکوه و سطوت و نمایان عاجلا او را بر سریر پادشاهی
متمکن میباید ساخت که آوازهٔ جلوسش باطراف و اکناف ممالک رسد
و از آنطرف قدرت و اقتدار کوچ کرده از مازندران بیرون رویم و چنین
مذکور میشد العلم عند الله که چراغ خان زاهدی در انماده غلو داشته در خفیه
اینحکایت را با قورچی باشی درمیان گذاشته و آن شیرمرد نمک حلال راضی بانهی
نشده جواب داده بود که سلطنت و پادشاهی حق خانوادهٔ شاه اسمعیل
طهماسب است که بشعلهٔ شمشیر آبدار مخالفان بادیه پیمای خاکسار را بدار البوار
فرستاده مذهب حق اثنی عشری را ظاهر و هویدا کرده اند در عالم منتشر ساخته اند
اگرچه نسبت عمزادگی داریم اما همیشه بنده و ملازم این درگاه و نمک پروردهٔ این
سلسله بوده ایم طریق آداب نمکخوارگی است که ابقای این عطیهٔ عظمی که از درگاه

احدیت باینخانوادهٔ علیه فایز گشته بقدر جهد و سعی نمائیم و حالا تشریف این
موهبت الهی بر قامت قابلیت این شهزادهٔ نامدار شایسته و برازنده است
و بر خلاف آن سخن گفتن که لایق بحال نمک پروردان این سلسله نیست و اگر
این اراده بجهت مظنه و توهم مکافات بی ادبیهاست که در زمان نواب گیتی
ستانی نسبت بشاهزادهٔ مغفور صفی میرزا نور الله مضجعه صدور یافته
از من بمراتب زیاده از شما بی ادبی سر زده سخن را در اینماده بجائی رسانید
که اگر شما سر فتنه دارید و این فکرهای بیحاصل دماغ شما را شوریده دارد
همین لحظه کس فرستاده سر هر سه پسر خود را بریده می آورم که دیگر ذکر این
مقدمات نشود چون طرح چنین نشست ترک آن گفتگو کردند و چون این مقدمات
از انهای محرمان سراپردهٔ عزت خصوصاً خواجه سرایان بعرض اقدس رسیده بود
و نواب کامیاب ازین گفتگو آگاه بودند از غایت دور اندیشی و حفظ مراتب دولت
شک نیست که اینمعنی همیشه در ضمیر انور و باطن قدسی مواطن رسوخ دارد که
سید محمد دود این مشعله همیشه بدماغ دارد و دور نیست که از جهل و نادانی سودای
سلطنت در سویدای خاطرش جلوه مینموده باشد حزم و احتیاط مقتضی آن
بود که ذات شریف خود را از شر بدخواهان محافظت نمایند و هرگاه لشکر تشریف

میبردند

میبردند رفاقت او که همیشه با تفنگ و یراق در شکارگاهها در ملازمت
و در شکار اندازی قصب السبق از اقران میربوده مکروه خاطر انور بود و
با دولتخواهان اظهار احتیاط از مضرت و آسیب او مینمودند همگی در رفع
و دفع مظنه خاطر اشرف مبالغهای عظیم میکردند چراغ خان بجهة آنکه مقدمات
سابق و گفتگوی ایام ارتحال نواب گیتی ستانی حسن پوشی کرد در زیاده از مکران
اظهار یکجهتی کرده در اینماده بمرتبه غلو و مبالغه داشت که میگفت از نبایر
دختری شاه عباس احدی را نمیباید زنده گذاشت که بر نشو و نما رسد بندگان
اشرف خاقانی در دفع پسران قورچی باشی جازم گشته بنابر دختری را تجویز نمیکردند
آخر قرار یافت که دیدهای ایشانرا از دیدن عاطل کردانند در آن اوقات گاهی قورچی
باشی اظهار حرف استعفا از منصب و ترددات امور دولت مینمود سلطان العلمائی
خلیفه سلطان نیز که بشرف مصاهرت نواب گیتی ستانی سرافراز و وزیر و اعتماد
الدوله بود چون آن سلسله از اهل صلاح و فضایل بوده مشاغل دیوانی
کمتر بوده اند و در زمان نواب گیتی ستان که بتکلف وزارت دیوان اعلی بایشان
الیه شد طوعا او کرها رضاجوی خاطر اشرف گشته چنانچه در تاریخ عالم آرا مسطور
است بدین شیوه ارجمند و رتبه بلند برتری یافت و چندگاه که بدین شغل نامی

پرداخت سلوک پسندیده با خلق الله کرده حفظ و پاس خاطر کما ینبغی نمودند
و بعد از ارتحال آنحضرت که تخت فیروز بخت پادشاهی و اورنگ خورشید رنگ
ظل اللهی بوجود شریف حضرت اعلی آراستگی یافت یوماً فیوماً انوار شفقت
و الطاف شاهانه بر وجنات احوالش میتافت اما چون شغل وزارت امر
خطیری است و هر چند در مهمات دنیوی جانب حق را منظور دارند ناچار که جهت
انتظام امور دولت مرتکب بعضی امور خلاف شرع گردید بنا بر ملاحظه جانب فضل
و صلاح بالکلیه خود را معاف داشت و اوقات شریف را با مور دنیوی معطل نداشتن
بهتر دانسته استدعا نمود که او را از آن خدمت معاف دارند در اینماده غلوی بسیار
میکرد و بندگان اشرف را در اینوقت که آغاز سلطنت و پادشاهی آنحضرت است
و مخالفان دولت از همه طرف در مقام انتقام و با عوان و انصار احتیاج تمام خصوصاً
جمعیکه بشرف قرابت سرافراز باشند دامن از مرافقت در چیدن و پهلو از معاونت
خالی کردن بخاطر انور خطور میکرد که نتیجه نا اخلاصی است یا در صفحه خاطر
طرح دیگر کشیده اند مجملاً او با نواع وجوه حزم و احتیاط مقتضی آن کردید که خاطر
اشرف را از غبار این تفرقه پاک ساخته خود را از این دغدغه فارغ سازند در شب
جمعه اواخر ماه رجب که در حرم سرای مقدس جشن خضر النبی علیه السلم انعقاد یافته

جمیع بنات مکرمهٔ شاه گیتی ستان در آن جشن بودند رستم بیک سپهسالار

و چراغ خان را بدفع پسران قورچی باشی مأمور فرمودند ایشان بمنزل قورچی

باشی رفته پسران او را طلب داشته اظهار نموده بودند که نواب اشرف ببودن

ایشان در اردو راضی نیستند و قرار یافته که ایشان را بقلعهٔ الموت فرستند

که در آنجا باشند قورچی باشی رضاجوی گشته هر سه پسر را حاضر ساخته بدست ایشان

سپرد ایشان تا چهار باغ آورده در آنجا بعالم آخرت فرستاده همان لحظه سرهای

ایشان را بنظر اقدس آوردند رستم بیک سپهسالار را بمنزل خلیفه سلطان

و رستم خان را بمنزل میرزا رفیع صدر فرستادند چهار پسر خلیفه سلطان و یک

پسر میرزا محسن رضوی که داماد خلیفه سلطان بود و یک پسر میرزا رضی صدر

و دو پسر میرزا رفیع را مکحول گردانیدند یک پسر دیگر میرزا محسن را که در مشهد

مقدسه با پدر میبود منوچهر خان حاکم مشهد مقدس حکم شد که دیدهایش را

از دیدن عاطل ساخته چهار پسر حسن خان استاجلو را دخترزادهای سلطان حیدر

میرزا ابن شاه جنت مکان شاه طهماسب بودند حکم قتل شد غلامی بدانخدمت

مأمور گشته در بلدهٔ قم و ساوه بودند هر چهار بقتل رسیدند خلیفه سلطان

حسب استدعا از امر وزارت معاف و میرزا رفیع از منصب صدارت معزول شدند

تفویض وزارت دیوان اعلی بمیرزا طالبخان ابن حاتم بیگ نصیری اردوبادی

در خلال انجلال انوار عواطف پادشاهی بر وجنات احوال عالیجناب میرزا ابوطالب
ابن مرحوم حاتم بیگ نصیری اردوبادی که شمه از مفاخر جلال و فضل و کمال و
حالات حسبی و نسبی آن سلسله علیه و حقیقت عزلیت او از منصب جلیل القدر
وزارت دیوان اعلی در نسخه عالم آرای عباسی رقم تسطیر یافته و در زمان جلوس
میمنت مانوس همایون مورد الطاف شاهانه گشته مانوس و جلیس محفل مقدس
بود چون شایستگی این منصب عالی از ناصیه اقبالش ظاهر و هویدا بود دیگر باره
قامت با استقامتش را بدین خلعت گرامی آراستگی بخشیده بتفویض منصب عظیم القدر
وزارت دیوان اعلی سرافرازی یافت سخن پردازان سحر پرور و سحر آفرینان بلاغت
گستر تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله ضیاء محمد یوسفا قزوینی
بر زبان مشهور را تا تاریخ باز گردد باصل خود همچنین تاریخ یافته تاریخ روان شد باز آب
از سر جوی دولت فرزند محمد صالح برادرزاده راقم حروف در سلک نظم کشیده
بر رشته تاریخ انتظام داد و منشی الممالک میرزا عبدالحسین تبرکی یافته بود تاریخ
کنیه او لکن وزیر طالبخان مسند وزارت نوی آراستگی بخشید و کلمه اعتماد
الدوله گویی را تازگی داد نظم ز تو دولت بلند آوازگی یافت نگارستان عزت

تازگی

تا زکی یافت وضیع وشریف از وقوع این امر مسرت وشادمانی نمودند و
الحق حقی بمرکز خود قرار گرفت تفویض منصب صدارت وشرع پروری بوجود
نوباوهٔ بوستان سیادت وسداد سلالهٔ دودمان فضل واجتهاد عارف معارف
ربانی کاشف اسرار ورموز معانی المتخلق باخلاق الله میرزا حبیب الله ابن السید السند
المحققین خاتم المجتهدین وارث علوم الانبیاء والمجتهدین امیر سید حسین الحسینی
کرکی جبلی عاملی که شمه از مفاخر جاه وفضل وافضالش در نسخهٔ تاریخ عالم آرا
مسطور است تفویض یافت الحق ذات حمیده صفاتش صدر ایوان فضل وکمال
و وجود فایض الجودش مصدر آثار سخاوت وهمت وافضال در تورع وپرهیزکاری
ازعدول مؤمنین وباشفاق ومهربانی باخلق الله عموما وطلبهٔ علوم وصلحا
واتقیا خصوصا در درجهٔ کمال در انجاح مطالب واسعاف مآرب ومسئولات
ارباب حاجات محتاج بسؤال وعرض مدعا نیست ومقصود ومرام هر کس فراخور
دانش وبینش بر آئینهٔ ضمیرش پرتو اندازند پیشتر از عرض مدعا کسوت انجاح بپوشانیدم
وانکه عرض عنا نموده علی الفور مثال لازم الامتثال بتوضیح نعم موقع ونعتم
محمد صالح برادرزاده مکتبین تاریخ منصب آن منبع فضل ورشاد را نیکو بعید
یافته در سلک نظم در آورده **قطعهٔ تاریخ** شکر خدا که شاه صفی سایهٔ الله

کش ظل حق نشانهٔ تاریخ دولتست ٭ ذکرش مدام شکر عطاهای ایزدی
فکرش همیشه رونق کار شریعتست ٭ صدری گزیده است پی شرع پروری
کآفاق زیر سایهٔ عدلش براحت است ٭ جودش مدام قاسم رزق مقدر است
عدلش همیشه ماهی آثار بدعتست ٭ نامش بود زنام رسول خدا عیان
در یابد این لطیفه هر انکو بفطنت است ٭ چون میدهد بخلق ز شرع نبی خبر
تاریخ این عطیه نبی شریعتست ٭ سانحهٔ دیگر از وقایع متنوعهٔ اینسال

دیگری از تعیین صاحب منصب قورچی باشی گریست بجز افغان چون مشار الیه از سایر شیخ العارفین مقرب درگاه سمندانی شیخ زاهد جیلانیست که پیر و مرشد سلطان الاتقیاء و برهان الاصفیاء شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده و مقام اصلی ایشان حوالش حدود دار الارشاد اردبیل است و پدران او سالها کهنسال بامر تولیت و خدمات سرکار آن روضهٔ مقدسه قیام داشته اند و الی هذا الاوان شیخ شریف بیک پدر او متولی بالاستقلال سرکار فیض آثار و در دار الارشاد مذکور حاکم و صاحب اعتبار بود و با قورچی باشیان بجهة انکه در زمان او طبقه شیخاوند زیاده اعتبار از والد او میگرفتند و میخواست بنابر قرب و منزلتی که در خدمت حضرت گیتی ستانی داشت در آن باب فرمان روا باشد سقائی بداشت

واگرچه ظاهرا رعایت آداب مینمود اما بالطبع استعدادات میو دزیاد بجهت
اخفای حکایات مازندران که سبق ذکر یافت همت مصروف این داشته بود که
از قورچیباشی و بعضی از محرمان که از آن حکایات آگاه بودند آثار نماند
مهیج این مقدمات گردید و پسران قورچی باشی مقتول گشته خود از منصب معزول
گشت و نسبی او بخته خان که با قورچی باشی مربوط و همزبان بود و میر محمد طاهر
وزیر قورچی باشی که از سادات سمنان و در خدمت عیسی خان بجهة سبق خدمتکاری
و حسن خدمات و کاردانی محل اعتماد گشته در آن عقد محرم بود هر یک بجریمه
معضوب گشته بقتل رسیدند نوید منصب قورچیگری بجز اغخان داده بودند
حسب الوعده مشار الیه منصب عالی قورچی باشیگری یافت و الکاء محال تیول
عیسی خان باو مرحمت شده ضبط اموال ظاهری مشار الیه بعهده او شده منازل
عیسی خانرا نیز بمشار الیه عنایت فرمودند و او بمنزل عیسی نقل نموده در کمال اقتدار
و استقلال بلوازم منصب پرداخت و عیسی خانرا باو سپردند و مقرر شده بود که
هرساله یکصد تومان بمدد معاش او مقرر فرمایند که در گوشه انزوا ساکن گشته
بقیهٔ عمر بطاعت و عبادت گذراند چنین معلوم شد که حیوة او را متضمن انواع
مفاسد دانسته اعتمادی بجانب او نکردن اولی است و او را از شکنجهٔ اینگونه هستی

خلاصی بخشیدن بحال او انسب مینماید و بودن او در هیچ محل صلاح دولت
قاهره نیست مجملاً بسعی چراغخان او را ببهانهٔ آنکه بجانب اردبیل میبرند از منزل
چراغخان سوار کرده چون از باغات چهارباغ گذرانیدند بآنطرف پل رسیدند
چون او را زنده بآنجا بردن مقتضی عقل نبود لهذا از ملازمانیکه بانخدمت
مأمور بودند نفر سه این اطوار نموده بود دل بر آنواقعهٔ ناگزیر نهاده خود
مبالغه نموده بود که آنچه کردنی است بکنند القصه او را در همانجا بزه کمان از میان
برداشتند نعش او را بکربلای معلی برده در ارض مقدس مدفون گردید و در
اندک زمانی چراغخان نیز بمکافات اعمال ناصواب گرفتار آمد عنقریب از همان
شربت چشید چنانچه در سال آینده مرقوم کلک بیان خواهد شد ذکر
آب آوردن بنجف اشرف و تجدید عمارات روضهٔ مقدس حضرت ولایت پناه بسعی
عالیجناب آصف صفات میرزا تقی وزیر دار المرز چون ذات حمیده صفات اشرف اقدس اعلی
باشاعهٔ عدل و داد و احداث عمارات خیر و مبرات مجبول و معذور است و گنبد
مبارک حضرت امام المشارق والمغارب اسد الله الغالب مظهر العجایب علی بن ابی
طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین شکست یافته اندرون حرم محترم نیز
بسیار تنگ و در هنگام زیارت و ازدحام زایران مرقد مطهر بر زوار بغایت دشوار

بود

بود و سکنهٔ نجف اشرف نیز از بی‌آبی که آب شیرین از دو فرسخ راه میبایست آورد
تعب و تشویش بسیار میکشیدند و مردم عاجز فرومایه را هر روز مبلغی بقیمت
آب میبایست داد در اینوقت رای صواب نمای اشرف بدان متعلق گردید
که توجه تام در حصول اینمطلب علیا و مقصد عظمی مبذول داشته نخست آب از
نهر فرات بآن خطهٔ طیبه جاری گردانیده سکنهٔ آنمکان شریف را که تشنه لبان
بادیهٔ فقر و تنگدستی اند از فیضان همت بحر نوال خسروانه سیرابی بخشند و گنبد
مبارک را که شکست یافته برداشته گنبدی از آنها بهتر طرح انداخته حرم محترم را
که مهبط ملکوتیان و محل ورود زائران هفت اقلیم است توسیع دهند که در
ایام وقفه و ازدحام زوار که از اطراف و اکناف جمع میشوند بفراغت بدان مقصد
عظمی و سعادت کبری فایز گشته مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون اعلی
عاید گردد و از زمرهٔ ارباب اخلاص و ساعیان خدمات عالیجناب آصف صفات
دستوری میرزا محمد تقی مشهور بساروتقی وزیر دار المرز که در زمان نواب گیتی
ستان در مازندران بهشت نشان و عمارات عالیه آنجا بر مساعی جمیله بظهور
آورده آشنای اینخدمت بود و حسن سعی و اهتمام او در انجام عمارات و سایر خدمات
سمت ظهور و درجهٔ وضوح دارد شایسته اینخدمت یافته برجوع آن سرافرازی

یافته متوجه آن صوب باصواب گشت و مقرر شد که بنظر امعان بزینت و بل
آن رسیده شروع در آن امور خیر انجام نمایند و معماران و مهندسان حاذق
ماهر که در بنای ابنیه سر اعلی بودند همراه کردند و اخراجات آن از خالص مال سرکار
خاصهٔ شریفه که بتحویل وزیر مذکور مقرر بود مقرر گشت و عالیجناب مشار الیه
کمر همت بدان خدمت چست بسته بقدم سعی و اخلاص طی مسافت نموده در آنجا
ینگ و بدان را بنظر احتیاط در آورده بجمع نمودن مصالح و اسباب آن خدمت پرداخته
مردم ساعی کار آمدنی گماشت و آنچه در اینسال متیسر و مقدور بود سر براه نموده
سال دیگر شروع در حفر نهر نموده در عرض شش ماه نهر عریض وسیع از شط نجف اشرف
برده آب بدریاچه نجف بپای عمارت مقبرة الصفا رسانیدند فرزندی محمد صالح
برادرزادهٔ مسود اوراق که در آن سفر خیر اثر بنا بر روابط صوری رفیق عالیجناب
مشار الیه بوده تاریخ آمدن آب را بنجف اشرف بدینطریق یافته در سلک نظم کشیده

تاریخ شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی ** آنکه خاک قدمش زینت افسر آمد
یافت توفیق که آرد بنجف آب فرات ** وین اشارت بشر از ساقی کوثر آمد ** گنجها
ریخت در این ره سحاب کرمش ** تا بجائی که زر و خاک برابر آمد ** نقی آن بندهٔ یکرنگ
شهنشاه جهان ** که باخلاص چو سلمان و ابوذر آمد ** گشت مامور بسرکاری هنر

صفوی

صفوی زین شرف رفته او از همه برتر آمد ـ دامن صدق در اینکار چو بر زد
بمیان ـ همه جا خضر دلیلش شد و رهبر آمد ـ ساکنان حرم از تشنگی آزاد شدند
رحمت خود همه را شامل و رهبر آمد ـ سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند
آب ما از مدد ساقی کوثر آمد ـ شرح این احوال خیر مآل در سال آینده مرقوم
کلک شیرین مقال خواهد شد انشاء الله تعالی سانحهٔ دیگر در اواخر این سال
جمعی از طبقهٔ روس و سید ولتان آن طایفه که همیشه در ساحل دریای خزر گردش برآو
زند که اگر کشتی تباهی شده در دریا شکسته شود تخته پارهای آنرا با اسبابی
که غرق شده امواج حادثه و طوفانهای پی در پی مطرقی از سواحل دریا اندازد
صاحب شوند و اگر از صاحبان مال که در کشتی بوده اند کسی بدست ایشان افتد
همانلحظه بقتلش پردازند و اموال او را اگر همه در حوت پوشیده باشد متصرف
کردند قریب ششصد هفتصد نفر از ایشان در چند روز فرو فرار گرفته متفحص
کشتی تباهان تجار بوده اند درین اثنا کولاک عظیم شده موج خیز حادثه قریب
سیصد نفر آنقوم را دو سه روز غرق بطرف بادکوبه شروان انداخت و مردم آنجا
که از تسلط آنقوم نکر و ضرر و آسیب یافته اموال بتاراج داده بودند بر سر ایشان
هجوم کرده بودند چون بارندگی بسیار شده بود باروت های ایشان نمناک گشته

آتش در نگرفت و باد ایشان را بکنار آورد مسلمانان بادکوبه تیغ انتقام افراختند
جمیع آن کفره را بدرک اسفل فرستادند **آغاز سال نشاط افزای پیچی ئیل ترکی**
مطابق سنه احدی (اثنی) و اربعین و الف که سال چهارم جلوس حضرت شاه صفی صفوی است
در این ایام طراوت بخش سعادت فرجام که ذات اقدس همایون را بهجت در بالش
و دولت را در افزایش بود به نیروی اقبال بنفس انفس انتظام بخش مهام سلطنت
و فرمانروائی و طراوت افزای بهارستان خلافت و تاجداری بودند نسیم
صبا مژده رسان کوکبه بهار صوری گشته ضمیمه خوشیهای روزگار بهار معنوی
گردید طنطنه اقبال طلیعه افروز مقدم بهجت افزای نوروز گردید رایت
جهان آرای نیر اعظم در روز سه شنبه بیست سیم شهر شعبان المعظم مطابق
احدی و اربعین و الف با هزاران فتوح و شادمانی در شرفگاه حمل ارتفاع یافت
جنود ریاحین و ازهار و نوخواستگان نگارستان بهار به نیروی قوای نامیه
بآراستگی و پیراستگی تمام از مغاک خاک برآورده زینت بخش عرصه روزگار گشتند
شهریار جهان آرای جوان بخت کامکار اکثر اوقات در باغات دلگشا خصوصا
چهار باغ و باغ هشت آباد عباس آباد و سایر بساتین و سرزمینهای فرح دوبن عباسی
اصفهان نشاط سرا بودند و دوراندیشان کارخانه سلطنت و دقیقه شناسان

ساعات

ساعات روز و شب مزاج مبارک اشرف را بدین نکته راغب ساختند که
همچنانچه دولت خداداد طراوت بهار معنوی دارد عرصه گاه خلافت نیز از
خس و خاشاک وجود بیهوده رایان انجمن فتن و آشوب رفت و روب باید
و جمعیت آباد خواطر را از پراکندگی فکرهای محال ارباب شرارت بالکلیه
فراغت حاصل آید و حصول این مقصود را اهم مهمات دولت و اتم متممات
سلطنت دانسته جمعی از مقربان بزم حضور که خود را آلوده صد گونه معایب و
بی اخلاصی میدانستند جهة اخفای معایب خود و اظهار دولتخواهی پادشاه بکنایه
و صریح اظهار مینمودند که هر کس را اکثر مواد رابطه انسانی با حضرت گیتی ستانی
و والا نژادان این دودمان هشت نقش وجود شان را از لوح هستی میباید سترد
و چون در باستانی ایام تعلل در این قسم امور بتجربه دانایان عاقبت بین سلف
بالاخره مورث فسادات کلیه شده و مع هذا از شنیدن اینگونه حکایات مکامن
بطون سلاطین که از جنس تفرقه مالامالست بیشتر مورد خیالات فاسده و انگار
کاسده میگردد و بجز فقدان آن طبقه خاطر بحر نوال پادشاهان که موج خیز حوادث
روزگار است از تموج پی در پی نمی ایستد و آرامش نمیگیرد جهة اطمینان قلوب
و دفع مظنه و احتمال فساد چهار نفر از شاهزادگان عباسی نژاد که در قلعه الموت

مکحول البصر بسر میبردند وجود شان از صفحهٔ هستی محو کردید سلطان محمد میرزا
ابن شاه غفران اساس شاه عباس امام قلی میرزا برادر او و نجف قلی میرزا و سلطان
سلیمان میرزا و بعضی از ابنای بنات مکرمهٔ این دودمان که مصدر اثری نبودند
و بدین جهت در دو سال گذشته جمعی از ایشان را مکحول البصر کرداینده اند این چند
نفر را قابل آن ندانستند در اینوقت طرداً للباب بمقتضای سرنوشت باستانی
مکحول شدند سنجر میرزا دخترزادهٔ شاه جنت مکان شاه طهماسب انار الله برهانه
ابن شاه نعمت الله یزدی و یک پسر بیست ساله او و یک پسر شاه ظهیر الدین علی ولد شاه
خلیل الله برادر شاه نعمت الله مذکور که از صفیهٔ سلطان بیگم صبیهٔ شاه اسمعیل ثانی
متولد شده بود دیگری بقتل رسیدن سلطان حسین خان ولد علیقلی میرزا شاملو
که والدهٔ او از فخرجهان بیگم صبیهٔ شاه اسمعیل ثانی متولد شده بود که بعد از
فوت او بحبالهٔ شهزاده صفی میرزا درآمده والدهٔ سلطان سلیمان میرزا بود بجهت
نسبت از جهالت و خودپسندگی خود را برادر حضرت شاه شهرت داده بود

دیگری از سوانح اینسال بقتل رسیدن چراغ خان زاهدی است که بمنصب والای
قورچی باشیگری سرافرازی یافته بود سبب قتل او و العلم عند الله آنچه در میزان عقل
و قسطاس خرد سنجیده مینمود آنست که در وقت شفا رسیدن حضرت گیتی ستانی

کرارکان

که ارکان دولت در انتظام امور سلطنت و قرار پادشاهی حکایات در میان داشتند

چراغ از مآثر بی اختلاطی بنا بر خوش آمد گوئی علیخان قورچی باشی که در آن وقت

مختار السلطنه بود و باو تقرب جستن یا بجهت بی دینیها که در زمان حیوة نسبت

بشاهزادهٔ مغفور صفی میرزا از ایشان بظهور آمده بود یا بوسوسهٔ دیو غرور

و خیالات فاسد که در سویدای خاطر قرار داده داعی پادشاهی نواب کامیاب

خاقانی و جلوس همایونش نشده هیچ آنچه در وقایع سال گذشته بتحریر پیوسته

سخن از پادشاهی سید محمد خان پسر قورچی باشی میگفت و صورت نسبت و از

جماعه خواجها که از آن گفتگوها آگاهی یافته بودند در خلوات بعرض اشرف اقدس

رسیده بود و از آن تاریخ تا حال عیار جواهر اخلاص خاصان درگاه و مقربان

بارگاه شاه گیتی ستان در دار العیار طبیعت شاهانه بمحک تجربه و امتحان

زده شده بود در این اوقات که پیمانهٔ هستی او پر شده بود و فقرا و درویشان

و سکنه و متوطنان کوره اردبیل از ظلم و زیادتی کماشتکان وی بی اعتدالی

پدرش که متولی سرکار آستانهٔ متبرکه و صاحب اقتدار مطلق العنان بود بجان

آمده بودند بتحریک کار فرمایان قضا و قدر حکم قتل او شده در حینی که او از

دولتخانهٔ همایون بیرون آمده بمنزل خود رفته بود علیقلی بیک برادر رستم بیک

سپه‌سالار با جمعی از قورچیان آجرلو شاملو که بدین خدمت مأمور بودند

بمنزل او رفته و در وقت ملاقات دست مشار الیه را گرفته دست دیگر

او زده او اضطراب بسیار کرده با علیقلی بیک در مقام جدل شد قورچیان

مذکور از اطراف و جوانب او در آمده از ایوان نشیمن پائین کشیده بقتلش

پرداختند و سر پرشر او را بریده بنظر اقدس در آورده بزیر سم سمند جهان

پیما انداختند و از نتیجهٔ بی اخلاصی مکافات بدطینتی یافت منصب قورچی باشی

گری بامیرخان ولد رستم سلطان سوکلن ذو القدر که از صوفی زادکان پاک

اعتقاد سلسلهٔ علیهٔ صفویه است و حکومت دار الامان کرمان و منصب

والا مهرداری بزرلبک داشت تفویض فرموده علاوهٔ حکومت آن ولایت نموده

منصب مهرداری را بعبد الله بیک پسر او مرحمت فرموده پایه قدر و منزلت

او را بدین دو رتبهٔ گرامی بلندی افزودند دیگری از سوانح این ایام بقتل

آمدن یوسف آقاست با چند نفر از خواجها که با او متحد بودند هرچند عامه را

از جنایای ضمیر پادشاهان اطلاعی نیست و همچنانچه از مقدرات ازلی و مشیت

آسمانی بسیاری از کتم عدم بعرصه گاه ظهور می آید احدی از کوته خردان عالم بشریت

را مجال چون و چرا و محل اعتراض نه در دار العدل طبیعت پادشاهان بزرگ

درساحت

در ساحت تقدس مساحت کبریاء الهی است آنچه پرتو ظهور اندازد و از قوة
بفعل آید باعث و سبب آن فرمان پذیری قهر قهرمان ایزدی بسند است
بیت پادشاهان و نکویان که گروه عجبند که نبودند و نباشند بفرمان
کسی مجملاً در این اوقات مزاج مبارک اشرف از یوسف آقا و اطوار او که
بطرز اهل نفاق آشنا بود منحرف گشته بود بین الجمهور نیز سمت ظهور
داشت که یوسف آقا بنوعی معتمد الدوله و مختار السلطنه است که پادشاه را
بهیچوجه دخلی در امور دولت نیست و مفاسد این عقیده سپاهی و رعیت را
بر عقلا ظاهر است و اینمعنی بر السنه و افواه افتاده پرتو شعور اشرف بر
تافته بود و وقت مقتضی آن گشته ترک امر معنوی آنحضرت بر همکنان ظاهر گشته
پی بدانش خداداد آنحضرت برند بدینجهت دفع آن بر همت شاهانه لازم آمده بود
و نیز جمعی کثیر از اقربا و شعبه او بمحض انتساب مشارالیه مصدر اعمال ناصواب و ستم
و تعدی با خلق الله میشدند و ستم دیدگان از آنها اغماض نموده مجال دم زدن
ندانستند مجملاً از دار العدل حکمت ازلی و سرنوشت قضاء الهی قضیهٔ قتل او
دست بهم داده آخر روزی که نواب کامیاب خاقانی سوار دولت گشته در میدان
نقش جهان مسرت بخش خاطر انور بودند علیقلی برادر سپهسالار و کلبعلی بیک ایشک آقاسی

و چند نفر دیگر بدین خدمت مامور گشتند بآن خدمت اقدام نمودند و سر او را
آورده در میدان بزیر سم ستور میبا پیوند پیوند انداختند و خاطر انور خورشید منظر
از کید و غدر آن نفاق سرشت و منافقان دوست نما اطمینان یافت اموال و اسباب
یوسف آقا که مظنه الآف والوف بود بعلیقلی بیک عنایت شد و از زمره غلامان
کیو بیک که بیوسف آقا رابطه دوستی و قومی داشت بسعی کلبعلی بیک بقتل رسید
اسباب او نیز بکلبعلی بیک شفقت شد قراق خان چرکس که بیگلربیگی شروان
و قوم یوسف آقا بود از آن منصب معزول گشته فرخ سلطان غلام خاصه شریفه
که حاکم دربند بود در منصب امیر الامرائی شروان یافت و سیاوش بیک در عوض
فرخ سلطان حاکم دربند و بلقب سلطانی سربلند گردید و سایر اقربا و مردم
یوسف آقا از مناصبی که داشتند معزول شدند اما اموال و اسبابی که داشتند
بدایشان مسلم گردید از آنجمله قوچه بیک برادرزاده او که مهر از مهر شرف نفاذ
و میرشکار بود معزول شده منصب میرشکاری بحجر و بیک غلام خاصه شریفه تفویض
یافته از سوانح مقربان اقدس ممالک است سانحه دیگر مرخص ساختن خیرات
خان ایلچی قطب شاه والی دکن است چون سلاطین دکن از قدیم الایام با این دودمان
طریقه اخلاص و یکجهتی مرعی داشتند هر چند گاه ایلچیان و کتابات اخلاص نشان

جهة تجدید قواعد صداقت و تأکید مبانی موالات بدرگاه سلاطین شان
میفرستند اما سلسلهٔ علیهٔ قطبشاه امید از وفور اخلاص و صفای عقیدت
زیاده از سایر سلاطین عن صمیم القلب اظهار ارادت و صفای طویت نموده بلا
تکلیف و تواضع رسمی ارباب ظاهر نهانی یکجهتی و ولای این دودمان ربو نشان
همیشه بنیاد خلت بر کمال حسن اعتقادش پرورش میدهند و سلطنت پناه سلطان
عبدالله قطبشاه جهة خلوص عقیدت و تجدید قواعد اخلاص خیرات خان را
که از امراء معتبر آن سلسله است چنانچه در پیش اشارت بدان شده بپایهٔ
سریر کیتی ستانی فرستاده و او در بندر خبر محنت اثر واقعهٔ غم اندوز آن
حضرت را استماع نموده و بی آنکه حقیقت حال بوالی خود اعلام نماید
تهنیت جلوس همایون اعلی حضرت خاقانی و پرسش نواب کیتی ستانی را اهم
و اولی دانسته بلا توقف عزم آستان بوسی جزم کرده روانهٔ درگاه عرش
اشتباه گردید در دار السلطنهٔ اصفهان سعادت بساط بوسی دریافت و در
مدت توقف ایران از سعادتمندی که داشت توفیقات یافته بشرف زیارت عتبات
عالیات کاظمین و عسکریین علی مشرفهم الصلوة والسلام استسعاد یافته
رخصت معاودت حاصل نمود و مشمول نوازش و احسان متوجه خراسان و زیارت

آستان ملائک آشیان حضرت امام ثامن ضامن شد که از آنجا روانهٔ مقصد
کرد و امام قلی بیک شاملو را که از معتبران طایفهٔ مذکور و بزیور کیاست
و سنجیدگی و سخندانی آراسته بود بایلچیگری قطب شاه تعیین فرموده در مرافقت
خیراتخان روانه نمود تحف و هدایای لایق ارسال داشتند از جملهٔ هدایا
چند راس اسب تازی نژاد بود که هر یک در خوبی لیلای عصری بی قرینهٔ دهر بود

ذکر حوادث و قضایای خراسان و فتنهٔ اوزبکیه و فرستادن خلف بیک سفره‌چی
بسرداری سپاه خراسان

در اواخر سال مذکور از انهای امرای عظام سرحد
خراسان و تقریر واردین بمسامع جاه و جلال رسید که طایفهٔ اوزبکیه عهد
و شرطی که میانهٔ زمان بیک ناظر سردار سابق سپاه خراسان و معتبران
اوزبکیهٔ بلخ خصوصاً اوراز بهادر حاکم حکو وقوع یافته بود و در محل خود
استواری بدان نشده بر طاق نسیان نهاده دیگرباره بتخیلات فاسد و هوس
تسخیر قلعهٔ ماروچاق در مقام لشکرکشی اند و از جانب امام قلی خان پادشاه
ماوراءالنهر نیز گروهی از راه چهارجو بقصد تسخیر قلعهٔ مرو خواهند آمد ارکان
دولت قاهره صلاح دیدند که یکی از عظمای دولت و اعیان گروه قزلباش
با فوجی از افواج قاهره بجانب خراسان فرستاده شود که اگر واهمهٔ روی نماید

باتفاق

باتفاق بیگلربیگیان عظام و عساکر قزلباش که در خراسانند بحراست
مملکت و دفع شر مخالفان دولت قیام نمایند بعد از امعان نظر عالم آرای
از دولتخواهان کاردیده و شجاعان کارآزموده قرعه بنام خلف بیک
سفره‌چی باشی حضرت گیتی‌ستانی که در زمان فرخنده نشان آنحضرت خدمت
و جانسپاریها از او بظهور آمده بتجارب روزگار مهذب بود افتاده
او را سردار عساکر منصوره فرموده جمعی از تفنگچیان خراسانی و فوجی از
تفنگچیان رکاب اقدس و بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را نیز همراه
او مأمور گردانیدند و حکم شد که مشارالیه بقدر احتیاج تفنگچی قلعه انداز
کارآمدنی از اویماقات خراسان ملازم درگاه نموده از دارالسلطنه اصفهان
بیرون رفته در خلال اینحال عاشورخان چکنی که حاکم مرو بود سفر آخرت
اختیار نموده و در قلعهٔ مرو حاکمی و سرداری نبود چون عساکر مرو و اکثر طایفهٔ
قاجار ملازمان مهراب خان حاکم سابق بودند ایالت و دارائی آنولایت
بمرتضی قلی بیک ولد او که در اینحال بحکومت و داروغگی قزوین منصوب گشته
بآنجا رفته بود تفویض یافته حکم شد که از قزوین بسرعت تمام روانهٔ مرو گردد
مشارالیه حسب الفرمان روانهٔ مقصد گشت و متعاقب منهیان آمده

اخبار نمودند که امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر با پانزده هزار کس از راه چهار
جو بر سر مرو فرستاده قلعهٔ مرو را محاصره نموده چنانچه مرتضی قلی سلطان
که بحکومت آنجا مأمور گشته بود راه نیافت و در مشهد مقدس توقف دارد
و ندر محمد خان پادشاه بلخ نیز عبد العزیز سلطان پسر خود را با النکوش بهادر
و امراء اوزبکیه با بیست هزار کس بر سر قلعهٔ ماروچاق فرستاده و در دار السلطنه
هرات بدینجهت کمال تزلزل بحال سپاهی و رعیت راه یافته بنابرآن ارادهٔ
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شجاعت آثار رستم بیک سپهسالار ایران را
با عساکر منصوره بخراسان فرستند که باتفاق خلف بیک و عساکر خراسان بدفع
فتنهٔ اوزبکیه پردازند و سپهسالار مذکور از دار السلطنه اصفهان متوجه
آنخدمت شده عساکر منصوره بسفر خراسان مأمور گردیدند و رایات نصرت
آیات نیز قرار یافت که بعزم زیارت روضهٔ رضا علیه التحیة والثنا بآنصوب
حرکت آید و سلطنت پناه رستم بیک محمد خان را نیز در الکاء درجزین اقامت
داشت بدربار معلی طلب فرموده نیز بخراسان مأمور ساختند و الکاء
او به بروشافلان که سابقا باو شفقت شده بود بدستور در وجه او مقرر فرمودند
و مبلغ سه هزار تومان تبریزی بمدد خرج او مرحمت شده یکهزار تومان نقد

وجنس در درگاه معلی داده و دو هزار تومان از وجوهات خراسان خواهد شد
و او نیز روی براه آورده و خلف بیک که پیشتر روانه شده بود بسرعت و
استعجال روانه شده بمشهد مقدس رسید نخست اراده نمود که متوجه مرو
گردد و باتفاق منوچهر خان بیگلربیگی مشهد مقدس و امرای عظام و تفنگچیان
آنجا و عزیمت مرو نموده متوجه آنصوب شد در این اثنا از جانب حسن خان
بیگلربیگی خراسان کس آمده خبر رسانید که عبدالعزیز سلطان و لشکر
بلخ آمده قلعه مار و چاق را محاصره نمودند خلف بیک و امرای عظام صلاح دیدند
که باز گشته در مشهد مقدس اقامت نمایند که عساکر جمع نموده از هر طرف
خبردار بوده در هر باب بدانچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نمایند بدین جهت
رفتن مرو بتعویق افتاد قبل از آن احمد سلطان چکنی حاکم سابق بزه وار که
بنا بر جریمه معزول بود حسب الاستدعا همراه خلف بیک رفت که در خراسان
خدمات و جانسپاری نموده تدارک تقصیر و جبر جریمه خود نماید اراده رفتن
مرو نموده و بلد صاحب وقوف همراه گرفته از راه غیر متعارف روانه شده بتوفیق
الله تع بسلامت بپای قلعه رسیده نصف شبی از میانه جمعی کثیر اوزبکیه که محاصره
قلعه نموده بودند عیارانه گذشته تا کنار خندق آمده با اهل قلعه آواز داد مردم قلعه

در کشوده او را با رفقا بقلعه در آوردند الحق نهایت مردانگی و تهور و شجاعت
از او صدور یافت در اینوقت مرتضی قلی خان نیز هوس رفتن کرده بمبالغه
رخصت رفتن از خلف سپک یافت و والی سرحد و کلمه از آمدن خود خبر داد که
منتظر وصول او بوده باشند اما جمعی کثیر از اهل جلادت همراه گرفته روی
براه آورد و بلد صاحب وقوف پیش انداخته از راه غیر متعارف روانه شد
و قاصد مذکور راه غیر متعارف را گذاشته دانسته یا نادانسته از شارع حوض
خان که راه متعارف مشهور است که از مشهد مقدس بمرو میرود روانه شد
از قضایاء الهی و تقدیرات آسمانی جمعی کثیر از بهادران اوزبکیه قریب بهزار
و پانصد کس بعزم تاخت حوالی مشهد و نیشابور از اردوی اوزبکیه بیرون آمده
در حوض خان بقاصد مذکور دوچار میشوند و او را گرفته کاغذ مذکور را
از او میگیرند و از آمدن مرتضی قلی خان از راهی که عزیمت نموده بود آگاهی
کردند و فسخ عزیمت تاخت نمودن بدست آوردن مرتضی قلیخان از اهم اولی
دانسته روی توجه بآن راه می آورند و بعد از تکاپوی بسیار در بیابان باو رسیدند
مرتضی قلیخان و رفقا از مشاهده سپاه اوزبک پریشان خاطر گشته همگی
دل بر مرگ نهاده صف قتال می آرایند سرداران لشکر در ازمنه سابقه در جنگی

از معارك

از معارف که میانه محمد اغخان از اصالت و اهلیت و خبر یافته با او مردمی
بسیار کرده بود و از خدمت اشرف درخواست خون او کرد و بعد از استجازه و
رخصت او را آدم میانه یحیی و مقام خود فرستاد در آنوقت او رسولی نزد مرتضی
قلیخان فرستاده تذکار حقوق مذکور و غمخوارگی والد او مینماید ما حصل پیغام
آنکه اندک مردمی با تو اند و بر تقدیری که جنگ واقع شود یکهزار و پانصد نفر
اوزبکیه طرفداری دور از کار است و عنقریب تو ضایع میشوی اولی این است که
ترک ستیز کرده داخل خون چندین کس نشوی که در صورت جنگ جمعی از طرفین
کشته خواهند شد و هرگاه جمعی از اوزبکیه بتیر و تفنگ قزلباش کشته شوند
آخر الامر مستقفع ابقا نخواهند کرد و من متعهد میشوم که نگذارم که از این طبقه
با او و رفقای او آسیبی رسد مرتضی قلیخان راضی نشده میگوید من و اینجماعت تا رمقی
در حیوة داریم و بجو بهتر دیگر کشتن داریم تلاش کرده خون خود را میگیریم بعد از
تکرار مراسله و آمد و شد اوزبکیه دست بآلت قتال برده شروع در جنگ مینمایند
از اینطرف جوانان قزلباش و تفنگچیان دفع صدمات لشکر مخالف نموده از
طرفین نهایت کشش و کوشش بظهور آمد جمعی از هر طرف بقتل رسیدند تا شب ظلمانی
سایه گستر هر یک از فریقین در طرفی نزول مینمایند مرتضی قلیخان و بقیة السیف

نصف اللیل بعزم اینکه خود را بپای قلعه رسانند راهی میشوند راه را غلط کرده
بطرف دیگر افتاده بوده نمایان میگردد بالضروره باز در درخت زار رفته فرود
می آیند اوزبکیه نیز بسر ایشان راهی شده پی برداشته همانجا میرسند سردار
لشکر باز کس فرستاده اظهار مینماید که ترک جهالت و لجاج نموده خود را عبث بکشتن
ندهید چون رفقای او چند نفر را که کشته هر یک بطرفی افتاده بودند و چند
نفری که با او بوده اند تاب و توانائی جنگ نمانده چند کس نیز زخم دار بوده دیگر قوه
حرکت نداشته اند و مع هذا آب در آن نادیر یافت نمیشد تشنگی بر ایشان خلبه
کرده دل بر واقعه گرفتاری نهاده نصیحت پذیر میگردد و سردار چند کس معتمد
تعیین مینماید که او را با رفقا بیاورند و بعد از آنکه بدست آمدند و سردار لشکر
نام مردمی بسیار بمرتضی قلیخان کرده زخمداران را بمعالجه سپرده در همان دو روز
او را برداشته روی توجه ببخارا نهاده سایر سرداران اوزبکیه بجد و جهد تمام
در تسخیر مرو کوشش مینمودند و مردم قلعه ازین واقعه خبردار گشته بغایت دل
شکسته شدند اما وهن و اضطرابی بخود راه نداده همچنان در محافظت قلعه
داری مردانه کوشش مینمودند اما چون مرتضی قلیخان را ببخارا بردند امام قلیخان
با او از روی تلطف و دلجوئی پیش آمده سلوک آدمیانه کرده و چون والده مرتضی قلیخان

ارتبات

از بنات اکابر تون و زوجه معقوده تلم خان پدر امام قلیخان و مادر نسبی

او بود که در خراسان ماند بعد از کشته شدن تلم خان حضرت گیتی ستانی

او را بمحمد ایلخان دادند و بحباله او در آمد مرتضی قلیخان از وی در وجود آمد

امام قلیخان آن نسبت را منظور داشته با نواب کامیاب خاقانی و قزلباش

در مقام الفت و التیام در آمد از حرکت و لشکر فرستادن بر سر مرو پشیمان

شد مقرر نمود که لشکر اوزبک ترک محاصره مرو نموده باز گردند علی ای التقدیر بن

سپاه اوزبک از سر مرو برخاسته راه بخارا پیش گرفتند و گویند که بندر محمد خان

نیز اعلام داده بود که از سر مار و چاق برخواسته من بعد با آن طبقه قزلباش خصومت

و نزاع نکرده جنگ و جدال را موقوف دارد زیرا که چون رستم بیک با محمد خان

بخراسان رفت و آوازه آمدن سپهسالار با عساکر نصرت شعار در آن دیار

شیوع یافت و خلف بیک از مشهد مقدس با قریب بیست هزار کس از جنود قزلباش

و تفنگچیان بعزم دفع لشکر بلخ متوجه دار السلطنه گردید حسن خان بیگلربیگی

خراسان و لشکر هرات ملحق شد طبقه اوزبکیه از سر قلعه مار و چاق برخواسته

راه بلخ پیش گرفتند و چون این مقدمات بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسید

نقدی بیک شاملو را بر تبه ایالت و خوانی سرافراز فرموده بحکومت فرستادند

نقدی خان بسرعت و استعجال بمرو رسیده داخل قلعه شدند القصه امام قلیخان
بمرتضی قلیخان تواضعات آدمیانه کرده تدارک حال او نموده با اسباب و یراق
ملوکانه اورا رخصت داده از راه چهارجو روانه مرو نمود چون بمرو رسید
از حکومت نقدی خان آگاه گردید در مرو توقف نموده بمشهد مقدس معلی آمد
و چون حقیقت آمدن او بعرض حضرت اعلی رسید مرقت شاهانه بدستور حکومت
مرو را بمشار الیه مرحمت فرموده رقم اشرف در این باب عز صدور یافته حسب الفرمان
روانه مرو شد و با نقدیخان تواضعات آدمیانه کرده او را کسیل کرد و الیوم
بنابرای آنولایت مشغول است و رعایای مرو نیز که کوچانیده ببخارا برده بودند
رخصت اوطان یافته بمرو آمده بزراعت و عمارت مشغول شدند در این اثنا
عقوق عصیان و دزدیدن طهورث گرجی باغوا و افساد داودخان ولد الله
ویردی خان که بیگلربیگی قراباغ بود چنانچه در ذیل مسطور خواهد شد رسید
چون مهمات اوزبکیه بیمن روی دولت و اقبال بی زوال نواب کامیاب خاقانی
ظل سبحانی بکفایت مقرون شده بود سپهسالار که بعزیمت سفر خراسان و دفع
اوزبکیه تا طهران رفته بود قرار یافت که مراجعت نموده با عساکر منصوره بدفع فتنه
گرجستان پردازد و مشار الیه حسب الفرمان روی توجه بآنصوب آوردند

تفصیل رفتن بکرجستان وقضایاء سانحه در ذیل مسطور میگردد انشاءالله تعالی

ذکر تاخت کردن جنود قزلباش چحکو و میمنه را چون از آمد و رفت
اوزبکیه نقصان و خسران بسیار بسپاهی و رعیت الکاء قزلباش رسیده
در آغاز آمدن عبدالعزیز خان و یالنکتوش بهادر وچاق مکرر لجنود شغاو
ورود اوزبک ببادغیس و محال مرتبه هرات آمده قتل و غارت کرده اموال و
اسباب بسیار و مواشی و دواب و اغنام بیشمار برده بودند بعد از بازگشتن
ایشان حسن خان بیگلربیگی و غازیان شاملو مستحفظان قلعه تاروچاق تعاقب
اوزبکیه کرده جمعی کثیر مقتول و چند کس معتبر را دستگیر کردند اما حسن خان اکتفا
بآن نکرده در اوایل زمستان ایشان جمعی از عساکر منصوره هرات از جنود نصرت
ورود شاملو و غیر ذلک بتاخت چحکو و میمنه فرستاد که در برابر بی اندامی و دست
درازیها که در این سال در ممالک متعلقه قزلباش نمودند دستبردی نمایند و چون
طایفه اوزبکیه بغایت چشم تنگ و مال دوست اند و هیچ انتقامی از ایشان
کشیدن مقابل نقصان مال نیست در حینی که اکثر قبایل اوزبکیه بخاطر جمع دواب
و مواشی و اغنام خود را در آن ولایت محافظت مینمودند و بخاطر ایشان خطور نمیکرد
که طایفه قزلباش خصوصا لشکر هرات با آمدن آن ولایت دست درازی بمال ایشان

جرات و دلیری تواند کرد اینکرده عزیمت تاخت انجا کرده روانه شدند
و تمامت آن ولایت پی سر حدود مسعود گشته اموال و اسباب بی نهایت تاراج
کرده از صامت و ناطق آثار در آنجا باز نگذاشتند و مظفر و منصور مراجعت
نمودند و حقایق حال بعرض عاکفان عتبه اقبال رسید و دو سه نفر از اعیان
اوزبکیه که در این آمد و رفت گرفتار شیر شکاران عساکر ظفر شعار شده بودند
در حینی که رایات نصرت آیات در دار السلطنه قزوین نزول اجلال داشتند بنظر
اشرف در آوردند و چون امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر در باب مرتضی قلی
خان مردمی کرده او را از میانه کسیل کرده بود نواب همایون نیز گرفتاران را
مشمول عواطف خسروانه گردانیده بخلاع فاخره سرافراز ساخته اطلاق فرموده
نزد نذر محمد خان والی بلخ فرستادند **ذکر عقوق و عصیان ورزیدن داود**
خان ولد الله ویردیخان و موافقت نمودن طهمورث در نسخه تاریخ عالم آرای
عباسی مرقوم کلک بیان گشته که در قضیه مخالفت و عصیان ورزیدن
و گرجی نمک بحرام بنا بر تقصیری که از محمد قلیخان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ
در آن واقعه وقوع یافته خاطر مبارک حضرت گیتی ستانی از او منحرف گشته بود
او را از منصب عالی معزول فرموده داود خان پسر کهین الله ویردیخان را با ایالت

دارالر

وداروغگی قراباغ نصب و او را بدین رتبهٔ والا سرافراز فرموده طایفهٔ قاجار

و قشون و لشکر قراباغ را بدستور بملازمت او مامور فرموده بودند و او در کمال

اقتدار و استقلال امیر الامرائی آن ولایت بود و طهمورث گرجی نوادهٔ الکندر خان

که نصب کرده و تربیت یافتهٔ حضرت گیتی ستانی بود پای از دایرهٔ ادب و انقیاد بیرون

نهاده باعمال ناشایست اقدام نمود و مورد قهر و غضب شاهانه گشته الکاء و مملکت

او از ماثر عصیان و طغیان پایمال فتن و فتور شده بی کدبی بیاری رفته و تا

مور او نمک بحرام اتفاق نموده بعد از محاربهٔ جنود ظفر ورود قزلباش و شکست

یافتن و اختلال احوال مور ادکه بروم رفت و عاقبت بمکافات نمک حرامی و عصیان

بجزای خود رسید طهمورث مذکور هر چند گاه پناه بیکی از ولاة گرجستان برده

ولاة مذکور بجهت هم پیشکی مقدور خالص مینمودند و او مدتی بسر و سامان

در گرجستانات بسر برده معاش بتلخی میگذرانید تا آنکه از خواب غفلت

و نادانی بیدار و از کردهای سابق نادم و شرمسار با داود خان خصوصیت و آشنائی

آغاز نهاده باو توسل جست که بشفاعت او از سخط و غضب پادشاهی عفو و امان

یابد و داود خان عجز و بیچارگی و ندامت و پشیمانی او را از مخالفت اینه غلت ابد پیوند

بعرض مقدس حضرت گیتی ستانی رسانید استدعای عفو تقصیرات او کرده و اظهار

نموده بود که بکیش و ملت مسیحا بتاکیدات موکده قسم یاد مینماید که اگر از تقصیرات
بیش از حد و قیاس آن بنده گنهکار عفو فرموده همان الکائی ویرا انعام فرموده شیرا
که بشآمت عصیان و نادانی او در اندیار آثار دمار مانده است باو باز گذارند در آنجا
اقامت نموده در عرض دو سه سال چندان خدمت جانسپاری بظهور رساند
که شایستگی احرام عتبهٔ علیای پادشاهی حاصل نموده دیگر باره روی ارادت بآستان
عرش نشان که قبله گاه و مرجع سلاطین عالم است آورد و آنحضرت حسب الاستدعای
داودخان منشور استمالت باسم او فرستادند و لشکر ایلچی که در آن منشور اقبال که
حرز جان و تعویذ سعادت او تواند بود مندرج و مرقوم بود از اعمال سابق او اغماض
فرموده خلعت عفو و امان مرحمت فرمودند و بنوعیکه در تاریخ عالم آرا بتفصیل
مرقوم است داودخان حربیه و سپاهی تکلفانه بگرجستان رفته با او ملاقات
کرد او را از لباس رومیانه بیرون آورده بلباس قزلباشی ملبس گردانید
خلع فاخرهٔ شاهی در او پوشانیدند و خاطر دغدغه آلود او را بنوید عواطف شاهانه
اطمینان بخشیده بازگشت و او فارغ بال در آن اولایت اقامت نموده گروهی از آوارگان
دیار کرد را که از بیم قتل و غارت جنود قاهرهٔ اسلام در هر گوشه و کنار متحرز
بودند یکیک جمع آورده روزی میگذرانیدند و بپشتی و امداد داودخان مستظهر

و بین الجانبین

و بین الجانبین خصوصیت و آمیزش مرعی و مسلوک بود بعد از واقعهٔ شقاد
شدن حضرت گیتی ستانی که تخت فیروز بخت بوجود همایون نواب کامیاب
خاقانی آرایش یافت چنانچه در پیش گرفت از جانب اشرف مباشر الطاف
و استمالت نامهاء متواتر باسم او عز ورود یافته بخلاع فاخره و انعامات و
تفقدات متکاثره سرافرازی یافت و مقرر شد که صبیهٔ خود را مصحوب
معتمدان ذکور و اناث طرفین بدرگاه آسمان جاه فرستد که در سلک پرده
کیان سرادق سلطنت منسلک باشد و او اگرچه از غایت نفاق و بد طینتی
که سرشت وجود خبث آلود است تاخیری نموده بلیت و لعل میگذرانید
اما ظاهر خود را بلباس یکرنگی و یکجهتی آراسته عرایض اخلاص نمون مصحوب
معتمدان بدرگاه کیوان بارگاه فرستاده جواهر اطاعت و بندگی خود را
بر طبق عرض مینهاد تا آنکه سهراب گرجی چنانچه در سالهای گذشته ذکر شد
بر سیمون خان والی کارتیل غدر نموده او را بقتل آورده نزد طهمورث رفت
که او را بحکومت کارتیل القوا نماید و طهمورث چون مکرر اغدر و بدعهدی
از او مشاهده نموده بود اعتماد نکرده در هنگام فرصت بقتل او پرداخت
و حقیقت بدرگاه عرش اشتباه عرض کرد که چون از سهراب مخالفت دولت ظهور

یافته بقتل سیمون خان ولینعمت زادهٔ خود نمودمن بنابر دولتخواهی اورا
بجزا و سزا رسانیدم نواب کامیاب خاقانی از نیک طینتی اورا در این قول
مصدق داشته استحسان فرمودند و بجایزه و جلدوی این خدمت کرجستان
کارتیل را سوای قلعهٔ تفلیس بکرکین میرزا ولد او که از جانب ما در حق وارث
داشت مرحمت فرمودند و طبقهٔ کرجیه و ازناوران کارتیل حسب الامر اشرف
حکومت او را پذیرفته کمال اطاعت بظهور می آوردند و بیمن دولتخواهی ایشان
و شفقتهای شاهانه در ایام دولت طهمورث ثانی فی الجمله آب و رنگی یافته کامروای
دولت و عزت بودند و میانهٔ او و داودخان همان دستور طریقهٔ خصوصیت
و دوستی بود هرچند گاه یکدیگر را ملاقات نموده چند روز باهم صحبت داشتند
در کنار گرداب قدری و قایق و شکارگاههای حدود قراباغ و گرجستان
با یکدیگر شکار کرده دوستانه از یکدیگر جدا میشدند تا آنکه در سنهٔ یونت ئیل
و اربعین و الف که خسرو پاشا سردار روم لشکر بدیار عجم کشیده برسر بغداد رفت
و موکب همایون متعاقب او بدان صوب در حرکت آمد داودخان چون باعانت
تشرف پای بوس اشرف مشرف نشده بود در این سفر آمده سعادت ملازمت
دریافت و در دار السلام بغداد در رکاب اشرف بود جمعی از آقایان طایفهٔ قاجار

ارسلو

از سلوک ناهموار و بی اعتدالی او شکوه ناک بوده مکرراً در پایهٔ سریر اعلی
شکایات او بر زبان آوردند و موجب انحراف مزاج اقدس و عتاب و خطاب در
باره او میشد و او از غایت جهل و غرور اصلا در مقام دلجوئی و تدارک خاطر
آنجماعت نشد چنانچه شبی در مجلس بهشت آئین نواب کامیاب از روی اشفاق
و نصایح مرشدانه با او عتاب و خطاب آغاز نهاد از روی اعراض و نفار خاطر
او را از مجلس حقیقت بیرون کردند و بجهة مراعات خاطر برادرش امامقلیخان
و حقوق غلامی پدرش الله ویردی خان چون در سر ایاق بودند در آنوقت
زیاده در مقام بازخواست شکوه و شکایات آقایان قاجار در نیامدند و در هنگام
مراجعت که امامقلیخان از حدود توی و سرکان عراق رخصت رفتن فارس یافت
ظاهر شد که داودخان بی رخصت راه قراباغ پیش گرفته نواب کامیاب خاقانی
این حرکت را حمل بر جهل و غرور او کرده بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند تا آنکه
در این سال که اخبار قتل حیدر سلطان قولیحصارلو و چراغ خان و یوسف آقا
باو رسید خوف و دهشت بر او غلبه کرده از جهل و غرور جوانی که از نشاه سودا
و جنون و بیخودی شراب شبانه روزی ازدیاد یافته طغیان پذیرفته بود و تخیلات
نفسانی با آن منضم گشته مظنه آن داشت که از جانب نواب کامیاب بوده هر

وسیاست کرد و از غایت خصوصیت و اعتمادی که بجانب طهمورث داشت
دست در فتراک معاونت او زد که اگر حادثه پیش آید باو توسل جسته بجا هجرت
و از ضرر و آسیب طایفهٔ قاجار که از او متضرر و آزرده خاطر گشته کینهٔ او در سینه
دارند در امان باشد و جمعی از آقایان صاحب جود آنطایفه را که مصدر امری
میتوانستند شد بامداد طهمورث از میان بردارد نخست با طهمورث مواضعه نموده
دفع آقایان قاجار را با او مخمّر ساخته برسم معتاد و عادت معهود بعزم ملاقات
طهمورث و بهانهٔ شکار کنار آب قری بایراق و اسباب و استر از قطار روانه
آنطرف شدند و جمیع آقایان و خواص و ملازمان قاجار به تلطّف و مهربانی تکلیف
مرافقت و شکار کرده همراه برد و آنجماعت از غایت صوفیگری و ساده لوحی
ملایمت او را حمل بر حسن سلوک و تلافی مافات کرده در ملازمت او روانه شدند
وکه بیورتیکه فرود آمدن طهمورث و او می آمد جمیع آقایان و ملازمان خود را
باستقبال طهمورث فرستاد که خود نیز متعاقب باستقبال رود طهمورث قریب
بیکصد نفر بلکه بیشتر از نادر کرجی را پیشتر از خود بدان خدمت مامور فرموده بود
میفرستد و آیشان چون بغازیان میرسند بر وجهیکه قرار یافته بود بغازیان
درآویخته هر دو سرکرجی روی بیکی آورده تیغ تیز را بر آن بیچارگان حکم میسازند

وبطرفة العینی جمیع غازیان از شربت شهادت چشانیدند و اموال و اسباب
آنجماعت غارت و تاراج گرجیان شد و کسی از آن مهلکه جان نبرد حتی وزیر
خود را بکشتن داده اموال بی نهایت بدست گرجیان افتاد ملای قصه خوانی
همراه داشت نقل میکرد که چون در آن صحرا برق شمشیرهای گرجیان درخشیدن
گرفت من بسرعت بازگشتم که بخان خبر دهم که گرجیان با تو غدر کرده مردم ترا
بقتل میرسانند و در کمال قلق و اضطراب میگفتم که در این بین خود اندیشه نماید
و اگر تواند بیرون رود او خنده میکرد و میگفت ترا مضطرب مباش تماشای
بدی بود از این قبیل تماشاهای بسیار خواهی کرد چون این حکایت شنیدم
شب روی بوادی فرار آوردم القصه یکدیگر را ملاقات نموده بلطایف الحیل
و سخنان لایعنی طهمورث را از مسلک اطاعت و بندگی نواب کامیاب خاقانی دور
انداخته او را بتصرف اموال بی نهایت سپاهی و رعیت گنجه فریب داده تکلیف
کرد که باتفاق او بگنجه آید و کوچ و فرزندان و اموال و اسباب او را بدر کرده
بگرجستان برد و اگر تواند الکاء قراباغ را بحیطه تصرف در آورند و طهمورث با فوجی
از گرجیان عزیمت گنجه نمود چون این اخبار بگنجه رسید فریاد و فغان عورات
و اطفال کشتگان فجار بهفتم آسمان رسید مردم آن الکا از سپاهی و رعیت سراسیمه

کشته خود را بحکمها کشیدند و بعضی ملازمان او که بر سر حرم سرا بودند
مخدرات سلسله او را با پسر او برداشته باردبیل آوردند و گرجیان
چند روز در گنجه نشسته اگرچه نقصان و خسارت بسیار از این واقعه بخلق
آن دیار رسید اما مطلبی که داشتند نگذشتند و چون با طهمورث زیاده مردی
همراه نبود از توقف قراباغ خوف نموده باتفاق بازگشتند که لشکر و حشر بسیار
جمع نموده در این مرتبه باستعداد تمام بگنجه آمده بضبط قراباغ پردازند و چون این
اخبار در دار السلطنه اصفهان بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید موافقت
طهمورث با داود خان و دست درازیهای گرجیان در قراباغ بتحقیق پیوست
ایالت قراباغ را بدستور محمد قلیخان زیاد اغلی قاجار تفویض فرموده گرجستان
کاخت و کارتیل هر دو را بخسرو میرزای گرجی برادر بکرات خان که نواده لوارصاب خان
ماضی است و در زمان نواب کامیاب خاقانی برستم خان ملقب گشته
قوللر آقاسی غلامان درگاه است مرحمت فرمودند و احکام استمالت باسم
اعیان گرجستان عز صدور یافت که بلا دغدغه بر سر رستم خان که وارث مملکت
است جمع شوند و اطاعت و متابعت بتقدیم رسانند و رایات نصرت آیات
جاه و جلال بیورش گرجستان مصمم گشته پیشتر از موکب همایون رستم بیک سپهسالار را

بامجموع

با مجموع امراء و ارکان دولت و قورچیان و غلامان و سائر عساکر نصرت

نشان بسفر گرجستان مامور فرموده روانه نمودند که دفع شر ارباب عصیان

و طغیان نموده رستم خان را بر سریر حکومت و دارائی گرجستان متمکن سازند

اما چون طهمورث و داود مردود بی نیل مطلوب باز گشته بگرجستان در رفتند

و لشکر و حشر بسیار از گرجستان فراهم آورده دیگر باره بقراباغ آمدند چنین

مسموع شد که داود مردود بلطائف الحیل و فریب و فسون طهمورث را از راه

برده خاطر نشان او کرده که توجهات نواب کامیاب خاقانی با او بالجمله نیست

بلکه اراده دارند که او را مطمئن ساخته هر گاه فرصت یابند بدفع او بر دارند

و چنین باز نموده که پادشاهزاده از صلب شاه گیتی نشان در فارس نزد امام قلیخان

برادر من است که او را باسم دیگر موسوم ساخته نام فرزندی خود بر او نهاده

در زمرهٔ فرزندان اوست و برادرم تمامت ممالک فارس و بحرین و لار و هرموز

و خوزستان و عربستان حویزه را در تحت تصرف دارد و با موازی سیصد هزار

کس در آن ولایت فرمان رواست و عنقریب در آن ولایات خطبه و سکه باسم او

و لقب آن پادشاهزاده آرایش خواهد یافت و من حسب الصلاح برادر باین امور

اقدام نموده ام و طهمورث با وجود فراست و دانش تمام و رای درست گرد امر

سروری و ریاست داشت از او کول خورده پای در دایرهٔ مخالفت ایند و لت
نهاد و باگروهی انبوه بقراباغ آمده کتابات بامرای شروان و چخور سعد و اخسقه
نوشته باطاعت و متابعت دلالت کردند و کتابات مذکوره از امراء مزبوره بدرگاه
معلی فرستاده مخالفت طهمورث باغوای داود مردود بین الجمهور سمت ظهور یافت
و حکم جهان مطاع بطلب امام قلیخان صادر گشت که بدرگاه معلی شتابد که در
دفع اینجماعت با او مشورت نموده بدانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد باستصواب
او عمل شود و امام قلیخان از این اخبار پریشان خاطر گشته در اول حال بهانه انگیز
فرنگیهٔ پرتکالیه ارادهٔ آمدن بهرموز دارند از آمدن خود عذر خواست بعد از
تکرار امر اسلیه بجز آمدن علاجی نیافته در اول حال صفی قلیخان پسر خود را فرستاده
بالاخره خود نیز آمده در حینی که رایات جلال العزم دفع فتنهٔ طهمورث و انتظام
مهام گرجستان از مقر خلافت و مستقر سلطنت بنزول در حرکت آمده در
دربطوفچی اصفهان نزول اجلال داشت بسعادت آستان بوسی سربلند شد

ذکر نهضت رایات فیروزی آیات از دار السلطنهٔ اصفهان بعزم تنبیه متمردین گرجستان

چون طغیان و عصیان داود مردود و موافقت طهمورث نادان با آنجماعت هیچ
مدان بتحقیق پیوسته آمدن ایشان کرة بعد اولی بقراباغ بمسامع عز و جلال رسید

و سپهسالار

وسپهسالار دارا عساکر نصرت شعار متعاقب رستمخان قوللر آقاسی و محمد
قلیخان ذابداغلی و پیکرخان پیشتر فرستاده رایات نصرت آیات نیز بتاریخ هیجدهم
شهر جمادی الاول از دار السلطنه اصفهان بیرون رفته چند روز در درب طوقچی
توقف فرموده از آنجا کوچ بر کوچ بدار السلطنه قزوین رسیده در دولتخانهٔ
مبارکه نزول اجلال فرمودند و صورت سوره و بادندکی اشتداد یافته هوا
سیمابی گشت و چند شبانروز متواتر برف بارید قشلاق همایون در قزوین
قرار یافت در این اثنا کتابتی که طهمورث نادان و داود مردود بامراء شیروان
و چخور سعد و لحسنفر و آنحدود نوشته تصریح نموده بودند که این اعمال از ما
صدور یافته و میباید از روی دولتخواهی ایخاندان و تمشیت امور دولت
پادشاهزادهٔ ابیت که در فارس است و عنقریب لوای دولتش بسعی ما و امامقلیخان
و عساکر فارس ارتفاع خواهد یافت و چون آن مکاتیب فزع بسمع همایون گشت و پرتو
شعور امامقلیخان بر این معنی تافت بندگان اشرف خاقانی با او بدمظنه و
نواب کامیاب بدگمان شدند و رای جهان آرا جهة دفع این فساد بدفع امامقلیخان
و پسران او که پادشاهزاده یکی از ایشان بین الجمهور بر السنه و افواه مذکور و مشهور
شده این گفتگو از عوام الناس بخواص سرایت کرده بود و از مضمون مکاتیب هم جلی

خلاف واقع باشد نقار خاطر اشرف ازدیاد پذیرفت حزم واحتیاط ودور
اندیشی پادشاهانه اقتضاء آن کرد که خاطر انور را ازین دغدغه فارغ سازند
بفرمان فرمان روای عقل دور اندیش واقتضاء قضاء صفی قلیخان پسر بزرگتر
با دو پسر دیگر فتحعلی بیک وعلیقلی بیک در حینی که در خدمت اشرف بتماشای
چراغان نموده از نشأه شراب بیخود واز بادهٔ نفرت وغرور بی‌شعور بودند
هر سه بقتل رسیدند کلبعلی بیک ایشک آقاسی وداود بیک گرجی وعلیقلی بیک
برادر سپهسالار که هر دو داماد امام قلیخان بودند بقتل او ومأمور شدند
واو رفته در حینی که برهنه شده مستعد خواب بود ایشان بهانه آنکه نواب
اشرف بطلب تو فرستاده بیرون آورده بقتلش پرداختند واموال واسباب
کرداشتند بحیطهٔ ضبط در آورده همان روز آغورلوخان ایشک آقاسی
باشی را برفتن فارس وحفظ وحراست مملکت مأمور فرموده فرستادند ومیرزا محسن
وزیر ناظر را باتفاق وزیر وفولاد بیک ناظر امام قلیخان بضبط اموال او
واولاد او مأمور فرموده همان شب روانه شیراز فرمودند وبعد از چندگاه
آغورلوخان را طلب فرموده نقدی خان شاملو را بایالت ودارائی
کوه کیلویه وکلبعلی بیک را بحکومت لار منصوب ساخته ولایت دورق بمهد علیان

عجب

عرب تفویض یافت وایشان از خدمت اشرف جدا شده روانه آن صوب
کردیدند باقی اولاد امام قلیخان را میل کشیده از دیده عاطل کردانیدند
ومضمون صدق مشحون این بیت سمت وقوع یافت نظم چو از قومی یکی بیدانشی
کرد نه کهرا منزلت ماند نه مهرا بهرام بیک غلام بامارت سیستان منصوب
کشته برخوردار سلطان ذوالقدر بحکومت مقرر شد والحق از
اعمال ناشایست داود مردود نادان سلسلهٔ اللهوردیخان که بهمین تربیت
ایند ودمان سر باوج عیوق افراخته بودند واز قمشهٔ اصفهان تا سواحل
عمان بیکماه راه در تحت حکم وفرمان ایشان بود واساس پادشاهانه طرح انداخته
در کمال عظمت واجلال بدولت واقبال میکذرانیدند بباد بی نیازی رفته
ذکورا واناثا با خاک یکسان شدند وآن خبر بداود مردود وطهمورث نادان
رسیده موجب یاس ونومیدی ایشان کشت وآوازهٔ آمدن رستم خان قوللر
آقاسی که وارث سلطنت کرجستان کارتیل است ونزدیک شدن سپهسالار
باجنود نامعدود قزلباش موجب تزلزل خاطر ایشان شده پای اقامتشان
سستی پذیرفت کوچ کرده از قراباغ بکرجستان رفتند ومحمد قلیخان بکنجه رسیده
بر مسند حکومت تکیه زد وچون رستم خان بتفلیس نزدیک رسید عظماء

از نامداران و اعیان کارتیل حسب الفرمان همایون خاقانی بجانب رستم خان
میل کرده فوج فوج استقبال نموده اطاعت و انقیاد میکردند و او بنیروی
اقبال خاقانی بقلعهٔ تفلیس درآمده بر مسند حکومت و فرمان روائی نشست
و گرجیان کارتیل در مقام خدمت و اطاعت درآمده کمر بملازمتش بستند
و چون سپهسالار با عساکر ظفر شعار داخل گرجستان شدند طهمورث
مقابله و مقاتله با آن لشکر بیشمار در حوصلهٔ قدرت خود ندیده با قلیلی
از مردم کاخت بجانب باشی آچوق گریخت و سپهسالار حسب الفرمان
دو قلعه یکی در الکاء کاخت کلیسای آلاورد و یکی در گوری کارتیل که حضرت
شاه گیتی ستانی در اینمقام بنای آن قلعه گذاشته بود تعمیر نموده باتمام
رسانیده حارس و نگهبان تعیین نمود و از طبقهٔ مخالفین گرجی در هر جا
سنغاقی و جمعیتی شده بود لشکر فرستاده دقیقه از دقایق قتل و غارت
فرو گذاشت نکرد و والی باشی آچوق و سایر ولایات گرجی خصوصا دادیان
و گوریال از شکوه صولت و لوای دولت و بلند آوازگی سپهسالار فیروز
جنگی او که در معارک کارزار همیشه بر اعادی ظفر یافته اندیشه مند گشته
کسان نزد سپهسالار فرستاده نسبت بنواب کامیاب اظهار بندگی و سر افکندگی

کرده

کرده بهیچوجه با طهمورث اتفاق نشدند و اورا در اینجا الفت نکوهش بسیار
کردند و الیوم آن بدبخت در کمال ندامت و خجلت زده کی در حدود باشی آچوق
بپسر و سامان بسر میبرد و داود مردود همراه او رفته آواره دیار ادبار است
القصه مهمات گرجستان بر حسب دلخواه احبای دولت روز افزون صورت
یافت و بوفور شجاعت و کاردانی و تدابیر صایبه سپهسالار بنوعی که در
اندیشه عقلا نگذرد در سوابق زمان از حکام ذوفنون بظهور نیامده با مثل
انتظام گرفت و بغیر وزیر و اقبال و شادکامی معاودت روی داد و چون
رومیه خطه آن و اکراد آنطرف دست درازیها بحواشی و حدود ولایت نخجوان
و چخور سعد و افشار بود رای جهان آرا بتادیب و گوشمال آن طبقه
و تسخیر قلعه وان تعلق گرفته سپهسالار و عساکر منصوره بدانخدمت مأمور
گشتند انشاء الله تعالی شرح این احوال در قضایای سال آینده مرقوم قلم
سعادت رقم خواهد شد **ذکر تولد شهزاده عالمیان نور چشم آدمیان سلطان
محمد میرزا اطال الله عمره العزیز** از سوانح اقبال که در این سال فرخنده مآل سعادت
اشتمال در دار السلطنه قزوین روی داد آنکه بمساعدت بخت خداداد و
معاضدت اختر فرخ زاد کوکبی تابان و دری درخشان از مطلع سلطنت اقبال

طلوع نمود که عالم و عالمیان خصوصاً ممالک ایران را از پرتو انوار قدسی
روشنی بخشید یعنی بخشندهٔ بی‌منت و واهب بی‌صنت نواب کامیاب خاقانی
را از کنج خانهٔ لم یلد و لم یولد گرامی گوهری عطا فرمود و آن در گرانمایه
از بطن مطهر یکی از پرده‌نشینان سرادق عفت بعرصهٔ وجود نهاد کافهٔ انام
خصوصاً یکرنگان و یکجهتان صافی اعتقاد دودمان قدسی نشان صفیهٔ
صفویه از آن مولود عاقبت محمود کلاه گوشهٔ شادمانی بر فلک الافلاک
افراختند و نهال امید امیدواران از نسیم عنبرشمیم این عطیهٔ والا در اهتزاز
آمده غلغلهٔ شادی و شادمانی در عالم ملک و ملکوت افتاد و نام نامی
آن مولود گرامی بر سلطان محمد قرار یافت امید که در ظل تربیت والد ماجد
نامدار عالی مقدار برخورداری یافته بتوفیقات غیبی و تأییدات لاریبی مؤید
و موفق گردد بجاه محمد و آله الطاهرین سانحهٔ دیگر آنکه چون رعایا و عجزهٔ
الکاء کوهدم گیلان از سلوک محمدی خان حاکم آنجا شکوه داشتند اورا تغییر
فرموده حکومت آنجا بر محمد مومن خان برادر او قرار گرفت ذکر آمدن دو سه نفر
از مرحله پیمایان فراز و نشیب روزگار بر حسب ارادهٔ قادر مختار و منسوب ساختن
خود را بشهزادگان گورکانی زاده العلم عند الله قبل از این نگاشتهٔ کلک بدایع نگار شده

کردد میانهٔ

که در میانهٔ قبیلهٔ افغانان ترینی پسری پانزده ساله بود و ملنکور می شد
که پسر سلطان خسرو مکحول ابن شاه سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه
فرمانفرمای ممالک هندوستان است که از بیم حضرت سلطان خرم بن
شاه سلیم او را دزدیده و پوشیده بمیانهٔ افغانان آورده بدست شیرخان
ترینی افغان در آمده بود بنک میرزا نام و شیرخان اینمقدمه را بمصلحتهای
نهانی مخفی داشته تصدیق با بمعنی نکرد و او را پیش خدمت خود کرده در مجلس
او خدمت شرابداری و چراغچی گری میکرد و چون میانهٔ او و علیمردانخان
بیگلربیگی قندهار وحشت پدید آمده علیمردانخان بر سر او رفت و بآخر بر
او دست یافت این پسر بدست او در آمده حقیقت حال معلوم نمود چون
حرف شهزادگی ملنکور شد علیمردانخان از فرط احتیاط او را بدرگاه
جهان پناه فرستاده اقوال شنیده را عرض کرد نواب کامیاب خاقانی او را
بوزیر اصفهان سپردند که در قلعهٔ طبرک نگاهدارند تا حقیقت صدق و کذب
آن معلوم گردد و او در قلعهٔ مذکور معزز و محترم بسر میبرد در این اوقات جوانی
تخمیناً بیست ساله بر بندر دین و قلعهٔ سورو آمده از راه دریا عزیمت فارس نمود
و اظهار کرده بود که او بخش میرزا ابن خسرو مکحول که در راه کشمیر بعد از شنقا شدن

شاه سلیم بمصلحت امراء و ارکان دولت بر تخت سلطنت جلوس نموده بسلطان
بلاغی مشهور بود در قضایاء سال لوی ئیل اواخر زمان شاه گیتی ستان
در نسخهٔ تاریخ عالم آرای عباسی در رشتهٔ تحریر کشیده شد با امراء و اعیان دولت
کوچ بکوچ بلاهور آمدند و سلطان خرم که در زمان حیوة پدر خطاب
شاه جهانی و در اینوقت بنابر بلند پروازیها مغضوب پدر گشته در برهانپور
افسرده حال بسر میبرد از آنجا عزیمت دار الخلافه آکره که مستقر دولت آن سلسله بوده
نموده بآنجا قریب شد و طبقات لشکر بجانب او میل نموده جمعیتی عظیم در موکب
او فراهم آمد آوازهٔ ورود او تزلزل در ارکان سلطنت سلطان بلاغی انداخته
جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی آورده شاه جهان در سلطنت و پادشاهی
استقلال یافت امراء عظام خصوصا آصفخان که مدار علیه دولت آن سلسله
بود صلاح در اطاعت و انقیاد دیده سلطان بلاغی را با شهزادگانی گورخانی
نژاد که در اردوی اعظم بودند بمتابعت عم عالی مقدار تکلیف کرده و آصفخان
بعد از ادراک ملازمت و کورنش همایون در باب جلوس سلطان بلاغی که در ولایت
کشمیر ضرورت واقع شده بود معاذیر دلپذیر متمسک جسته الحاصل حکم بر انقضا
و اعدام او و شهزادگان صادر گشته یکی از امینان دولت بدانخدمت مأمور

گشت

کشت و پنج نفر شهزاده را بدرجهٔ شهادت رسانیدند که یکی از آنجمله بقولی
مشهور سلطان بلاغی بود القصه آنجوان از بند دمن کور عزیمت فارس نمود
چون قدم بولایت نهاد امامقلی خان را از حال خود اخبار نمود و آن حقیقت حال
بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد و مقرر شد که بحقایق حال و صدق و کذب آن اقوال
رسیده اگر فی الواقع صورت وقوع داشته باشد و بتحقیق انجامد تعظیمات
لایق بجای آورده قرین اعزاز و احترام که سزاوار سلاطین باشد روانهٔ اینطرف
گردانند که از جانب اشرف نیز تعظیمات لایقه بظهور آید و آنچه او از حال خود
در بند نقل نموده بود و از قول سامعان مسموع شد آنستکه مذکور نموده
در حینی که مهمات دولت بر شاهجهان قرار گرفت از اطوار خلایق و آمدن
معتمدی که بقصد ما آمده بود تفرس نمودم که حکم قتل ما شده و در آن شب
که اینمقدمه تمهید یافته بفعل آمدنی بود غلامی داشتم همسال خود با او گفتم که امشب
تو بر جای من بخواب او مضایقه مینمود گفتم اگر حکمی بقتل من شده باشد غرض
افنا و اعدام منست بتو چه کار دارند بهر طریق بود او را تسلی کردم و بجای
خود خوابانیدم و خود در ظلمت شب و تاریکی بیرون آمده پیاده روی بر بیشه و جنگل
آوردم و از بیم شناختن مردم و گرفتاری چهارده روز در صحرای پر وحشت

که نشان از ایشان نبود یکتا در صحرا قناعت کرده مرحله پیمای وادی
سرگردان بودم تا آنکه طاقت طاق شد و اندکی از خوف شناخت مردم و
گرفتاری اطمینان یافته بطرف آبادانی روی آوردم و تغییر لباس کرده ملبس
بلباس فقرا و درویشان شدم و با دو سه نفر درویش شوریده رفیق شده بطرف
بندر سورت آمدیم در آنجا اظهار حال خود بحاکم بندر سورت نمودم او مردمی
بسیار کرده بعضی هدایا داد و بودن آنجا را صلاح حال خود و من ندیده در اخفای
حال مبالغه نموده مرا بملک ایران دلالت کرده گفت که رفتن شما بآن خانواده رفیع
میمنت و سکون دارد بنا بر آن عزم ایندرگاه نموده بتوکل الهی و اخلاص قوی
احرام عتبه علیه شاهی بسته روی براه آوردم و چون به بندر تابع فارس رسیدم
بیان احوال خود با همه کس کردم بعضی انکار نموده تکذیب میکردند و بعضی دیگر
از سیمای من فی الجمله راست قولی فهم کرده تصدیق مینمودند در میان صدق و
کذب و خوف و رجا بودم تا آنکه قدم بولایت فارس نهادم یکدو نفر از مردمی که
مرا در راه کشمیر ایام سلطنت و قبل از آن نیز دیده بودند دچار شده شناختند
و بمردمان خبر میدادند خدمتکاران از هر طرف جمع شدند و از مردم هند و
جماعه هندو از نقد و جنس آنچه مقدور ایشان بود آورده میدادند و چون امامقلیخان

از آمدن و

از آمدن من بملک فارس اطلاع یافت اگرچه در اول حال فی الجمله اعتباری
کرده کماشتکان او مصدر خدمات شدند اما در اسرار بعضی از تجار که اتکاد
نموده بودند تردد خاطر شان در صدق این دعوی متزاید کشت تعظیمی بقاعلم
نکردند و کس نیز بخدمت اشرف فرستاده حقایق بدین نهج عرض کردند و
جانب کذب را اقوی و مرجح میشمردند باری در میان خوف و رجا بودم در حوالی
اصفهان رسیدم بندکان نواب کامیاب جانب ظاهر را که مناط معامله جهانیان
روزکار است رعایت نموده در مقام فتوت و مردمی در آمدند و کروهی را
از اعیان باستقبال فرستادند که یکباره قانون بزرکی و آیین مهمان نوازی
از دست داده نشود و جمعی اعزه که باستقبال رفته بودند او را معزز و محترم
بشهر آوردند و در منازل مرغوبه فرود آوردند و مرسم تفقد و دلجوئی از جانب اشرف
بوساطت مقربان اقدس خصوصاً ناظر بیوتات بظهور رسید چند نفر از
ولایات هند و وادیه تصدیق نمودند طبقهٔ ملتانیان که در دار السلطنهٔ
اصفهان بسیارند هجوم نموده آداب کورنش تقدیم میرسانیدند یکدو ماه که از
آمدن او کذشت نواب کامیاب اشرف خاقانی عبدالله نشر غضب فرموده روزی
بشکار رفتند او را طلب فرموده ناظر بیوتات بطلب او آمده او را برده در شکارگاه

بعز ملاقات اشرف معزز گشته بعد از تعظیم و تکریمی که بظهور آمد و بزبان
گهربار بتفقد و نوازش فرموده است اسب سواری از جنیبتهای خاصه عنایت
فرمودند والحق از سیمای او نجابت و بزرگی مفهوم میگردد و در محاورات نیز
بقانون عقل و سنجیدگی سلوک نموده سخن بیحاصل بزبانش جاری نمیشود
و حکم شد که بندی میرزا را که حقیقت حال او در فوق مذکور شد نزد سلطان
بلاغی برند که یکدیگر را ملاقات نموده و چون در هندوستان هر یک از شهزادگان
با آنکه دانکه از خود جدا میبوده اند در حین ملاقات یکدیگر را نشناختند شب
با یکدیگر بسر برده اسامی عورات اهل حرم پدر و پادشاه و پادشاهزاده و
نشانهای خفی و ظاهر و نیک و بد و صناع حرم هر یک آنچه میدانستند بزبان
می آوردند و بر سلطان بلاغی ظاهر شد که برادر اوست تصدیق برادری او
کرده او را در آغوش مهربانی کشیدند و حسب الامر اشرف مقرر شد که برادران
با یکدیگر باشند و هر کس از ولایت هند می آید بتقریب مینماید که در هندوستان
نیز سخن فرار نمودن سلطان بلاغی بر السنه و افواه عوام الناس سایر و دایر است
اما عقلا اصلا احتمال صدق این سخن نمیدهند که با وجود اهتمام دولتخواهان
پادشاه در حفظ و حراست شاهزادها خصوصا سلطان بلاغی که بجا نخوت و غرور در

پادشاه

پادشاهی در کاخ دماغش جای گرفته و مقصود بالذات اوست در عین حکم قتل
چگونه تواند بود که او از میانه بیرون رفته باشد و اینقدر مسلم نمیدارند
و احتمال بدر رفتن او بعهد هند امّا از بوالعجبیهای روزگار و شعبده بازیهای
چرخ رفتار عجیب و بعید نیست و میتواند بود که جمعی از محافظان در محافظت
اغماض نموده معاون فرار او شده باشند یا غفلت ورزیده او غافل بیرون رفته
و هم آن غلام را از خوف غضب پادشاه سلطان بلاغی ناامید بقتل آورده باشند
العلم عند الله مصرع تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون. دیگری میرزا بایسنغر
این میرزا دانیال بن جلال الدین اکبر پادشاه است که پدرش در زمان حیات
پدر بزرگوار خود عالم فانی را بدرود کرد و بعد از ارتحال شاه سلیم او در سلک
تابعان شهزاده شهریار بوده و در حین وصول سلطان بلاغی و اردوی اعظم
بحدود لاهور باتفاق لشکر سلطان شهریار بمقابله ایشان رفت و ویرانی
بسلطان شهریار راه یافته پراکندگی در میانه جمعیت او افتاد میرزا بایسنغر
بعد از تفرقه سپاه از معرکه بیرون رفته بمعاونت یکدو نفر از سپاهیان بعزیمت
طرف کابل نمود و چون نزدیک بانولایت رسید آوازه برهم خوردگی و اختلال
احوال سلطان بلاغی و استقلال شاه جهان شنیده رفتن کابل را اصلاح خود ندید

عزیمت بلخ کرده بمیانه اوزبکیه رفت وچند گاه نذر محمد خان والی بلخ

بسر برد چون از زمرۀ حرو مفلسان وتنك مایۀ عقل وادب بود واز بلند

پروازیها آنچه مکنون خاطر او بود بمعاونت والی بلخ وجود او زنك صورت

پذیر نبود از بد سلوکی وکج خلقی خود وسرد اختلاطی اوزبکیه از بودن آنجا

دلگیر گشته از ایشان رخصت یافته ارادۀ آمدن دیار ایران وادراك علازمت

شهریار زمان کرده بقندهار نزد علیمردان خان آمد واو چند روز طریقه میرزا خانی

ومهمان نوازی ومردمی مسلوك داشته چند نفر ملازم خود همراه کرده بدرگاه

جهان پناه روانه کرده ونواب کامیاب خاقانی جمعیرا باستقبال او فرستادند

ومنزلی جهة نشیمن او یافته بدآنجا فرود آمد وچون از آمدن سلطان بلاغی

اطلاع یافته بود بر ادعای او انکار کرد وبنابر آنکه تعظیم وتکریم زیاده چشم

میداشت مصدر حرکات ناپسند شد روزی در خانۀ جراغخان جشنی ملوکانه

آراسته قرار یافته بود که مجلس بفر قدوم همایون خاقانی زینت یافته در آنمجلس

فیمابین ایشان ملاقات شود در حین ملاقات سخنان ناخردمندانه از او سرزد

وبا او بتکلم درآمده در مواجهه اظهار کذب مدعای او کرده خشونت وناهمواری

آغاز نهاد اما سلطان بلاغی بتمکین ووقار سلوك نموده معارض او نشد واو

ازمبالغها

از مبالغه‌ها که در تکذیب سلطان بلاغی مینمود ناهمواری از حد اعتدال گذرانید
سلطان او را بجهل و جنون منسوب ساخته وقعی ننهاد و اظهار آزردگی
کرده از آن مجلس برخواست بدین جهت نواب کامیاب نیز از آن مجلس تشریف بیاوردند
و در حینی که رایات نصرت آیات عز و جلال جهت دفع فتنه طهمورث کرجی که باغوای
داود مردود برادر امام قلیخان بظهور آورده از مقر سلطنت حرکت کرده در
بیرون شهر خیمه اقامت نصب نموده بودند و میرزا بایسنغر اراده رفتن کرده
رخصت طلبید نواب علی خاقانی مضایقه نفرموده و او آزرده مدل روی
براه آورده مذکور میشد که اراده رفتن هند و دکن دارد که شاید بمعاونت
سلاطین دکن کاری تواند ساخت روانه شد و بهمان یکصد تومان اقامت کرده
که در اول حال جهت او فرستاده شده بود اکتفا فرموده دیگر رعایتی نیافت
الحق جوان مستعد قابل بود اما مغرور شجاعت و شهزادگی بوده بسیار بزرگانه
میزیست و حرکات ناهنجار بی اعتدالانه که از خفت عقل و تنک حوصلگی نشان
میداد از او صدور مییافت متوفیات سنه یحیی ئیل در اواخر ایام خبر فوت
صفی قلیخان ملقب بشیر علی بیگلربیگی عراق عرب رسید که در دار السلام بغداد
مریض گشته عالم فانی را وداع کرده روی بجهان جاودانی نهاد مشار الیه ولد قورخمس

سیمونی ولد ملک میرزا است که از دین مسیحی تبرا نموده شرف اسلام یافته
بود و طهماسب قلی بیک عم او چندگاه در خدمت حضرت گیتی ستانی معزز و محترم
و از زمره مقربان محفل اقدس بود مشار الیه از اوان کودکی در خدمت آنحضرت
نشو و نما یافته در سلک غلامان خاصه شریفه منسلک بود و چون جوهر
کاردانی از سیمای او نمایان و قابل تربیت بود آنحضرت متوجه تربیت او گشته
در اول حال در تبه ایالت و خانی یافته بجای حسن خان استاجلو بیگلربیگی
قلمرو علی شکر گشت و بعد از فتح دار السلام بغداد چنانچه در نسخه تاریخ عالم آرا
ذکر شد بایالت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب سربلندی یافت و الحق در آن
خدمت مردانگیها از و ظهور یافته در ایامیکه حافظ احمد پاشا بتسخیر آن ولایت
آمد تا مدت نه ماه با او زد و خورد کرده در حراست قلعه کمال مردانگی بظهور آورد
و در زمان حضرت خاقانی نیز که خسرو پاشا وزیر اعظم سردار شده بتسخیر آن ولایت
آمد زیاده از مرتبه اولی چنانچه از پیش گذشت مردانه حراست قلعه نموده کارنامها
بظهور آورد نواب کامیاب خاقانی بگتاشخان راکه با او رابطه قومی داشت و در
سلک غلامان خاصه شریفه بود شایسته این خدمت دانسته حکومت بغداد و امیر
الامرائی عراق عرب و تولیت روضات مقدسات بر نهجی که بمرحوم مذکور متعلق بود

باز تفویض

باو تفویض یافته قامت قابلیتش بتشریف اینمناصب آراستگی یافت و اکنون

بدین رتبه سربلندی دارد وقایع سال تخاقوی ئیل ترکی که بعضی سنه اثنی و اربعین

و الف و برخی مطابق ثلث و اربعین و الف سال پنجم جلوس همایون خاقانی و ظل سبحانی است

المنة لله که چهار ساله رموز احوال میمنت مآل جهانداری شبیه و همال بی

نظیر و امثال اعنی سایه رحمت ذوالجلال شاه کسری بارگاه سلیمان حشمت

بمیم مکسوره بمعنی مانند

فلک قدر هلائک خصال ابوالمؤید ابوالمظفر ابوالمنصور شاه صفی الصفوی

الموسوی الحسینی بهادرخان خلد الله تعالی ظلال مرحمته علی مفارق العالمین

مطلع شاهی که چرخ خواجو نوازد ببارگاه • گردون چو آفتاب ز رخ افکند

کلاه • تسوید یافته آغاز سال پنجم شد دیگر باره نوروز فیروز در رشته جمال

جهان آرایش روشنی بخش دیده منتظران زاویه خمول عناصر و اضح گشته و خسرو

سپاه طارم چهارم روز یکشنبه نهم شهر رمضان المبارک هفت ساعت و

سیزده دقیقه از روز گذشته از اقامت سرای حوت بیرون خرامیده تختگاه حمل را

مزین و منور ساخت رباعی صد شکر که باز فصل نوروز رسید • هنگام همای

و عهد فیروز رسید • عیش و طرب زمانه را وقت آمد • افزونی شب گذشته بر روز

رسید • هوا بدستیاری فصل ربیع روی باعتدال الطبیعی آورده موات سرطاو طغیان

هیال بفتح هاء هوز و ضم آن بروزن
جبال و جوال بمعنی ورق و نقش
و شیار و مانند کذا فی البرهان

طاغیان دی فرو نشست سپاه فروردین چون جیوش منصور بجنبش
درآمد صفوف آرای معرکهٔ بهار گشتند جنود ریاحین که در مکامن بطون غبرا
انزوا گزیده بودند مستعد جلوه گری و خودنمائی شدند بهار دل آرا بصد زینت
و بها قدم در عرصهٔ روزگار نهاد فراشان صبا و شمال عرصهٔ چمن را از لم خاک
خس و گل از خس و خار خزان رفت و روب داده از سبزه و سبز برگ که فرش زمردین
گستردند و پادشاه ریاحین سپاه بهار با جنود شکوفه و انهار از صفوف خانهٔ
غنچه و حریم برگ خرامیده قدم بر بساط کامرانی نهاد ساقیان چمن بر گلرخان
یاسمن و نسترن از جرعهٔ پیالهٔ نرگس و لالهٔ راح ریحانی و شراب ارغوانی پیمودن
گرفتند شهریار جوان بخت کامکار در این فصل طرب فزا در دار السلطنهٔ قزوین
روزگار بانبساط و خرمی گذرانیده همواره در باغ جنت آسای سعادت آباد که
قطعهٔ از آن رشک فرمای گلشن ارم ذات العماد و مصداق التی لم یخلق مثلها
فی البلاد است و چنانچه در شرفهٔ درگاه باغ بخط ملا مالک دیلمی قزوینی که از خوش
نویسان عهد بود مرقوم کلک صنایع رقم گشته **شعر** باغ جنت که دل از او
شاد است، در باغ سعادت آباد است، بجو بی در عالم طاق و طاق فیض بنیانش
ثانی نیز رواق ببزم صحبت و شادکامی میگذرانیدند و چهرهٔ انبساط خاطر و ابتساط

ضمیر

ضمیر عاطر و همادست قبق اندازی خیابانی مجدد در جانب شمالی منتهی

باغ طرح فرموده درگاهی مجدد بجانب شرقی کشودند و همواره با مقربان بساط

اقدس در آنعرصهٔ نشاط بان شغل شکرف پرداخته در آن فن بدیع کوی تفوق

بچوکان اقبال از سایر کاملان جهان کذشته ماهر بوده اکثر اوقات تیر

مرادش بر هدف مرام رسیده کوی نه زبر آفتاب مثال قبق را از قرار میل میربودند

و عالیجناب دستور مکرم میر مفخم نظام العالم اعتماد دولت سعادت نشان

اعتضاد سلطنت و خلافت ابدی بنیان میرزا طالبخان تاریخ این خیابان

و درکاه مجدد مذکور را ٭ بجنت کشودند دریافته ٭ بدیهه بدین نمط در سلک

نظم در آوردند **تاریخ** بسال تخاقوی از بلغ شاه ٭ بامر شهنشاه والا گهر ٭

شه دین و دنیا صفی آنکه کشت ٭ از او خانهٔ ظلم زیر و زبر ٭ زهی پادشاهی که در

عهد او ٭ بیفتد کسیرا اکر بایل نظر ٭ دری شد بهرا کشوده که هست ٭ مقیم اندر او

فتح و جاهش ظفر ٭ در اینسال اکرچه باقبال شاه ٭ لبی شاهد حضرت آمد بیر ٭

باقبال شاهنشه بیهمال ٭ نشان میدهد این نه فتح ذکر ٭ پی سال تاریخ این فتحباب ٭

که پیوسته باد امصون از خطر ٭ چو کردم تفکر بمن پیر عقل ٭ بکفتا بجنت کشودند

در ٭ از سوانح اقبال آنکه در اوایل اینسال هجیت مآل که بهارستان دولت از

کلهای شکفته در اهتزاز و باغستان بخت بلند شهریار کامکار با زهار فتوحات
غیبی آراستگی داشت و بلبلان نغمه پرداز و عندلیبان خوش زمزمه بوستان
بهزاد زبان بمدح و ثنای پادشاه نوجوان نغمه طراز بودند سوند والی سلطان
که از امراء حرم ابن امام قلیخان حاکم هرموز بود بدرگاه گیتی پناه آمد شمشیر
جهانگشای امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان را که نشان اسم سامی آن
پادشاه مؤید منصور بر آن منقور بود و در آن ولایت بدست او در آمده بود مآثر
فتوح و دست آویز خود دانسته برسم هدیه بنظر اقدس در آورده و دولتخواهان
دولت قاهره بدست در آمدن چنان شمشیر را مقدمه فتوحات عظیمه شمرده
با آن ماه سکون گرفتند دلاوران معارک قتال چون نغمه سرایان انجمن اقبال
بدین مقال مترنم بودند که چون همایون تیغ جهانگیر حضرت صاحبقرانی بر فرق
اعادی مظفر و منصور آمده و حال به نیروی دولت و ظهور اقبال شایستگی کمر
مبارک شهریار کامکار یافته رجا واثق است که بمددکاری بخت بلند و طالع
ارجمند آن فروز آبدار بقوت بازوی تائید خرمن عمر بسیاری از بدخواهان خاکسار را
با آتش قهر قهرمانی سوخته بباد فنا دهد و پیوسته ظفر و نصرت قرین حال سعادت
منوال بوده فتوحات عظیمه روی دهد انشاء الله تعالی عالیجناب اعتماد الدوله العالیه

الخاتمة

الخاقانی میرزا طالبخان زاد الله اجلاله واقباله تاریخ این عطیهٔ عظمی که
بقبضهٔ اقتدار شهریار بلند اقبال در آمد و در عالم خرد و جهان آگاهی شاید
بملک کسری و ملک سباست **تاریخ** میشود پادشه عالمگیر یافته برین طریق
در سلک نظم در آورده اند **قطعه** شاه شاهان جهان شاه صفی
که از او گشت جوان عالم پیر تا جهان را کند از ظلمت پاک برق تیغش شده
خورشید مسیر تیغ تیمور که از دیدن خلق بود نهان **شعر** چو آب نهان در شمشیر
در زمان شه دین ظاهر شد بی طلبکار چو خورشید منیر نسبت شاهش
بمیان منطقه وار تا کند کل جهان را تسخیر هاتفی گفت پی تاریخش میشود پادشه
عالمگیر

از سوانح آمدن جهانی بیک یساول صحبت شاملو ست

از ولایت روم سابقا سفارش یافت که خسرو پاشاء وزیر اعظم و سردار عسکر
روم بود از سفر بغداد بی نیل مقصود باز گشته در سرحد اقامت داشت یکی از
چاوشان درگاه عالی را همراه سلیم خان و شمسی خان که در آن سفر گرفتار شده
در ولایت روم دوستاق بودند و خواندکار روم ایشان را اطلاق نموده فرستاده
بود و مکتوب خیراندیشانه بخدمت اشرف نوشته از روی صلاح اندیشی حضرت شاه را
با خواندکار روم بمصالحه و دوستی ترغیب نموده بود و از اینطرف جواب المکتوب

بر وجه مرغوب نوشته شده جانی بیک را همراه چاوش نزد خسرو پاشا فرستادند
که در مواجهه با او گفت و شنید نموده مقدمهٔ صلح را مشخص سازد که بچه عنوان
قرار داد خاطر ایشان است که آنچه مناسب رعایت ناموس سلطنت باشد بفعل
آید تا رسیدن جانی بیک بار دیگر سردار خسرو پاشا بتحریک اضداد بفرمان پادشاه
بقتل رسیده بود پاشایان سرحد حقیقت آمدن او را بدرگاه عالی عرض نموده
او را حسب الامر باسلامبول رفته چند گاه در آنجا بود چون بعد از کشته شدن
خسرو پاشا حافظ احمد پاشا که در زمان حضرت گیتی ستانی سزاوار شکست بر
بغداد آمده بود و بشرحی که در تاریخ عالم آرا مرقوم خامهٔ بدایع نگار گشته
کار ناساختهٔ پریشان حال معاودت نموده وزیر اعظم شده رومیان خصوصا
هواخواهان خسرو پاشا او را بانتقام خون خسرو پاشا که بتحریک او واقع شده
بقتل آورده محمد پاشا نامی را وزیر اعظم کرده بودند میانه او و جانی بیک در
هر باب سخنان مذکور شد در باب بغداد بعضی حکایات میگفته اند در این اثنا
اخبار وقایع گرجستان و یاغیگری طهمورث و داود مردود بآنجا رسید و چون
جانی بیک نزد خسرو پاشا رفته بود نامه و مکتوبی از جانب حضرت شاهی بخواندگار
نبرده بود محمد پاشا ملاقات او را با خواندگار صلاح ندیده مکتوب جواب اعتماد نامه

اشرف نوشته اظهار خیراندیشی خود کرده بود و تمهید مقدمات صلح را
موقوف بآن داشته که اگر مکتوبی از جانب حضرت شاه والاجاه اندکار نوشته
و ایلچی کاردانی مجدداً آید بآنچه مقتضای وقت و مصلحت دولت طرفین باشد
عمل رود از سوانح اینسال آمدن ملک میرزا والی مکرانست بدرگاه اقبال آشیان
و معاونت نمودن موجب مرام بهمن عو لطف قباد عهد و کسری اوان کیج و مکران
ولایتی است از ولایات مشهورهٔ هندوستان امّا بولایت ایران اقرب است
چنانچه یکطرفش از بیرون و بابت جزیرهٔ هرموز و طرف دیگر بدار الامان کرمان
و طرفی بولایت سجستان پیوسته و ولات آنجا اباً عن جد ریاست و سروری آنملک
داشته اند در زمان نواب گیتی ستان گنجعلی خان زیک حاکم کرمان بر تسخیر
این ملک که از ولایت کیج و مضافات مکرانست مامور گشت و مشار الیه
با جنود کرمان بدانولایت رفت و قلعهٔ بزهلرا بنیروی اقبال پادشاهی و قوت
قاهرهٔ شاهنشاهی تسخیر نموده ملک شمس الدین والی آنجا را با اتباع بدرگاه گیتی
پناه آورد و جمعی از قبیلهٔ اکراد کیل وغیره در آنجا گذاشت بعضی اوقات طایفه
محمودیرا نیز که میر ایشان شاهوردی سلطان و بعد از او برادرش شیرازی سلطان
بود در سنه هفده سالگی و اوان نشو و نما از سطوت قاهرهٔ شاهی و اقتدار طایفه

جلیله قزلباش اندیشیده بکلالت عقل دوراندیش چنانچه در نسخه تاریخ
عالم آرای عباسی مرقوم خامه بدایع نگار گردیده در سال تخاقوی ئیل ثلثین و الف
روی امید بدرگاه سعادت نشان آورده در دار السلطنه اصفهان بسعادت
بساط بوسی مشرف گشته فراخور حال پیشکش گذرانیده و اظهار خلوص عقیدت
و بندگی نموده ملک اختیار الدین نامی که از نژاد ملوک بن فهل بود آمده جبهه
نیاز و بندگی بر خاک آستان خلایق پناه که مقبل شفاه سلاطین نامدار است
آسوده اظهار ضراعت و سرافکندگی نموده چون آن ولایات گرمسیر و هوای آنجا با
هوای اینمردم تساوی نمیزند بر سپاه قزلباش سازگار نبود و جمعی از غازیان که
در این فصل مانده از عفونت هوا صحرای عدم می پیمودند حضرت گیتی ستانی ملک میرزا
را مشمول عنایات شاهانه گردانیده و ولایت مکران را بر او مسلم داشته فرق
افتخار او را بتاج مکرمت و مباهات آراسته با خلعت فاخره شاهی و انواع نوازشات
پادشاهی رخصت انصراف دادند و او خوشدل و شادمان روانه دیار خود گردید
و ملک اختیار الدین را نیز مشمول عنایات خسروانه گردانیده ایالت بن فهل باو
مکرمت شد و او در سفر ثانی بغداد با جمعی از تفنگچیان بلوچ در رکاب نصرت
انتساب اشرف بود بعد از سنوح واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی که تخت سعادت بخت

پادشاهی

پادشاهی ایران بعز وجود شهنشاه ممالک رقاب عز انتساب یافت بدرگاه
جهان پناه شتابان آمد و رسم مبارکبادی بجای آورد و پیشکش نفیس داد و ملک
حمزه خان ولد ملک جلال الدین خان حاکم سیستان اراده تسخیر آن ولایت کرده
استدعا نمود که ایالت آن ولایت باو مرحمت شود که با جنود سیستان کمر همت
بعزم تسخیر ولایت مذکور بر میان جان بسته از ملک میرزا انتزاع نموده ضمیمه
ممالک محروسه گرداند حسب الاستدعا ایالت ولایت مکران نامزد او گردید
و او با فوجی از جنود سیستان متوجه آن ولایت گشت ملک میرزا نیز جنود مکران را
جمع آورده در مقام مخاصمت و مخالفت در آمد و از جانبین صفوف نبرد آراسته
محاربه بوقوع پیوست و ملک میرزا مخاصمت و جدال با لشکر سیستان و منسوبان
آن آستان بیرون از حوصله خود دیده لشکریان خود را بمحافظت قلاع بازداشته
خود با معدودی احرام عتبه اقبال شاهی بسته روی امید بدرگاه فلک اشتباه
آورده و در دار السلطنه قزوین رسیده بعز عتبه بوسی سرافراز گردید و پیشکشی
که در آیین اظهار خلوص متابعت و بندگی کرده متقبل شد که اگر مرحمت شاهانه
شامل حال او گشته ایالت ملک موروث بدستور باو تفویض یابد هر ساله مبلغ
سیصد تومان تبریزی برسم خراج و پیشکش بدیوان اعلی واصل سازد و نواب

کامیاب خاقانی که منبع مروت و احسانند و ملتمس او کردن و او را بنیل
مقصود با ذکر داینده آیین فتوت شاهانه زندانستر حسب المسئول الکاء کرمان
باو اختصاص یافت و امیرخان قورچی باشی که حاکم کرمان بود متکفل مهام ملک کوره
او گردید و او را مورد عنایات و احسان گردانیده بخلع فاخره سربلند گردیده
مقضی المرام رخصت انصراف یافته روانه گشت و وجه مذکور بانعام همه ساله
ملک حمزه مرحمت شد **ذکر مراجعت عساکر نصرت نشان از گرجستان بصوب آذربایجان**
و از آنجا بجانب وان رفتن و نهضت رایات از قزوین بآذربایجان قبل از این
نگاشته کلک سخن پرداز گردید که چون سپهسالار و عساکر ظفر شعار مهمات گرجستان
را بر حسب دلخواه صورت انجام داده قلعه گوری و الاورد را عمارت کرده بمردان کار
و تفنگچیان قدر انداز و ذخیره و یراق قلعه داری چنانچه باید و شاید استحکام
یافت و رستم خان در ایالت کارتیل استقلال یافته در بلده تفلیس متمکن گشت
و طهمورث از خوف سپاه ظفر پناه در کاخت ملک موروث مجال توقف نکرده
بنافته آواره دیار ادبار شد و از درگاه معلی ایالت ولایت مزبور بسلیمان
شمس الدینلو تفویض یافته او را با جمعی از امراء و عساکر و عشایر خصوصا سیل
سپر و شاهی سیونان هر طبقه از شاملو و افشار و الک کرد بمحال آذربایجان یورت

و مقام

و مقام داشتند بآن ولایت فرستادند و خاطر از مهمات کرجستان جمع نموده
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و چون از رومیه خطر وان و اکراد آن اطراف
دست درازیها بحدود قلمرو همایون واقع شده دو سه مرتبه بطرف نخجوان و شرور
و آلخورد آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و عساکر منصوره بتنبیه
ایشان مأمور گشتند و تسخیر ولایت وان نیز پیش نهاد همت والا بود و سپهسالار
و امراء عظام و عساکر همراه بانتقام بدانصوب در حرکت آمدند و رومیان که در وان
بودند چند سال بود که شیوه عصیان و طغیان پیش گرفته آقایان معتبر رومی
هر یک بخیال استقلال دم از استبداد در زده و حکام و پاشایان که از جانب
پادشاه روم منصوب میگشتند تمکین نمیدادند و بعضی اوقات مدارائی کرده
خرج الیومی بپاشا میدادند و مدتی بود که روزگار در میان خوف و رجا میگذرانیدند
در اینهنگام احمد آقا و اسمعیل آقا نام متکفل مهمات آن ولایت و متصدی امر حکومت
گشته احمد آقا در نارین قلعه و اسمعیل آقا در شهر اقامت داشتند و جنود رومیه
با ایشان متفق بوده اطاعت و انقیاد بظهور می آوردند و گاهی علی الخطر تا قومانیها
که نسبت بپادشاه روم کرده بودند و میکردند با منسوبان دولت قاهره نیز تملق
کرده اظهار شاهی سیونی مینمودند و در ایامیکه دار السلطنه قزوین محل نزول

موکب سعادت قرین بود جمعی از میرزادهای اکراد حکاری بدرگاه فلک آشیان
آمده تسخیر خطه وان را بدین جهات که تحریر پیوست بسهولت بعرض اقدس
میرسانیدند القصه چون عسکر نصرت ظفر بوان رسیدند سپهسالار و مبارزان
ظفرشعار کمر همت بتسخیر قلعه بسته براطراف و جوانب محیط کشته بمحاصره پرداختند
و مورچلها قسمت کرده هر طبقه از طبقات لشکر بمورچل خود فرود آمده شروع
در لوازم سیبه بردن و امور قلعه‌گیری کردند و از آنطرف محصوران بمدافعه
پرداخته از جانبین سفیر تیر و تفنگ آمد و شد مینمود و چون حقیقت محاصره
قلعه وان بعرض اقدس رسید رایات جلال نیز عزیمت ملک آذربایجان نموده
لوای جهان‌کشای بدانصوب فراختند و در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین
پیش خانه همایون بیرون زده موکب همایون بانطرف در حرکت آمد و رای کشور
کشا بدین تصمیم یافت که بفیروزی و اقبال در دار السلطنه تبریز که تختگاه سلاطین
نافذ فرمان ایران و محل اقامت آباء و اجداد عالیمکانست نزول اجلال فرمایند
که معاونت عساکر منصوره که بمحاصره قلعه وان مشغولند و انجام مهمات آن امر
بر وجه دلخواه صورت بندد بلا توقف منزل بمنزل نزول و ارتحال واقع میشد
نخست از میانج بصوب دار الارشاد اردبیل تشریف برده روی اخلاص بصوب آستان

قدسی آشیان حضرت سلطان الاولیاء آورده با کمال مسکنت و نیازمندی
تشرف زیارت مرقد منور حضرت سلطان المحققین و مشایخ عظام جنت مقام
اجداد کرام مشرف شدند و خلعت آن روضه بهشت احترام را بصلات و عطایا
ارجمند نوازش فرموده از آنجا بموضع کلهوران تشریف برده بزیارت حضرت
سلطان العارفین سید جبرئیل قدس سره نیز کسب سعود فرمودند و از ارواح
مقدسه آن بزرگان حق و برگزیدگان معبود مطلق استمداد همت کرده روی
توجه بمقصد آوردند در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الاول بفیروزی و اقبال
بدار السلطنه تبریز رسیدند خلق آن دیار لوازم استقبال و نثار بجای آورده
در کمال شوق و شعف روی نیاز بر زمین سودند و از غبار سم سمند جهان همایون
پای دیده بینا حاصل مینمودند و آنحضرت بکامرانی و اقبال در دولتخانه مبارکه
نزول اجلال فرمودند و ارکان دولت و اعیان حضرت هریک در منازل مرغوبه
قرار و آرام گرفتند در اثنای راه بخاطر آگاه شاه جمجاه خطور کرد که مبادا اردوی منیر
و اکراد طرف موصل و آنحدود در گذار بکر جمعیت نموده بحدود بغداد با معاونت
محصوران وان حرکت نمایند و از زمره مقربان بساط اقدس کلبعلیخان بیک قاجار
دوات دار را بجانب قلمرو علیشکر فرستادند که جمعی از عساکر و مردم او یماقات را

که در آنجا بودند جمع آورده بخان احمد خان اردلان و بیگلربیگی شهرزور
پیوندد و باتفاق با عساکر بغداد بجانب موصل و آن طرفها شتافته غبار فتن
و آشوب برانگیزند که مخالفان آن طرف از صیانت احوال خود و محافظت قلاع
و ایل و عشیرت بامر دیگر نتوانند پرداخت و بدین از ایشان مجهودات والی سنندج
و مشار الیه حسب الامر کمر همت بدان خدمت چست بسته بآن طرف شتافت
و خدمت مرجوعه را بآیین شایسته بتقدیم رسانید با قشون از اسنه شهرزور
رفته بخان احمد خان ملحق گشت و باتفاق جنود اردلان و فوجی از تفنگچیان
و عساکر بغداد تا موازی ده هزار کس از موصل گذشته تا حوالی جزیره و عمادیه
تاخت و نهب و غارت نموده هر کس از مخالفان رومیه و قبایل اکراد دست بمقاتله
از پای در آوردند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته مظفر و منصور با غنایم
موفوره معاودت نمودند و کلبعلی خان بیک مذکور در دار السلطنه تبریز
بپایه سریر اعلی آمده ششصد رأس از مخالفان از نظر اقدس گذرانید و خدماتش
مستحسن افتاد و خان احمد خان که مساعی جمیله و جانسپاری را بظهور آورده بود
مشمول عنایات گردید و همچنین مقرر شد که رستم خان قوللر آقاسی بزرگ با ایالت
و دارائی گرجستان کارتیل منصوب گشته با جنود گرجی بقراجه داغ و حدود اردشیا

وارض روم دفتر عساکر آن ولایت را بخود مشغول کرداند و مشار الیه نیز با
جنود کرجی و لشکر لخسقه تا موازی ده هزار کس سرانجام نموده بدان طرف نهضت
نموده دقیقه از نهب و غارت فرو کذاشت نکرده و رومیه آنچه بوده در قلاع
خزیده جرات مقابله با آن سپاه موفور ننمودند و دستهان در آن سرحد بلند
آوازه کشته سالم و غانم مراجعت نمود و حقیقت معروض داشت و چون تسخیر
قلعه وان در این نهضت رقم پذیر کلک تقدیر نشده بود صورتی روی نمود
که موجب تعویق امر مزبور کردید ذکر محاربه جنود ظفر ورود با رومیان در پای
قلعه وان و آمدن عساکر منصوره بر سر قلعه و فتح آن حصار بتوفیق حضرت آفریدگار چون آوازه
ورود عساکر منصوره بتسخیر وان در دیار روم شایع کردید از زمره پاشایان روم
مرتضی پاشا که در دیاربکر بود و خود را در این سرحد سردار و صاحب اختیار می
دانست و منتظر تفویض وزارت اعظم بود کسان باطراف و جوانب خود فرستاده
لشکر طلب نمود در اندک روزی از عساکر دیاربکر و کفه و مرعش و بلاد قرامان
و سایر محال اناطولی و سنجق بیکیان آنجا و خلقی نامحدود فراهم آورد و کروهی
از لوندان و طالبان کدوک و تیمار که در میانه رومیه متعارفست بوعدهای
جمیل پاشائی مزبور امیدوار کشته با وی پیوستند و عزیمت آمدن و استخلاص

محصوران کرده چند منزل پیش آمد از وفور جلادت و اقتدار دلیران قزلباش
اندیشمند بود که دلیرانه جرأت آمدن نمیکرد کس نزد خلیل پاشای بیگلربیگی
ارضروم که او نیز خود را مستعد وزارت اعظم میدانست فرستاده با او در این
باب مشاورت نموده استمداد کرد و انواع تملقات بظهور آورد او نیز قریب ده هزار
کس از عساکر آن ولایت جمع آورده بمرتضی پاشا پیوست مرتضی پاشا او را بزرگ
و ریش سفید دانسته انواع تعظیمات نموده الحاصل باتفاق یکدیگر با چهل هزار
سوار جرار عزیمت روان کرده پیش آمدند و چون این خبر بسپهسالار و امرای
نامدار رسید چون مکرر تحقیق حالات رومیه و لشکر نموده مردمی کرد در این حد
بودند زیاده از دوازده هزار نشان نمیدادند بخاطرها نمیرسید که پاشایان مذکور
بآمدن دلیری توانند کرد حقیقت اینمقدمه را بپایه سریر اعلی عرض نموده بهمان
دستور در امور قلعه گیری و سیبه بردن اهتمام داشتند تا آنکه رومیه بیشتر آمده
حقیقت آمدن ایشان و کیفیت لشکر در درجه وضوح و مرتبه ظهور یافت نواب
کامیاب خاقانی بنابر مراسم حزم و احتیاط حکم فرمودند که طهماسب قلیخان بیگلربیگی
چخورسعد با امرای تابعین خود متوجه گشته با قشون آراسته که موازی سه چهار
هزار سوار میشدند بعساکر منصوره پیوندد و از درگاه معلی و ملازمان رکاب اشرف

وجوانان

وجوانان کارطلب اردوی معلی از غلامان وقورچیان وغیر ذلک ده هزار کس
بسرکردگی اغورلوخان ایشک آقاسی باشی شاملو وکلبعلیخان افشار حاکم ارومی
بمدد سپاه منصور تعیین شدند اما هنوز این جماعت نرسیده بودند که رومیان
دست وگریبان رسیدند چون جنود قزلباش بیاق گرجستان کشیده از ابتدای
سفر فی الجمله بیسامانی درمیان لشکر واقع بود وباطراف وجوانب قلعه پراکنده
گشته هر طبقه که در مورچل خود پیاده بکار قلعه مشغول بودند واسبان اکثر
مردم حاضر نبود سپهسالار با امرای عظام قرعه مشورت بمیان انداخته اکثر
صنادید سپاه جنگ کردن را مصلحت وقت نمیدانستند بعد از مشاوره
وکنکاش [کنطاش] قرار یافت که عساکر منصوره کر برده وقلعه پراکنده ودر مورچلها
وسیبها اند دست از کار کشیده یکجا جمعیت نمایند که بعد از وصول هردو کومک
باشند القصه بدین اتفاق پیش عمل نموده غازیان همگی از سیبها ومورچلها بیرون
آمدند واردوی اغرق را کوچانیده درمحل مناسب بیک فرسخی شهر فرود آمدند اما
امرای عظام وعظمای لشکر عموما درجنگ کردن متامل بودند ودراین باب وثیقه
نوشته همگی خط ومهر را نهاده بسپهسالار سپردند بالاخره سپهسالار بعد از گفتگوی
بسیار برخلاف جمهور اختیار نموده که قرار جنگ روز دیگر رو متیل آراسته

با توپ و تفنگ و عرابه چنانچه تا نوزده میانشت بحریم قلعه رسیده ایستادند
از آنطرف سپهسالار و امرا نیز صفوف نبرد آراسته میمنه و میسره پیراسته
انتظام داده مستعد محاربه و کارزار شدند و از جانبین دست بآلت قتال برده
سفیر تیر و تفنگ آمد و شد مینمود و اما رومیان دلیرانه بجنگ مبادرت مینمودند
و سپاه قول بیکجا ایستاده از مقام خود حرکت نمیکردند اما توپچیان و تفنگچیان
ایشان در توپ و تفنگ انداختن تقصیر نمیکردند از آنطرف نیز تفنگچیان گروه
گروه پیش رفته داد تفنگ اندازی میدادند معرکه نبرد از آتش بندق اندازان
طرفین گرمی داشت در این اثنا فوجی از سپاه مخالف از طرف دست راست ایشان
از حریم قلعه بمقابل جنود میسره قزلباش در آمده محاربه آغاز نهادند و از آنطرف که
میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی و فوجی از فئه قزلباش و غلامان درگاه بودند
جنگهای نمایان کرده پای ثبات افشرده داد دلاوری میدادند اما رومیان عنان کشیده
جنگی میکردند و متهورانه از جلو دیر پیش نمی آمدند مجملاً تا آخر روز براین نهج کذرانیدند
بازار محاربه گرم بود و از طرفین جمعی قتیل و زخمدار شدند چون شب بمیان در آمد
هنگام افروختن مشاعل شد رومیه دست از محاربه کشیده در حریم قلعه فرود آمدند
سپهسالار و امرا نیز جمعی از مردم کار آزموده بپاسبانی گماشته خود باردوی اغرق رفته

ومتنظر

و منتظر وصول کمک بودند روز دیگر معلوم شد که جمعی کثیر از روستهر در این
جنگ زخمدار کشته زخمدار را از آن قلعه برده اند و پاشایان بهمان جنگ اکتفا کرده
در محلی که در پشت قلعه داده فرود آمده بودند پیش روی خود را خندق کرده
بر تفنگچی استحکام داده بحفظ حال خود و انتظام مهمات ضروری قلعه پرداخته احمد آقا
را با جمعی هواخواهان او را بقتل آورده اسمعیل آقا را مقید گردانیده رقم تملک
بر اموال ایشان کشیده مبلغهای کلی بضبط در آوردند و حاکم مجدد جهت وان
تعیین نموده جمعی دیگر از پاشایان وجود کاردان بجهت حراست و کمک حاکم تعیین
کرده ضروریات قلعه را انجام داده زیاده از آن توقف در حوصله طاقت خود ندیده
کردند خلیل پاشا از آوازه رفتن رستم خان قوللر آقاسی و جنود کرجی مضطرب گشته
روانه ارض روم گردید و مرتضی پاشا بدیار بکر رفت چون در این واقعه زینل محمودی
دولتخواهی و تدبیر نموده استقبال مرتضی پاشا کرده او را با آمدن پای قلعه دلیر کرده
بود و قلعه در سر راه داشت مشهور بقلعه قتور و لاچین نام برادر او با جمعی از
عشیرت محمودی در آن قلعه بودند و آسیب ایشان بمترددین معسکر همایون میرسید
دفع شر آن گروه لازم آمده سپهسالار با عساکر منصوره بر سر قلعه مذکور رفته محاصره
نمودند و محصوران در قلعه داری اصرار نموده باستظهار دو و منه با عساکر اقبال بجنگ

وجدال پرداختند و تا قرب بیست روز قلعه‌داری کرده چند نفر از جوانان کار
آمدنی در جنگ قلعه مذکور بچنگ اجل گرفتار آمدند و از اینطرف توپها نصب نموده
سپهها پیش برده کار بر محصوران تنگ گردید و از روی مددی بایشان نرسید
بالاخره از قلعه‌داری عاجز آمده دست در دامن استیمان زده طالب امان گشتند
و بتضرع و ابتهال با اهل و عیال بیرون آمده قلعه را سپردند بسپهسالار حقیقت
فتح قلعه و استیمان محصوران بعرض رسانیده حسب الامر الاعلی بتصدق فرق مبارک
ایشان را که یکصد خانوار زیاده بودند امان داده با کوچ و متعلقان سالماً غانماً
بدار السلطنه تبریز آوردند چون زمستان رسیده شدت شتا و سورت سرما طغیان
عظیم داشت عساکر منصوره رخصت مراجعت یافته قلعه را بجمعی از تفنگچیان سپرده
عود نمودند در دار السلطنه تبریز بشرف بساط‌بوسی مشرف شده امرای عظام
هر یک بقدر خدمت مورد نوازشات شاهانه گشته مرخص شده بالکاء خود رفتند
وجنود ظفر ورود رخصت وطن یافتند عنایت شهریاری شامل حال الاجین بیک
مذکور گشته با آنکه مستحق انواع عقوبات بود مورد تربیت و شفقت گشته الکاء زنل
باو و رفقا مرحمت شده و همگی بانجا نقل نموده آسوده حال گشتند و در برابر مرحمت و جان
فشانی در مقام خدمت و بندگی درآمده اند شرح واقعه عبرت بخش بقبل در احدان

لما بجار

طالبخان وزیر و آغورلوخان ایشک آقاسی باشی باقتضای چرخ بوقلمون

و تقلب احوال بیچون بر ضمیر منیر خردمندان دقیقه بین و باریک بینان حقایق آئین
پوشیده نیست که خداوندان جاه و حشمت و صاحب دولتان عالی منزلت که بر
وسادهٔ عزت و جاه و سریر عظمت و بارگاه متکی اند و از وفور غفلت و اقتضای
نشائهٔ بشریت متکبرانه بر ساحت عزت جلوه گری مینمایند اگر بدیدهٔ عبرت بین
نظر بر مآل حال ارباب دولت و اصحاب جاه و حشمت اندازند بدیدهٔ امعان و دقت
بصر باحسن صورتی ظاهر میگردد که در حین نشائهٔ بزرگی و کمال تجبر و تکبر و خود
کامی از حوادث فلکی و نوائب آسمانی که یوماً فیوماً جهت ایشان آماده کارخانهٔ ابداع
است شبی بخواب راحت نغنوده اند و لحظهٔ بر بستر آسایش و استراحت نیاسوده گاه
پاس خاطر دوستان داشتن که از کثرت مشاغل بر وجه دلخواه صورت نمی بندد
و معاندتهای دوستانرا از دهٔ یکی نمیپذیرند خاطر مشوش اند و گاه از افساد
مفسدان و مصایب دشمنان و کوشش بسنجیدن داشتن سلاطین و پادشاهان که بنا بر
مصالح ملکی از لوازم آئین سلطنت میشمارند و دغدغهٔ بر خاطر ایشان پریشان خاطر
و آشفته ضمیرند و هرگز در مدت کامرانی یک لحظه لذت فراغ خاطر درویشان که از شهد
قناعت چاشنی کرده از تعلقات صوری جسمانی دلگیر و از مشاهدات عالم روحانی شکسته خاطر

وصافی ضمیر زند و در نیافته اند و اوقات چون مستعار را که بدل ندارد بفکرهای
باطل و اندیشهای تباه کذرانید عمر و دولت را بتلخکامی در لباس خود کامی
بسر میبرند و اکر در لجهٔ غفلت و بی پروائی غرق شده خاطر را از زنگ وسوسها
فارغ بخشند و تشبث بامر سفها و مجانین جسته خود را از تفکرات عاقلانه دور انداختند
بیهوشانه بر بساط شادکامی خرامش نمایند وقتی خبردار کردند که از تخت بر تخته
افتادن معاینه مشاهده نمایند پس صاحب دولتان عاقبت اندیش را که بار کران
انتظام مصالح ملک و دولتخواهی پادشاه و رعیت و استقامت احوال سپاهی
و رعیت و ترفیه حال خلائق که خوشنودی حضرت خالق بآن منوط و مربوط است
بر دوش جان دارند لازم است که از روی کمال تیقظ و آکاهی و نهایت احتیاط و هوش
افزای بسر برده از اموری که موجب غفلت و بی پروائی و مستلزم انواع مفاسد صوری
و معنویست اجتناب لازم شمرند خود را از نشاء خود پرستی مست و بیخود نسازند
و از مکافات دنیی و عقبی اندیشیده از مسلک حق پرستی نجویند و از ایام تنکدستی
و دشمن کامی که از نشیب و فراز حوادث روزکار روی داده شد بعطیهٔ دولت و
دوستکامی را که از درکاه واهب العطایا روزی کردد شاکر بوده طریقهٔ شکر و سپاس
ایزدی که پاس دولت داشتن است بر خود فرض عین و عین فرض دانسته همیشه حضم

قوی دست فلک غدار و کید حسد پیشهای روزگار که دشمنان دوست نمایند
در مقابل ملحوظ دارند و خصمای دوست خود را چندانکه توانند بتواضعات دوستانه
در پردهٔ حجاب داشته طریق مدارا از دست ندهند و بتحمّل خشونت اهل کبر
وحشت انگیز است این طبقه را بر خود دلپذیر نسازند و بردباری را شیوه و شعار
خود دانسته باندک ناملایمی که از حسّاد و اضداد ظهور یابد طبیعت را مکدّر
نساخته بمقتضای عقل دوراندیش از آن اغماض نموده اظهار آنرا که موجب خفّت
و کسر اعتبار ظاهر است جایز نشمرند و از اینحالات غافل نباشند مؤیّد این مقال
صورت احوال ایلخان ابن مرحوم حاتم بیگ نصیری اردوبادیست که ایشان را
از اولاد علامة العلماء استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر طوسی رحمة الله علیه
میشمارند و بدین نسبت این سلسله را نصیری مینامند و او بوفور دانش و سلامت
نفس و خیرخواهی خدایی موصوف و معروف بود و در زمان حضرت گیتی ستانی شاه عباس
بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان همچنانچه در نسخهٔ تاریخ عالم آرای عباسی
در محل خود اشعار رفته بمرتبهٔ وزارت اعظم و لقب ارجمند اعتماد الدولگی ارتقا یافته
تا مدّت بیست سال در کمال استقلال بامر خطیر وزارت پرداخته و لوازم اینخدمت و
حقانیت و راستی و راست قلمی و رضاجوئی خاطر ولینعمت دقیقهٔ فروگذاشت نکرد

واعمال وافعالش تا حین حیات پسندیدهٔ آنحضرت وجمهور انام بود وبعد از انکه
آن وزیر دانشور خیر اندیش از دار دنیی بسرای عقبی انتقال نمود حضرت شاه گیتی
ستان در ازای حقوق خدمات دیرین آن سلسله وحسن سلوک او باخلاق الله فرزند
ارجمند اورا که آغاز جوانی واوان نشو ونما وکامرانی بود وبانواع فضل وکمال
وقابلیت واستعداد وآراستگی داشت بجای والد بزرگوارش بدین رتبهٔ گرامی
سربلندی بخشید تا مدت ده سال مورد تربیت والطاف شاهانه بود واگر از
جهالت وغرور نفس ونشائهٔ شراب جوانی ارتکاب اموری که لازمهٔ این ایام است
مینمود از کمال مرحمت وحق گذاری خدمات سابقه والدش را ازان اغماض فرموده
بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند تا آنکه ارادهٔ خاطر اشرف بآن متعلق گشت
که اورا از انخدمت معاف دارند که چند گاه ناخوشیهای ایام بیکاری وپریشانی که
فی الحقیقة غبار جوهر انسانی است مشاهده نموده بتجارب روزگار مهذب گردد
لهذا رقم عزلت بر صفحهٔ حال او کشیدند قریب ده سال ناکامی وتنگدستی روزگار
گذرانید هنوز نقش بحالش نشده بود که حضرت گیتی ستانی پیمانهٔ عمر حیات از دست
ساقی اجل کشید ونوبت فرمانفرمائی ممالک ایران بفرزند دلپسند ونیرهای
سعادتمندش یعنی شهریار کامکار کامران رسید در اول جلوس همایون مومی الیه را

منظور

منظور انظار عاطفت گردانیده بجااست مجلس بهشت آئین و منصب والا و اقعه
نویسی محفل ارم امتیاز بخشیدند و چندگاه شاغل این شغل بوده در سلک اعاظم
و افاخم منخرط بود یوماً فیوماً در حریم محترم بوده مرتبه اش از اقران میفزود تا
در سنه پیچی ییل ترکی مطابق اثنی و اربعین و الف دیگر بار بمنصب عالی و رتبه
متعالی وزارت اعظم سرافرازی یافت چنانچه در محل خود گذارش یافته با وجود
مدرک عالی و فهم و فراست و دریافت نیک و بد روزگار نشائه تقرب و باده
هوش ربای کردی و مردمی التفات پادشاهی علاوه بیهوشی جاه و حشمت بی اندازه
گردیده و از غرور نفس اماره بنای دولت باستوار بزرگی و توجهات گوناگون ظاهری
پادشاه راسخ البنیان و ثابت الارکان پنداشته مخالبات عتاب آمیز اکرده تمامی
قرب روی مبداء محض رأفت و شفقت انگاشته از المواردش واضح و لایح میشد
که از مسلک احتیاط خردمندانه عدول نموده بود و زنگ زدائی آئینه خاطر اشرف را
که از هر نقش غبار کلفت و وحشت مکدر و سهل شمرده و فهمیتنها دود در معاورات
و هم زبانیها تکیه بر اخلاص و بندگی خود و وثوق و اعتماد بر الطاف ظاهری پادشاه
که هر آن و هر لحظه مشاهده مینمود کرده دلیریهای گستاخانه از او ناشی میشد از آنش
صراح پادشاهان که باندک تبی مشتعل گشته خرمنهای حیات را محترق میسازد و احتراز

نمیکرد از اتفاقات روز پنجشنبهٔ اول ماه صفر در منزل خود با خواص مخصوصان
نشسته صحبت شبانه میداشت که جمعی از اعزه و اعیان امراء خصوصا بیکلربیکی خراسان
و آغورلو خان ایشک آقاسی باشی شاملو و اوتار خان وارد گشته راغب باده پیمائی
شدند و او بمقتضای شیوهٔ مردمی عمل نموده محفل آرا گردید چون دماغ حریفان باده
پیمای از جرعهای مالامال ساقی گرم شد و کیفیت شراب ارغوانی و تکرار
جامهای دوستکامی علاوه نشاء خاصه و غرور گشته تفرقه مجلس دست داد همانا
آغورلو خان و حسن بیک ییساول صحبت داماد طالب خان را که هر دو بدمست باده
نشاء نیز بودند نوبت کشیک بوده باتفاق با ازکیفیت متوجه خدمت شدند و در
جای کشیک که در دولتخانهٔ همایون در حرم علیهٔ عالیه و خوابگاه حضرت شاه بود
با مهر امیر بیک کشیکچی باشی استاجلو بیخودانه بدمستی و عربده آغاز نهاده آوازها
بلند کرده تهتک و تهدید از حد اعتدال گذرانیدند و کشیکچی باشی نیز بسخن در آمده
اسناد بدمستی بهر دو کرد آغورلو خان غضبناک گشته چوبی بر سر مهر امیر بیک زده
و سر او شکافته شد خون بر سر و ریش فرو ریخت چون هنوز نواب خاقانی بر بستر
استراحت نغنوده بیدار بودند مجادله و گفتگوهای ایشان قرع سمع اشرف همایون شد
بود از منهیان تظلم آمیز کشیکچی باشی مذکور و بدمستی و بی اعتدالی آغورلو خان و حسن بیک

که هر دو

که هر دو سرمست باده غرور بودند و اینگونه حرکت ناهنجار ایشان در درگاه
معلی که مهبط و ملتجای ارباب زلل و تقصیرات محض بی ادبی و خلاف عقیدت صوفیان
پاک اعتقاد است پسندیده نبود آئینه خاطر مبارک غبار آلود گردید چند روز
بود که نواب کامیاب حسن خان بیگلربیگی خراسان وعده فرموده بودند که
منزل او را بنور قدوم سعادت لزوم منور سازند و صباح آن روز که عزیمت آنجا کر
نوازی تصمیم یافته بود و عازم سواری بودند بهرام بیک کشیکچی باشی با سر و روی
خون آلود بمقابل آمده شکوه و تظلم آغاز نهاد نواب کامیاب خاقانی فرمودند که در
منزل حسن خان دیوان کرده بر تفتیش ماجرا پردازند و در طریقه و آداب صوفیان
سلسله علیه صفویه بر آغورلو خان لازم بود که راه بر تقصیر و گناه خود معترف
باشد و بتوحید خانه همایون پناه جسته خود را در سلک کمترکاران شمرده
از مرشد کامل استدعای عفو گناه خود داشته باشد و تا رضای مرشد کامل
حاصل نشود از توحید خانه بیرون نیامده در آنجا ملتجی باشد او این مقدمه را سهل
انگاشته وقعی ننهاد صباح آن روز نیز بخدمت نیامده بود این معنی موجب مزید غبار
خاطر اشرف گشته و در خانه حسنخان اینگفتگو بمیان آمده طالبخان خواست
که این دیوان را دفع الوقت بطریق معتاد دلیری در گفتگو کرده معامله را بجود راجع

ساخت و چون اسباب این بدمستی در خانهٔ طالبخان فراهم آمده بود او بعرض
عتاب و خطاب در آمده در اثنای محاوره و همزبانی شعلهٔ غضب شهریاری
زبانه کشیده دست بشمشیر ذوالفقار آسا برده حوالهٔ او کرده و دست حادثه
درازی کرده شمشیر او رسیده زخم منکر یافت و از غایت اعتراض شعلهٔ غضب
افروخته تر گشته بآن اکتفا نفرموده بیک زخم دیگر او را بر خاک هلاک انداختند
و حاضران بساط اقدس مزاج مقدس را غضبناک دیده باتمام کارش پرداختند
و چون این واقعه دست داد حکم معلی بقتل آغورلو خان و حسن بیک نیز صادر
گشت در این اثنا حسن بیک که شرابی غالب بدمستی بود بمجلس در آمده
بسیار بی ادبانه پیش رفته بگفتگو در آمد حسنخان که بر سر خدمت میکرد
مانع پیش رفتن او شد و دست بشمشیر او گرفته نگذاشت که قدم جرأت پیشتر نهد
قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب المحتاج الی عفو ربه الباری
ابن محمد هاشم محمد باقر الخوانساری حسب الفرمایش نواب شاهزادهٔ اعظم
افخم سرکار والاتبار [illegible] میرزا ایده الله تعالی
و زاد الله عمره و توفیقه در بلدهٔ طیبه
هذا بسمت اتمام پذیرفت ١٢٨…

تبصره سوانح ایام دولت سام میرزا الملقب بشاه صفی را مورخین
در خلد برین و سایر کتب تواریخ صفویه رحمهم الله علیهم اجمعین ضبط نکرده
اند اسکندر بیك مورخ عالم آرای عباسی چون سمت چاکری بل غلامی
در آن دودمان داشته احوالات اجداد طیبین الطاهرین این سلاطین
خلد مکین را باجمال نوشته است تا زمان دولت شاه اسمعیل طاب ثراه
بعد از آن اندکی بسط داده و احوالات شاه طهماسب را از آن مبسوط تر
نگاشته پس از آنکه خود ادراك زمان سلطنت شاه اسمعیل ثانی و سلطان
محمد و ابوطالب میرزا وغیره را نموده تا هنگامیکه شاه عباس ماضی بر مسند
سلطنت متمکن گردید بجهة اینکه از ملتزمین رکاب آن سلطان جنت مکان
بود زیاده از ایام سلاطین گذشته شرح و بسط در نگارش حالات داده
و بجهة طول عمر چندین نفر از ولینعمتهای خود را برای العین مشاهده نموده
که از تخت دولت و اقبال بر تخته ذلت انتقال کرده اند از سبك تحریر
آن نویسنده نیکو بیان چنان مفهوم این بنده سبحان میشود که زندان اصفهان
و دردمندان آن زمان بقاعده هرزه درایان اهل ایران آن بیچاره را منسوب
به بلغزی و شوم قلمی کرده باشند زیرا که در آغاز بیان حالات شاه صفی بطرز

خاصی متعرض باینمضمون میشود که از عمر خود هرگز آن امید را ندارد که
بسعادت اتمام تاریخ این سلطان جوان بخت فایض شود اما چون شیوه
اینغلام همین بوده که نام نیك ولی نعمتهای خود را بیاری قلم در صفحهٔ روزگار
ناپایدار بیادگار بگذارد بناء علیه روز بروز تاریخی مرتب دارد و با نجام
اینخدمت بطریق روزنامه بپردازد همانا کردار شاه صفی را از سایر
سلاطین صفوی مبسوطتر انشا و تسطیر کرده و یازده سال زمان دولت
آنشهریار بیداد گر خونخوار را ادراك نموده است در اینمقام بجهت اداء
نعمت وافزونی امنیت نکتهٔ بخواطر شکسته خطور کرد که از راه شکرگذاری
مواهب الهی بر شتهٔ تحریر در آورد تا مطالعه کنندگان انصاف داده مطلقا
حمل بتملق وفضولی وخوش آمدگوئی نکنند وعلی الدوام دعای بقای وجود
همایون اینشهریار جوان بخت زینت افزای تاج وتخت اعنی سلطان السلاطین
ناصر الدین شاه خلد الله ملکه وسلطانه را از جملهٔ فرایض شمارند خصوصا منتسبان
ومتعلقان اینـدولت قوی بنیان وهو هذا شاه عباس ماضی که بحسب حکایات
بین الخاص والعام اشتهار دارد بعد از انکه زیاده از چهل سال سلطنت
کرد در حین ارتحال از فرزندانش کسی صحیح وسالم باقی نمانده بود که موسوم ابوالمجد ... ۱۱۶

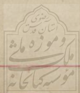
هو
[illegible]

برگزیده

برگزیده شود دو فرزند یا سه با اختلاف مورخین در زمان قهر آن شهریار
عدالت گزین کشته شده و ابراهیم محمد باقر میرزا مکفوف بود باین جهت
سام میرزا که فرزندزادهٔ آن شاه آزاده بود ولیعهد شد بشرحی که اسکندر بیک
نوشته بعد از آنکه بر تخت دولت متمکن گردید ابقا بر احدی از بیگانه و خویش
نکرد جمیع را کشت و برخی را ضریر و مکفوف نمود از همه عجیب تر آن است
که رأی امنای دولتش بر این قرار گرفت که هر کس اندک نسبتی بسلسلهٔ صفویه
داشته باشد اثری از آن در جهان باید نماند و باین خیال باطل آن شاه جاهل را
خسر الدنیا والآخرة کردند و از وخامت قطع صلهٔ رحم آن گمراه را آگاه نکردند
تا در عنفوان جوانی رسید باو آنچه رسید و حال آنکه منتسبان آن دولت
در آن زمان از روی تحقیق زیاده از صد و پنجاه نفر نبودند اکنون که بین اعمام
با پسر بزرگوار و جد تاجدار این شهریار دوره روزگار که از ده هزار نزدیک است
افزون تر شود و بحمد الله بلده و قریه و ایل و قبیله در ممالک محروسه بهم نمیرسد
که خالی از این سلسلهٔ علیه باشد و شک نیست که شجاع و توانا و دانا و صاحب
کفایت و درایت و قابلیت هر گونه کار در میانه ده هزار نفس بهم میرسد
حمداً له ثم حمداً له که نفس نفیس همایونی و وسعت صدر و بلندی همت این سلطان

برگزیدهٔ سبحان بمرتبهٔ ایست که مطلقا اینهمه صاحبان رای عالی را
بنظر بشاشت پرمکس نمی آورند و روز بروز نسبت بغلامهٔ منتسبان خویش
عنایات بیش از پیش میفرمایند و بمدلول الانسان عبید الاحسان
بزرگ و کوچک این سلسله را علی قدر مراتبهم بهره ور از نوالهٔ احسان
خود مینمایند انصاف آن است که منتسبان این سلسلهٔ علیه نیز دل
بنعمت امنیت و آسایش اگر منحصر ببقای وجود همایون اعلیحضرت ظل اللهی
روحی و روح العالمین فدا هست از روی تحقیق کما هو حقه دانسته اند
نزدیکست که مثل ول او ول رویا بالکلیه خیالات فاسدهٔ حیوانیت را از لوح
خاطر محو نموده بغیر از نقش دولتخواهی و شاه پرستی از زمین تربیت نامهٔ شاهی
در سویدای ضمیر شان حرف دیگر نقش پذیر نشود چون در رسالهٔ مخصوصی در
این باب این بندهٔ دعاگو تالیف نموده بآن جهت در اینمقام زیاده از این
شرح و بسط شکرگذاری و ثناجوئی و دعاگوئی نپرداخت نظم از دست و
زبان که برآید ٭ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ٭ حسب الفرمایش نواب مستطاب
شاهزادهٔ اعظم بیمثل و نظیر و ملک زادهٔ افخم مالک رقاب برای و شمشیر
سرکار والا تبار اردشیر میرزا الملقب برکن الدوله ایده الله تعالی

درکمال



٢١۴

در قلمرو همدان این نسخهٔ کمیاب سمت تحریر پذیرفت فی سنهٔ ۱۲۸۰

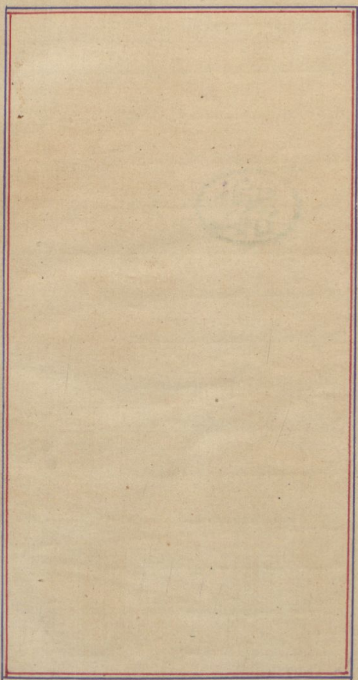
هزار و دویست و هشتاد هجری مطابق

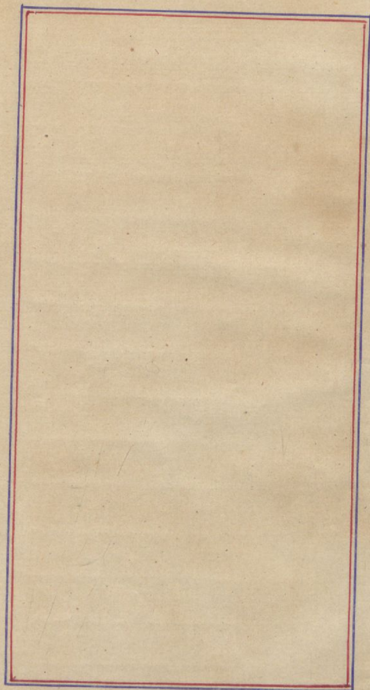
اولغو سال تنکوز ایل

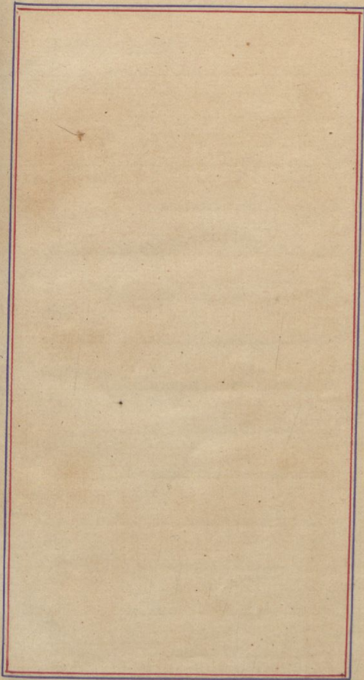
ترکی

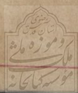













آستان قدس رضوی
مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

